



مسائل بین المللی

۱

فروردین - اردیبهشت

سال ۱۳۶۸

مسائل بین المللی

شماره ۱

فروردین - اردیبهشت

۱۳۶۸

فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان مطلب</u>	<u>نویسنده</u>
۲	مسئله زنان مقوله ای اجتماعی است	جری فان هوتن
۹	وحدت و تنوع سوسیالیسم	اریش هونکسر
۲۰	سمت گیری انسانگرایانه پرسترویکا	آکساندر یاکوف لِف
۳۴	صلح و انقلاب در عصر سلاحهای اتمی	— (بحث)
۴۵	اعلام موجودیت حکومت فلسطین	نعیم اشهب
۵۰	همگرایی در جریان مبارزه مشترک	آوتار سینگ مال هوترا
۵۵	تجربه ای تلخ ولی آموزنده	پوری گیرنکو
۶۲	موجبات ، ماهیت و اهمیت درگیری	ساوا ژیوانف
۶۹	درباره اوضاع کردستان	ضیامنند خلیل صلاح امین عندنان الاصل

مسئله زنان مقوله‌ای اجتماعی است

جنبه بیولوژیکی را نباید عمده کرد

جری فان هوتسن
عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کانادا

من با نظر الن توماس از جامائیکا موافقم که می‌گوید بهیچ وجه کافی نیست که بررسی مسئله زن در نشریه ما به شماره ماه مارس محدود شود و در آن نیز فقط نظر برخی کمونیست‌ها آن‌هم از اعضای رهبری احزاب مطرح گردد. * از این جا بوضوح پیدا است که به نقشی که قریب نیمی از سکنه بالغ سیاره ما در جامعه و در مبارزه بخاطر ترقی یازی می‌کند چه در تئوری و چه از لحاظ سیاسی، کم بها داده می‌شود.

در گذشته اغلب با مسئله زن چنین برخورد می‌شد که گویی منحصرًا به یک جنس مربوط است و انگار که حل آن تنها مربوط به یک طرف قضیه می‌شود. چنین برخوردی منتج به بروز این عقیده شده است که مسائلی از قبیل خانواده و خانه داری خارج از محدوده مبارزه بخاطر ترقی اجتماعی قرار دارد. لذا ما سعی می‌کنیم موجبات تاریخی و ایدئولوژیکی عدم تساوی جنسها را با وضوح بیشتری مطرح کنیم و نشان دهیم که نظراتی که هنوز هم ما بین کمونیست‌ها دیده می‌شود از کجا منشأ می‌گیرند. بنظر من مقاله الن توماس حاوی مطالب عمده ایست که کمک می‌کند مسئله زن را نه تنها بعنوان مسئله‌ای فوق العاده مهم برای نیروهای مترقی بلکه بعنوان اشتغال خاطر (تک تک) جوامع باز شناسیم.

انگلس و لنین در این مقوله راهنمائی‌های فوق العاده مهمی کرده‌اند که بعدها دور از توجه قرار گرفته یا حتی نادیده گرفته شده است. اینک من این اندیشه‌ها را بدان سبب مطرح نمی‌کنم که

* مقاله الن توماس تحت عنوان "مانی می از بشریت هستیم" در شماره ۱۹۸۸/۳ مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" درج شده است.

توضیح نویسنده: این مقاله براساس اندیشه‌هایی که انگلس بیش از یکصد سال پیش بیان کرده است و لنین هم پس از پیروزی حکومت شوراهای در روسیه آنها را دنبال و تکمیل کرده است نوشته شده. نویسنده نظر به اهمیت مبحث نخواسته است نظریه مشخصی را در باره زن بعنوان شخصیت مطرح سازد و علیه آن به جدل پردازد.

گویی نظر این دو اندیشمند را حجت قطعی می دانم. در عین حال که عقیده دارم که احکام نظری آنها صحت خود را از دست نداد هاند. هر چند از آن زمان تا کنون بسی تغییرات روی نموده است ولی ما به گمان من نتوانستیم میراث ثوریک این انقلابیون نامدار را غنی سازیم. در نتیجه ما کمونیستها در آن زمان که جنبش زنان در برخی کشورها به نیروی بس چشم گیری مبدل شده بود. آنطور که باید آمادگی نداشتیم.

بی شک مسئله زن جنبه های بسیار دارد که از آن میان تساوی حقوق (یا دقیقتر بگوئیم: عدم تساوی حقوق) زن و مرد جنبه اساسی است. عدم تساوی حقوق دیر زمانی برجا خواهد ماند. زیرا حتی مردانی که پایبند نظرات سفت و سخت انقلابی هستند هنوز هم کم یا بیش دست از عقاید کهن در باره زن بعنوان موجودی اجتماعی و بیولوژیکی برنداشتماند.

انگلس اولین کسی بود که مسئله را از دیدگاه ماتریالیسم تاریخی بررسی نمود. او این مطلب را مطرح کرد که عدم تساوی حقوق زنان با انتقال بشریت از جامعه بدوی به جامعه طبقاتی مربوط بود و همزمان با آن بوجود آمد. "اولین تضاد طبقاتی که در تاریخ بروز می کند منطبق است با تکوین تضاد زن و مرد در سنت تک زوجی، و اولین اجحاف طبقاتی همان اجحافی بود که جنس مرد برجس زن روا داشت."^{۳۳} استثمار از زن اولین شکل عدم تساوی حقوق در تاریخ بشریت گردید. این قضیه چنان ریشه عمیقی در ذهنیت اجتماعی یافته است که معمولاً پدیده های طبیعی و بیولوژیکی بشمار می آید که تفاوت میان جنسین را بازتاب می دهد و چندان بنظر نمی رسد که بر بساط جامعه استثمار و بعنوان پدیده های اجتماعی بوجود آمده باشد.

مسائل دیگری هم هست که از دیدگاه "بیژگی بیولوژیکی" بررسی می شوند. مثلاً در نشریه ما و در سایر انتشارات کمونیستی مبارزه در راه صلح بعنوان نیاز باطنی زنان تلقی می شود که زائیده نقش مادری آنان است. وقتی که بعنوان اثبات این قضیه که تلاش برای صلح در زن با شدت بیشتری بروز می کند تا در مرد، عنوان می شود که "رسالت طبیعی زن می طلبد که نوع بشر را حفظ کند و اداه" بقایش را تأمین نماید. موجودیت زن بعنوان شخصیت اجتماعی تا اندازه ای معنی یا مستور می شود. در واقع بسیاری از مشخصات را زندگی و مناسبات اجتماعی تعیین می کند و نه ماهیت طبیعی و بیولوژیکی.

مرد بر اساس تقسیم کار میان جنسین می بایست مسائل مربوط به مالکیت و حکومت و از آن جمله جنگ را حل می کرد در حالی که زن به بچه داری و اداره منزل می رسید. زنها بنا بر موجبات اجتماعی و طبقاتی که منشاء تاریخی داشت تقریباً منحصرأ مسئولیت رفاه و آسایش خانواده را برعهده داشتند. بدون شک آنها از این جهت به صلح علاقمند بودند زیرا صلح شرط لازم اجرای وظیفه

اجتماعی و پرورشی آنها بود و نه ، به زعم پنداری سخیف ، شرط لازم زائیدن بچه ، علت عینی و تاریخی وابستگی شدیدتر زنان به صلح در قیاس با مردان ، در این است .

ممکن است مناسبات اجتماعی و طبقاتی نیز بر نقش سنتی جنس زن و مرد تاثیر گذارد . مثلا انساندوستان نامداری را چون ماهاتما گاندی و آلبرت شوایتزر در نظر بگیریم و آنها را با ایلزه کفخ ، "غرفته بوخن والد" که در اردوگاه فاشیستی صاحب منصبی بود ، مقایسه کنیم . یا با مارگارت تاچر ، نخست وزیر بریتانیا که علیه آرژانتین لشکر کشی کرد و سیاست "به گلوله بستن و کشتن" را در ایرلند شمالی تأیید می کند و کماکان به رژیم نژادپرست کمکهای فراوان می رساند . این دو زن هر دو مادر بودند و هر چهار شخص نامبرده موارد استثنائی هستند که قاعده را تأیید می کنند : مناسبات اجتماعی است که رفتار شخص را شکل می دهد نه خصوصیات بیولوژیکی . تلاش صلح ، به ویژه در عصر سلاح هسته ای ، ملاک (بیولوژیکی) ویژه ای نیست که بقولسی در زنها بدان جهت تکوین بیشتری یافته که آنها باردار می شوند و فرزند به دنیا می آورند . این تلاش شاخص اکثریت عظیم افرادی از هر دو جنس و تمام قشرهای اجتماعی است زیرا آنها متفقا می خواهند زندگی را در مقابل خطر بی چون و چرای واقعی نابودی کامل حفظ کنند .

به قول انگلس نتیجه دیگر پیدایش طبقات سرکوب زن در "اجتماع کوچک" - در خانه و خانواده بود : "بطلان حق مادری شکست جنس زن در تاریخ جهان بود . مرد زمام امور خانه را هم بدست گرفت ، شرف زن پایمال شد ، بنده مرد گردید و برده ، هوس بازی و وسیله ، صرف بچه زائی شد . بتدریج این وضع ذلت بار زن . . . تلطیف گردید و به پرده ، تزویر در آمد و گهگاه نیز در اشکال ملایم تری ظاهر شد ؛ اما بهیچ وجه منسوخ نگردید ."^{۳۳} ماهیت خانه داری از اساس تغییر کرد : اداره منزل ماهیت اجتماعی خود را از دست داد و بشکل خدمتگذاری زن برای مرد درآمد . زوجه سرمستخدم خانه شد .

زن باید هنوز هم پس از قرن ها مبارزه سختی را بخاطر رهایی واقعی اجتماعی و اقتصادی خود و نیز دور انداختن پندار بس ریشه دار برتری و سلطه ، مرد ، به پیش برد . در این جا می خواهیم فقط یکی از تضادهائی را که در این مبارزه روی می نماید مطرح سازیم . از آنجا که زن می داند که در دوره بارداری و پرستاری نوزاد نمی تواند سر کار برود به کار نیمه وقت راضی می شود . کمبود موهسمات پرورش کودک برای جریان تاثیر منفی خود را می گذارد . همین عوامل زن را مجبور می سازد تکمیل مهارت شغلی را بحقب بیاندازد یا پاک از آن صرفنظر کند زیرا که او نمی تواند مثل مرد چندان هدفمند در این راه پیش رود . به این ترتیب زن در تنگنای دوتیغهای گرفتار می شود و این در جامعه سرمایه داری و سوسیالیستی هر دو صادق است : اگر تمام

وقت خود را صرف انجام وظایف مادری و خانه داری کند نتیجتاً از زمره شاغلان حذف شده در آمدی بدست نمی آورد و برعکس اگر بخواهد صرفاً به تحصیل معاش مشغول گردد بزرودی پسی می برد که نمی تواند به وظایف خانوادگی خود بپردازد.

اعمال فشار و تضییق نسبت به زن در جامعه سرمایه داری اواخر قرن بیستم در قیاس با فرماسیون های اجتماعی سابق و مراحل ابتدائی تکمین سرمایه داری قدری سبک شده و از حدت آن کاسته شده است. اما هنوز هم زن در وضع فوق العاده ناگواری سر می کند و هنوز هم موقعیت اجتماعی- اقتصادی و حقوقی تثبیت شده و معتبری ندارد.

بعنوان مثال زنان کانادا چون گذشته در ازا کارشان بیش از ۶۰ درصد حقوق مردان را نمی گیرند. جنبش زنان طی فعالیت بیست ساله خود نتوانسته است این تفاوت فاحش را از میان ببرد. هر چند معدودی از زنان مشاغل پر درآمدی دارند ولی اکثریت آنان با حقوق کم در ادارات و بخش خدمات و یا بعنوان فروشنده کار می کنند. نزدیک به دو سوم شاغلان نیمه وقت در کانادا زنها هستند که کارهای ساده بی نیاز از مهارت و کم درآمد دارند و در بیم و امید آینده خوش زندگی می کنند و آنها از مزایایی که بسیاری از شاغلان تمام وقت (عمدتاً مردها) دریافت می دارند، بی بهره اند.

عدم تساوی زن و مرد از نظر حقوقی علی رغم پارامی دستاورد های سالهای اخیر، همچنان برقرار است و مجالس شورای ایالات در مقابل دج موازین تساوی حقوق زن در قانون اساسی سر سخنانه مقاومت می کنند. قانون برابری دستمزد در مقابل کار یکسان همچنان بندرت کار برد می یابد. زنها مجبورند در سرکار از مردان تمکین کنند و اگر در مقابل امیال آنان مخالفتی ابراز دارند ممکن است راه پیشرفت شغلی آنها بسته شود یا حتی کار خود را از دست بدهند. بر خورد های ناشایست یا حتی بد رفتاری با زنان شوهر دار عادی و رایج است.

تمام این پدیده ها فرودستی موقعیت اجتماعی زن را آشکار می سازند. ظهور این پدیده ها و شدت گرفتن آن بموجب این بینش است که مرد موقعیتی درجه اول و ممتاز دارد. سرمایه داری امروزی کماقی السابق زمینه مادی ایدئولوژی حقیر شمردن و سرکوب زنان را آماده می دارد که یکی از عواملی است که نابرابری اجتماعی و اقتصادی را حفظ می کند. جامعه به تقویت این پندار کمک می کند که زنان بموجب طبیعت و زنانگی خود از حیث اقتصادی و اجتماعی ذوات کم ارزش تری هستند. جالب توجه است که بسیاری از مردان کانادائی (و نیز زنها) نابرابری جنسین را تنها ناشی از علل بیولوژیکی می دانند. مگر نه این که بدین نحو تفاوت فاحش حقوق و مزایای مرد و زن به ساده ترین وجه توجیه می شود. اما در واقع علت در فرماسیونهای اقتصادی اجتماعاتی است که

بر بهره کشی، تضييع حقوق و تضاد طبقاتی بنیان گرفته اند.

از آنجا که بسیاری از حقوقی که يك جنس دارد از جنس ديگر سلب می شود ايدئولوژی متکی بر جنسیت این وضع را بدین نحو فیصله می دهد که شاهان و مقام مادری را بعنوان وظیفه و مزیت اصلی زن می ستاید. زن شخصیتی اجتماعی نیست بلکه موجودی بیولوژیکی است - بنده امیال مرد و اسباب تولید و تربیت کودکان. محافل ارتجاعی در کشور ما بجای آن که به زنان کانادا آزادی بدهند و شرایطی ایجاد کنند که آنها بتوانند در عین حال مادر و تولید کننده نعمات اجتماعی باشند، مقام مادری را به ارش می رسانند. برای گرفتن امکانات کار و آموزش از زنان همان امکاناتی که در اختیار مردان هست، و گرفتن حق تصمیم از آنها که می خواهند بچه دار شوند یا نه و نیز استفاده از مؤسسات پرورش کودک، به تبلیغات مردم فریبانه دست می زنند. تمام این تضييقات با این استدلال توجیه می شود که "جای زن در خانه است".

دگرگونسازی سوسیالیستی اجتماع بر عرصه زندگی خانوادگی و نقش زن بلاواسطه تأثیر می گذارد اما از طرف دیگر خانواده نیز بر تکمین مناسبات اجتماعی تاثیر می گذارد. انگلس رهائی بشریت را در مجموع با پایان دادن به سلطه يك جنس بر دیگری و با شرکت دادن زنان در تولید پیوند می دهد: "و همین طور ماهیت ویژه سلطه مرد بر زن در خانواده، مدرن و لزوم، و نیز نحوه ایجاد برابری اجتماعی واقعی آند و تازه زمانی به وضوح آشکار می شود که هر دو قانونا و کاملاً برابر حقوق باشند. آنوقت معلوم خواهد شد که شرط اولیه آزادی زن اشتغال مجدد کل جنس زن در صنایع عمومی است و اینکه لازمه این امر منسوخ ساختن تك خانواده بعنوان واحد اقتصادی جامعه است."*

سوسیالیسم قادر است شرایط مادی و حقوقی رهائی زن را فراهم کند اما بنیانگذاران کمونیسم علی چنین پندار خوشی را بخود راه نمی دادند که سوسیالیسم خود بخود به رهائی زن راه خواهد برد. و نیز آنها نمی پنداشتند که بلافاصله پس از پیروزی سوسیالیسم تساوی حقوق واقعی در سرتاسر جامعه حاکم خواهد شد. هر چند که نظام جدید طبقات متضاد را از میان برداشته است ولی مجبور است که از حیث مادی و معنوی از عهده عدم تساوی به ارث مانده از جامعه طبقاتی پیشین بر آید. مارکس می خواست که واقع بینانه در سوسیالیسم بنگرند و متذکر می شد که جامعه سوسیالیستی جامعه ایست که تازه از بطن سرمایه داری بر آمده و قدم در راه تکامل گذاشته است و به همین علت "از هر لحاظ اقتصادي، اخلاقی، فرهنگی خط و خال جامعه قدیم را بر خود دارد."**

* همانجا (آلمانی) ص ۷۶ (روسی) ص ۷۷

** همانجا (آلمانی) جلد ۱۹ ص ۲۰ (روسی) جلد ۱۹ ص ۱۸. شبیه همین مطلب را لنین در باره نظام سوسیالیستی در اثر خود "دولت و انقلاب" آورده است.

پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه در سال ۱۹۱۷ بی شک در مبارزه باخاطر رهاشی زن پیشرفتی تاریخی بود زیرا برای نخستین بار در تاریخ قرون حکومتی بوجود آمد که به آنها عملاً برابر حقوقی قانونی را داد و آنها در قانون اساسی قید کرد. اما لنین به وضوح می دانست که "برابری در مقابل قانون... هنوز تساوی در زندگی" نیست و اینکه در جامعه جدید نیز باز بین جنسین نابرابری خواهد بود. کارخانه داری مثال بارز و آشکار آن است. لنین در این مورد می گوید "که این اجحاف آشکار به زن در صورت برقراری تساوی حقوقی کامل نیز برجای خواهد ماند زیرا که تمام کار منزل به او تحمیل می شود. خانه داری در اکثر موارد غیر مولدترین و ظالمانه ترین و دشوارترین کاری است که زن انجام می دهد. این کاری است که در تنگ ترین محدوده جریان می یابد و هیچ خاصیتی ندارد که بنحوی به تکامل زن کمک کند."**

کشورهای سوسیالیستی می توانند با سرفرازی دستاوردهای خود را برای زنان در زمینه های حقوقی و اجتماعی و اقتصادی نشان دهند. مثلاً سیستم جامعی از موسسات قبل از دبستان برای کودکان بوجود آورده اند که به مادران امکان می دهد بیشتر در زندگی اقتصادی و اجتماعی شرکت کنند. در این جا برخلاف جامعه سرمایه داری هیچ محدودیت اقتصادی مستقیمی وجود ندارد که مانع زنان در تحصیل فنونی شود که شرط اشتغال به حرفه های در سطح بالای تخصص و پر درآمد و نیز گرفتن مسئولیت های مدیریت در تولید و در سازمانهای دولتی و ارگانهای حزبی است. آنها بمواتب بیش از زنان در جامعه سرمایه داری در تکمیل اغلب زمینه های اجتماعی شرکت دارند.

از مطالعه بحث آزاد مندراج در "فور دیش" و نشریه زنان در جمهوری دموکراتیک آلمان به این نکته پی بردم که یکی از بزرگترین مسائل زنان در جوامع سوسیالیستی این است که چگونه انجام وظایف شغلی خود را با مسئولیت اداره منزل و تربیت فرزندان هماهنگ سازند. عدم تساوی زن و مرد درست از آن جهت واقعیت می ماند که زن باید بار عمده کار منزل را بردوش بگیرد.

علاوه بر این آگاهی اجتماعی مردها بخصوص (و نه فقط مردها) هنوز به حدی نرسیده است که به حل مسائل زن توجه درخور بشود. این پندار که سرکردگی مرد را سزاوار است - خط و خالی از جامعه کهن - هنوز هم در جوامع سوسیالیستی اثر می گذارد هرچند که در آنجا برابری اقتصادی و

** لنین و آثار (روسی) جلد ۴۰ ص ۱۵۷ و (آلمانی) جلد ۳۰ ص ۳۶۳
 ** همانجا (روسی) جلد ۳۹ ص ۲۰۲-۲۰۱ و (آلمانی) جلد ۳۰ ص ۲۶ - تازه این شدیدالحن ترین سخن لنین در باره این مسئله نیست. مثلاً در "اقدام بزرگ" تأکید می کند که هرچند اتحاد شوروی می تواند بحق سرفراز باشد که در راه آزادی زن موفقیت هایی بدست آورده است اما زن همچنان کنیز خانگی مانده است و بر اثر کارهای خانه داری پست و پزمرده می شود (همانجا ص روسی ص ۲۴-۲۳ و آلمانی جلد ۲۹ ص ۴۱۹)

حقوقی نه تنها امکان پذیر بلکه وسیعا واقعیت گردیده است. چنین پندارهائی بعضا از آن ناشی می شود که نابرابری عملی اجتماعی هنوز از میان نرفته است. اما بهرحال زنان در کشور های سوسیالیستی هنوز در پی راه حلی هستند که تضاد بین وظایف خانگی سنتسی و وظایف نسبتا جدید اجتماعی شان را حل کند.

و بالاخره علت دیگری که موجب می شود نابرابری ادامه یابد عبارت است از اینکه حتی کمونیستها هم نمی دانند که تصورات دیر پای قرون را در ذهن خود دارند. بکرات در کشورهای سوسیالیستی شنیده می شود که زن در درجه اول مسئولیت امور خانه و خانواده را بر عهده دارد، که زن ویژگی های اجتماعی و سیاسی معینی دارد، درست بخاطر آن که از جنس مؤنث است. چنین تصوراتی با عکس می شود که نابرابری جنسین ابدی شود و اشکال کهنه نهیت اجتماعی مستور بماند. زن همانطور که انگلس پیش بینی می کرد بسیاری از اشکال نابرابری خود را که ریشه های تاریخی دارند از طریق شرکت همه جانبه در تولید اجتماعی و بوسیله تامین استقلال اقتصادی خود، از میان برده است و در این راه همچنان پیش می رود. پیشرفته ترین کشورهای سوسیالیستی در این راه بیشترین دست آوردها را داشته اند. اما هموزم نامدار مارکس به این مسئله نپرداخته است که چه می توان و چه بایست کرد تا خانه داری آسان شود و بار زحمت تربیت فرزند کمتر گردد. بنا بر عقیده لنین کمونیسم راستین آنجا و در زمانی شروع می شود که مبارزه توده های ۰۰۰ برای پایان دادن به خرده کاری اقتصاد خانگی یا صحیح تر دگرگونسازی وسیع و همه جانبه آن — اقتصاد بزرگ سوسیالیستی شروع شود. *^{۱۱} حال چگونه می توان به این مرحله نزدیکتر شد؟

متاسفانه کمونیستها این تز لنین را اغلب این طور فهمیده اند که باید کاری کرد تا وسایل فنی خانه داری جهت تسهیل کار خانه و مؤسسات پرستاری از کودکان جهت کم کردن از زمان لازم برای تربیت فرزند برای زنان فراهم آید. بدیهی است که کمونیستها با چنین تغییری موافقت نمی کنند. ولی علی رغم تمام دست آوردهای فنی و با وجود تمام برنامه های اجتماعی جهت تسهیل کار خانه یک چیز محرز است: تا زمانی که انسانها این تصورات کهنه را به دور نریزند که کار خانه و تربیت فرزند مشغله زنان است، بار عمده - با وجود تمام تسهیلات - بردوش زنان خواهد بود هر چند که برابری حقوق زن و مرد در بقیه مناسبات تامین شده باشد.

بنا بر این سوسیالیسم نه تنها باید اشکال حقوقی و اقتصادی نابرابری زنان را از میان بردارد بلکه باید با آن مسلکی هم که مرد را سنراوار امتیازات بیشتری می داند، مبارزه کند. دستیابی به برابری حقوقی و اقتصادی می تواند تضاد بین حذف نابرابری ها که گرایش طبیعی سوسیالیسم است و بر جای ماندن پدیده های نابرابری و اعمال فشار در عرصه ایدئولوژیکی، در

وحدت و تنوع سوسیالیسم



اریش هونگر

دبیرکل حزب متحد سوسیالیستی آلمان
صدر شورای حکومتی جمهوری دموکراتیک آلمان

حزب متحد سوسیالیستی آلمان (ح.م.س.آ.) و حزب کمونیست اتحاد شوروی در مرحله کنونی رشد و توسعه پر تنوع کشورهای سوسیالیستی و در مسیر تکامل آتی اقدامات صلح پرورانه در مرحله‌ای حیاتی از تاریخ تکامل بشریت و طی ملاقات دبیر کلان دو حزب و میخائیل گابراچف و اریش هونگر، در اواخر ماه سپتامبر ۱۹۸۸ در مسکو، خط مشی سیاسی خود را در راستای تحکیم صلح و تقویت مواضع سوسیالیسم و هماهنگ ساختند.

دوستی خلل ناپذیر و همبستگی استوار احزاب ما در این مذاکرات بازتاب یافت و بار دیگر وحدت نظرات ما را در مسائل اصولی سیاست خارجی و تکامل سوسیالیسم به ثبوت رسانید. ما دستاوردهای مناسبات دو حزب و دولتها و خلقهای مان راستودیم و قرار گذاشتیم مناسبات برادرانه خود را در گسترده‌گی و تنوع بی‌مثال آن به اعتلای بیشتری برسانیم.

حزب ما و مردم ما از مشی سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی که در قراردادهای کنگره بیست و هفتم تسجیل شده است پشتیبانی می‌کنند و در عین حال حزب کمونیست و مردم اتحاد شوروی نیز از مشی سیاسی حزب متحد سوسیالیستی آلمان که در کنگره یازدهم حزب در راستای تقویت حکومت سوسیالیستی آلمان و بهرروزی خلق آن به تصویب رسیده است حمایت می‌کنند. این بازگویی واقعیت جواب تمام کسانی است که خیال می‌کنند می‌توانند بین حزب کمونیست اتحاد شوروی و حزب متحد سوسیالیستی آلمان جدائی بیاندازند. بگذار این راه بدانند که روند دگرگونسازی در اتحاد شوروی برای تقویت سوسیالیسم در جهان و تا مین صلح اهمیت بسیار دارد. در ارزیابی این قضیه نباید به صداها ناهنجاری که از حلقوم آدمکهای کم‌مقدار جنسون گرفته‌ای بیرون می‌آید که می‌خواهند تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی و تاریخ کشور شوروی را به زعم بورژوازی باز نویسی کنند و توجه کرد. در عین حال که اینها به مراد خود نخواهند رسید زیرا که کشور شوروی در راه تعالی خود از انقلاب اکبر تاکنون از تمام آزمونها نیرومند تر بیرون آمده است و همانطور که میخائیل گابراچف در خطابه خود به مناسبت هفتادمین سالروز اکبر سرخ بیان

داشت در آن زمان که ایجاد صنایع سوسیالیستی و اشتراکی کردن کشاورزی و انقلاب فرهنگی برای تقویت حکومت شوراهای اهمیت تاریخی داشت و جز این نبوده است. طی این مراحل امکاناً پیروزی مردم شوروی در جنگ کبیر میهنی علیه فاشیسم بربرصفت هیتلری و تلاش عظیم آبادگرانۀ جهت غلبه بر خرابیهای جنگ فراهم آمد و شرایط ایجاد کشوری سوسیالیستی بوجود آمد که به تهدید بلب اتنی ایالات متحده از راه سوسیالیستی و صلح پرورانه خود منحرف نگردید.

چنین برداشتی از تاریخ که بر تجربیات مشترک ما منطبق است و برای سوسیالیسم بطور کلی فوق العاده سودمند است. زیرا که ما همانطور که در اطلاعیه مشترک در باره مذاکرات من بسا میخائیل گارباچف تأکید می شود و در پیوند دوستی استوار و همبستگی انترناسیونالیستی متحد هستیم که این خود بر اساس اتفاق نظر در مسائل اصولی سیاست خارجی و ساختمان سوسیالیسم متکی است و ما در آینده نیز مصمم هستیم سطح مناسبات آلمان- اتحاد شوروی را که در عمق و تنوع خود بی مثال است و قلب تپنده آن پیوند رزی استوار حزب متحد سوسیالیستی و حزب کمونیست اتحاد شوروی است بر اساس مارکسیسم- لنینیسم و همچنان اعتلاء بخشیم.

ارتباطات بسیار متنوع ما با احزاب برادر موید این اعتقاد ما است که در عین انطباق اساسی اهداف و وظایف، گوناگونی اشکال و راههای ساختمان نظام اجتماعی سوسیالیستی تنوع بیشتری می یابد. بدین جهت تبادل رقیقانه نظرات و تجربیات اهمیت بیشتری کسب می کند و حزب ما فعالانه وظیفه خود را در این زمینه انجام می دهد.

از جمله دستاوردهای سوسیالیسم است که همکاری همه کشورهای سوسیالیستی تحت رهبری احزاب برادر بر اساس برابری، عدم وابستگی و استقلال و مسئولیت در قبال مردم کشور خود و بهره مندی متقابل شکل می گیرد. در این جا ما از نظریه تدوین شده سوسیالیسم علمی توسط مارکس و انگلس پیروی می کنیم که طبق آن جامعه جدید با توجه به شرایط هر کشور ساخته می شود. بنابراین برای ما مثلاً مسئله جدیدی نیست که هیچ الگویی که برای تمام کشورهای سوسیالیستی کار برد داشته باشد و وجود ندارد. و اگر می داشت تماماً خلاف واقعیت ها و تجربهای تا به امروز می بود.

تمام احزاب هدف اعتلای روند توسعه و تکامل اقتصادی - اجتماعی کشورشان را دنبال می کنند و می خواهند سطح زندگی مردم را بالا برند و از این راه سوسیالیسم را در رقابت صلح آمیز با سرمایه داری مقبول تر و جذاب تر سازند. البته در این راه مسائلی هم بروز می کنند و این طور نیست که در تمام موارد مؤثرترین راه حلها فوراً پیدا شوند. ما هرگز الگو برداری را بر تفکر تئوریک و سیاست عملی لازم خودمان ترجیح ندادیم و از این پس نیز نخواهیم داد. اما تحلیل و ارزیابی تجربیات سایر کشورهای سوسیالیستی برای همه سودمند است.

روند های توسعه و تکامل در کشورهای سوسیالیستی پرجنبه تر و متنوع تر از آن است که کسانی در گذشته می پنداشتند در این جا ساده نگری بیش از هر زمان دیگری بيمورد است و در عین حال هیچ مسئله ای بین کشورهای سوسیالیستی نیست که در چارچوب مناسبات انترناسیونالیستی قابل حل نباشد .

درست در موقعیتی که برای ما در جمهوری دموکراتیک آلمان اهمیت دارد که مصمانه کشتی خود را در خط کنگره یازدهم و برنامه حزب نگاهداریم اشخاص صاحب نفوذی از جهان غرب از زمره کنسرن مطبوعاتی شپینگنر تا "زود" و "ویچه تسایتونگ" ه کسانی که سیاست ما به مذاقشان "سخت روسی" بود و همواره تاکید داشتند که ما آلمانی هستیم و باید به ویژگیهای خود توجه کنیم ، اینک بما توصیه می کنند خط خود را تغییر دهیم و قدم در راه هنج و مریچ گذاریم . یکی از هموطنان ما به کمیته مرکزی می نویسد که امروزه این "دوستان" جدید اتحاد شوروی مطلقاً نمی پسندند که ما قانونمندیهای عام سوسیالیسم را با سیاست عملی خود پیوند می دهیم ، کاری که حزب ما همیشه کرده است . حزب ما هرگز اجازه نداده است که در کشور ما آئین شخصیت پرستی و سرکسهای جمعی امکان بروز بیابد . این نامه با این فراخوان پایان می گیرد که : این سیاست خوب را دنبال کنید .

با سیاست تد اوام و تجدید بصوی کنگره دوازدهم ح . م . آ .

پلنوم هفتم کمیته مرکزی ح . م . س . آ . که در تاریخ ۲۱ دسامبر ۱۹۸۸ برگزار شد مقرر داشت که دوازدهمین کنگره حزب از تاریخ پانزدهم تا نوزدهم ماه مه ۱۹۹۰ در برلین تشکیل شود . تدارک جامع و برگزاری کنگره دوازدهم کمک خواهد کرد که با تحرك بیشتر ، و با دوراندیشی و احساس مسئولیت به انجام وظایفی نایل آئیم که زمان پیش روی ما می گذارد و چندی قبل از برنامه پنج ساله ۱۹۹۵-۱۹۹۱ به توضیح وظایفی بپردازیم که باید در این دوره با توجه به سال ۲۰۰۰ انجام شوند .

ما در زمانی زندگی می کنیم که رشد نیروهای مولده بیش از پیش ملاک و معیار تکامل اجتماعی می شود . این الزام زمان تمام عرصه های اجتماع ما را دربر می گیرد ، سیاست و اقتصاد ، رفاه اجتماعی و زندگی معنوی - فرهنگی را شامل می شود ، یعنی تمام آنچه که ما بر اساس برنامه حزمان ادامه سازندگی جامعه سوسیالیستی پیشرفته می دانیم که طی این روند تاریخی تحولات سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و معنوی - فرهنگی عمیقی در جامعه ما بوجود می آید .

ما این وظیفه را پیش روی خود گذاشته ایم که تمام مزایا و نیروهای محرکه ، تمام جنبه ها و عرصه های زندگی اجتماعی ، نیروهای مولده و مناسبات تولید ، روابط اجتماعی و سیاسی ، علم و

آموزش و فرهنگ و مجموع شرایط کار و زندگی را بطور منظم و سنجیده به سطح رفیعی تکامل دهیم و دفاع از کشور را تامین نمائیم . ما در این راه تجربه های نیکو را حفظ می کنیم و تمام آنچه را که مانع پیشرفت ما است دور می اندازیم و بسیاری کارها را به شیوه نین آغاز می کنیم . این روش متناسب با الزامات سیاست ما است ، با تجربیات دیگر کشورهای سوسیالیستی مطابقت دارد و با خصلت حزب ما سازگار است . ما حزب نوآورانیم که سنتی صد و چهل ساله را پشت سر دارد و به بنیانگذاران خود ، بنیانگذاران سوسیالیسم علمی ، کارل مارکس و فریدریش انگلس متکی است .

ما بحق می توانیم مینا را بر این بگذاریم که سیاست سازندگی جامعه سوسیالیستی پیشرفته ما موفقیت آمیز بوده است ولی ما در عین حال آگاهیم که این سیاست خاتمه نیافته است و رشد و تکامل ما باید بر مبنای دیالکتیک تداوم و تجدید همواره بطور خلاق غنی شود و اعتلای بیشتری یابد تا ما بتوانیم مسائلی را که جدیداً بوجود می آیند بموقع باز شناخته و با موفقیت حل نمائیم . انجام این وظیفه معیار و محکی برای علوم اجتماعی ما است . نمایندگان این علوم باید روند تکاملی چهل ساله جمهوری ما را عمیقاً بررسی کنند ، تجربیات گوناگون را با توجه به وظایف خطیر آینده عالمانه تعمیم دهند و نتایج خود را همواره با این دید بازرسی کنند و دریابند که پیش های تئوریک را در کجا باید دقیق تر کرد .

برنامه حزب جهت نمای اصلی علوم اجتماعی هست و خواهد بود . در برنامه حزب این شناخت تسجیل شده است که سازندگی مداوم جامعه سوسیالیستی پیشرفته بعنوان روند تحولات عمیق و آگاهانه و سنجیده و منظم باید اداره شود . این امر از علوم اجتماعی می طلبد که به روابط دیالکتیکی متقابل عوامل عینی و ذهنی ، قانونمندی عینی و تضادهای دیالکتیکی و نیروهای بسیج گر اقدامات و نتیجه گیریهایی که از آنها برای فعالیت رهبری در تمام زمینه های جامعه سوسیالیستی حاصل می شود ، توجه بیشتری مهذول دارند .

کار عالم علوم اجتماعی باید با دید عمیق دیالکتیکی و تسلط همه جانبه بر روند تکاملی کل جامعه سوسیالیستی همراه باشد . روابط دیالکتیکی متقابل میان مناسبات اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیکی و فرهنگی و اجتماعی ، بین منافع اجتماعی ، گروهی و فردی باید عمیق تر بررسی شوند . این امر کار تحقیقاتی بین رشته ها را در علوم اجتماعی و نیز بین دانشمندان علوم اجتماعی ، علوم طبیعی و علوم فنی ضرورت عینی می سازد . در این جا فقط مسئله دست یابی به اشکال مناسب این همکاریها مطرح نیست . لازم است با قاطعیت بیشتر و کیفیت بالاتر تحقیقات مستقلی بخصوص در مورد آن دسته مسائلی پیش آورده شود که با جنبه های سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی ، فرهنگی ، ایدئولوژیکی و اخلاقی و سایر جنبه های تسلط بر انقلاب علمی - فنی در سوسیالیسم و سر و کار دارند .

با دقت بازمه بیشتری باید دیا لکتیک شرایط رشد درونی و بیرونی جامعه سوسیالیستی و نیز الزامات و تاثیرات کش مکش طبقاتی و رقابت سیستم های اجتماعی متضاد بررسی شود. دانشمندان مارکسیست - لنینیست علوم اجتماعی بیش از پیش وظیفه دارند به مسائل بزرگ زمان ما در رابطه با آینده بشریت جوابهای مستدل علمی و راه گشا و بسیج کننده بدهند.

راهنمای ما در این مسیر همیشه موضع طبقاتی سوسیالیستی ما است. این دیدگاه کاملاً با علاقه بشریت به حفظ صلح و حل سایر مسائل جهانی دمساز است و بنای کار را بر تحلیل علمی واقع بینانه جهان و آنطور که هست، می گذارد. ما مناسبات بین المللی را در "الگوی مبارزه طبقاتی" ساده شده ای خلاصه نمی کنیم. ولی ما می دانیم و هر روز از سر نو تجربه می کنیم که مبارزه طبقات و تنازع منافع آنها نیروی محرک اصلی رویدادهای جهان می ماند.

دانشمندان علوم اجتماعی ما همچنین وظیفه دارند کمک مستقل و سازنده جمهوری دموکراتیک آلمان را در امر تکامل پر تحرك سوسیالیسم در مبادله بین المللی تجربیات و معارف کشورهای سوسیالیستی عرضه دارند. این وظیفه و سایر مسائل نظری موضوع توافقی است بین حزب ما و حزب کمونیست اتحاد شوروی در زمینه برنامه دراز مدت همکاری در عرصه علوم اجتماعی میان دانشمندان و گروههای تحقیقاتی جمهوری دموکراتیک آلمان و اتحاد جماهیر شوروی. قرار است اشتراك مساعی دانشمندان علوم اجتماعی را در تدوین طرح سوسیالیسم مدرن و نیز حل مسائل اصولی وحدت اقتصادی سوسیالیستی تعمیق نماییم. قرار است دانشمندان علوم اجتماعی در چارچوب تحقیقاتی هماهنگ شده و مباحثات صریح به حل این مسئله کمک کنند که سوسیالیسم در آستانه هزاره جدید به چه صورت باید ساخته شود تا امتیازات و نیروهای محرک آن بکمال بروز کنند و مواضع آن در جهان نه تنها حفظ بلکه استحکام بیشتری بیابند.

رشد بالنده و ثبات

بالتدگی اقتصادی، ثبات و بارآوری رو به رشد و مرغوبیت و در کانون سیاست اجتماعی ما قرار دارد. توان اقتصادی فزاینده کشور ما پایه و اساس استواری است برای سطح زندگی صعودی و امنیت اجتماعی و اشتغال کامل، سطح بالای سواد و آموزش و درمان مجانی. زحمتکشان ج. د. سیاست حزب ما را با دستاورد های حرفه ای چشم گیر و در وحدت حرف و عمل از آن خود می سازند.

رشد درآمد ملی تولید شده ما از سال ۱۹۷۱ تا به امروز بطور متوسط بیش از ۴ درصد بوده است. در عین حال هر ساله در پشت هر يك از این درصد ها مقادیر بیشتری نهفته است که ما می توانیم از آن جهت تقویت نیروی انباشت یا مصرف استفاده کنیم. اگر در سال ۱۹۷۰ افزایش يك درصد بردارآمد ملی معادل ۱٫۲ میلیارد مارک بود، همین رقم در سال

۱۹۸۷ بالغ بر ۲٫۶ میلیارد مارک بوده است . در سال ۱۹۷۰ حجم کالاهای صنعتی ۲۴۰ میلیارد بود ، در سال ۱۹۸۷ به مبلغ ۵۵۱ میلیارد مارک رسید .

تاکید این نکته ضروری است که در کشور ما افزایش در آمد ملی همواره و هر چه بیشتر از قبل افزایش بار آوری نیروی کار حاصل می شود . اگر بر حسب دستاورد سرانه شاغلان در رشته های تولیدی بسنجیم آنوقت بار آوری نیروی کار که در سال ۱۹۷۰ رقم ۱۷۸۸۴ مارک بود در سال ۱۹۸۷ به ۳۶۷۴۹ رسیده و به این ترتیب بیش از دو برابر شده است .

ما در عین حال وظیفه داریم دستاورد هایمان را با واقع بینی ارزیابی کنیم . در نتیجه رشد فزاینده نیروهای مولده در تمام کشورهای صنعتی پیشرفته امکانات کاملاً جدیدی برای دست یابی به بار آوری بیشتر نیروی کار بوجود آمده است . جنب و جوش این روند در عرصه بین المللی هنوز فرونشسته است . برای ما نه فقط لازم است که از قافله عقب نمانیم بلکه باید بر سرعت حرکت خود نیز بیافزاییم . افزایش چشم گیر بار آوری نیروی کار به این معنا است که بتوانیم سطح زندگی امروز و آینده را حفظ کنیم و افزایش دهیم . بنابراین نکته آموزنده تنها این است که تلاش مادی و فکری بیشتری بکار بریم تا اساس و زمینه بار آوری فزاینده نیروی کار را در اقتصاد بوجود آوریم .

این واقعیت که مصرف مواد اولیه تولید در ج. د. آ. از سال ۱۹۸۰ ثابت مانده یا حتی کاهش داده شده است ، همانقدر اهمیت اساسی دارد که افزایش بار آوری نیروی کار . مصرف انرژی به ازاء هر واحد تولید در قیاس با ۱۹۸۰ شصت و نه درصد کاهش یافته است . مصرف مواد خام و مصالح کار بمقدار ۷۴ درصد و از آن جمله مصرف ورق فولاد ۵۸ درصد کاهش یافته است . در نیمه اول سالهای هشتاد ، ۴۰ درصد افزایش در آمد ملی از کاهش مصرف ویژه تولید پدید آمده است . مصرف مواد خام و مصالح مهم اقتصادی بالا نرفته است بلکه اقلام مهم آن و در مجموع کم شده است .

جمهوری دموکراتیک آلمان از ۱۹۸۲ همه ساله مازاد صادرات داشته است . این وضع از نظر ثبات اقتصادی کشور ما ، از لحاظ افزایش امکان عمل ما در اقتصاد برون مرزی و پیشبرد بیشتر برنامه وحدت سیاست اقتصادی و رفاه اجتماعی اهمیت بسیار دارد .

اقتصاد نباید جاده های یکطرفه باشد . ما این اصل را از سال ۱۹۸۲ یا همکارانمان به کرسی نشاندیم و همین طور هم باید بماند .

این سه دستاورد تأیید می کنند که حزب ، سیاست و استراتژی اقتصادی آن جای محکمی در قلب شهروندان میهن سوسیالیستی ما دارد .

این امر ناشی از آن است که عالی ترین اصل در سیاست ح. م. س. آ. رفاه و سعادت خلق در سایه صلح است ، زیرا که حزب در قبال هر آنچه در کشور می گذرد احساس مسئولیت می کند ، زیرا که ما طی بیش از چهل سال و بخصوص پس از وحدت حزب کمونیست آلمان و حزب سوسیال دموکراتیک آلمان و تشکیل حزب متحد سوسیالیستی آلمان شعار " همه چیز با مردم ، همه چیز بدست مردم ، همه چیز برای مردم " را راهنمای عمل خود ساخته ایم .

د موكراسى و نظام حقوقى

انتخابات شوراى شهر در چهلمين سال تاسيس چ د آ و در ادامه اجراى قرارهاى يازدهمين كنگره حزب نقطه اوجى بشمارى آيد . ما با برگزارى اين انتخابات ارگانهاى محلى قدرت حكومتى قدم ديگرى در راه تكامل دموكراسى سوسياليستى خود برى داريم . شهروندان در اين انتخابات راجع به تركيب ۲۸۰۰ شوراى مردى كه در پنج سال آينده مسؤليت رونق شهرها و روستاها را بعهده خواهند داشت و تصميح خواهند گرفت . شخصيتهاى براى ۲۰۳۰۰ كرسى نمايندگى نامزد مى شوند كه با تشريك مساعى در امر بهرورى مردم از منافع تمام اقشار مردم دفاع مى كنند و مورد قبول و احترام مردمند . طبق سنت ديرينه و به موجب قانون انتخابات تعداد نامزدهاى پيشنهاده شده به ازاء يك سوم بيش از تعداد كرسى هاى نمايندگى است . همچنين سازمانهاى اجتماعى و تشكلى هاى مثل اتحاديه باغچه دارى و داپرورى كوچك ، اتحاديه ورزشكاران آلمان ، جمعيت توسعه دانستنى هاى علمى (اورانيا) ، سازمان داوطلبانه آتش نشانى و غيره اعضاى فعال خود را جهت احراز مقام نمايندگى پيشنهاده مى كنند . به اين ترتيب باز هم تعداد بيشترى از شهروندان كه در زمينه امور محل فعالند و مى توانند در مقام نماينده خواسته هاى اهالى راجامسه عمل پيوشانند .

حوزه هاى انتخابات به ترتيبى تميين مى شوند كه در هر حوزه بيش از هشت تا ده نامزد به انتخاب گذاشته نشوند . شهروندان به اين ترتيب امكانات بيشترى براى شناختن آنها و تصميح گيرى بدست مى آورند . علاوه بر آزمون نامزدها در اجتماع همكارانشان ، كيسيونهاى محلى و محله اى جبهه مى نيز راجع به نامزدهاى پيشنهاده شده اظهار نظر مى كنند . بحث و تصميح گيرى در باره نامزدهاى پيشنهاده اى جبهه مى طى جلساتى در حوزه انتخاباتى صورت مى گيرد . نيروى حيات دموكراسى سوسياليستى ما در اين امر باز تاب مى يابد كه پيوسته تعداد بيشترى از شهروندان در تصميح گيرى هاى حكومت و اقتصاد شركت مى كنند . همكارى آگاهانه آنان در اجراى همه جانبه برنامه واحد هاى اقتصادى و نيز در سراسر كشور انعكاسى از اين مشاركت است . پيوند پلاواسطه رهبرى مركزى محكم و آزادى عمل و ابتكارات متنوع محلى كه با خصلت مركزيت دموكراتيك سازگار است ، يكى از منابع تعيين كننده رشد و تكامل موفقيت آميز جمهورى ما است . چه لزومى دارد كه ما چيزى را كه موفقيت آميز است نفي كنيم . برعكس ما كيفيت آن را بر اساس تجربه هاى زندگى همواره بالا مى بريم .

شكوفائى دموكراسى سوسياليستى در رابطه تنگ تنگ با تكامل سنجيده و منظم حكومت سوسياليستى قانون قرار دارد . اين موضوع از جمله در ۸۲ قانون و مصوبه ايكه از كنگره هشتم حزب

تاکنون جدیداً تصویب شده یا تغییر یافته و اصلاح گردیده است، انعکاس می‌یابد. این لوائح با همکاری وسیع مردم تدارک دیده شده و در مسئولیت مشترک به اجرا در می‌آیند. ما این راه آزموده را بر اساس طرح قانونگذاری تصویب شده پیگیرانه ادامه می‌دهیم.

حزب ما همواره مدافع این موضوع بوده است و در عمل هم آنرا پیش برده است که حقوق و آزادیهای اساسی قانونی شهروندان در تناسب با وظایف حفظ و تکمیل گردد. به کمال رساندن دموکراسی سوسیالیستی بدون استحکام و قوام نظام حقوقی غیر قابل تصور است و همین طور هم برعکس گسترش سنجیده حقوق و وظایف به اشتراک مساعی دموکراتیک شهروندان میدان می‌دهد. ما در حال حاضر در راستای همین اندیشه پیشنهادهایی را تهیید می‌کنیم جهت بازرسی دادگاهی برخی تصمیمات اداری، که در پارلمان مطرح خواهند شد. این اقدام کمک باز هم بیشتری است برای افزایش امنیت حقوقی در کشور ما. ما از این راه به تکلیف خود مبنی بر تکامل نظام حقوقی سوسیالیستی به موجب درجه بلوغ جامعه، که در برنامه حزب مندرج است، عمل می‌کنیم.

همانطور که می‌دانیم دموکراسی سوسیالیستی در کشور ما بر اساس پیوند مستحکی که طی دهها سال میان طبقه کارگر، طبقه کشاورزان تعاونی، روشنفکران و سایر زحمتکشان قوام گرفته و بنیاد شده است. حزب ما از همان آغاز فعالیت ضد فاشیستی و دموکراتیک تا به امروز به این اشتراک مساعی بیشترین توجه را داشته است تا به حل مسائل رشد اجتماعی در راستای منافع تمام مردم نایل آید.

دستاوردهای معرفتی مارکس، انگلس و لنین مبنی بر این که طبقه کارگر در عین حال مدافع منافع اساسی سایر طبقات زحمتکش و اقشار است و تنها در ائتلاف با آنها می‌تواند پیروز شود، در حزب ما زنده است. ما با نتیجه‌گیری از تجربیات تلخ و نیز بنا به اراده تمام نیروهای ضد فاشیستی و دموکراتیک خلق ریشه فاشیسم و جنگ را خشکاندیم و جامعه نوینی را ایجاد کردیم. بالاخره جامعه بر این اصل قرار گرفت که انسان بتواند، صرفنظر از منشاء اجتماعیش، بدون توجه به جهان بینی و مذهبش، حقیقتاً انسان باشد، آزاد از بهره‌کشی و بی‌حرمتی، فارغ از جنگ و فلاکت. این هدف حزب ما و انگیزه سیاست ائتلافی آن از آغاز بود. این زندگی نوین در جمهوری سوسیالیستی دموکراتیک آلمان بوجود آمد و نقش تمام طبقات و اقشار کشور ما را بر خود دارد. در سوسیالیسم برای همه جا هست، سوسیالیسم به اندیشه و عمل تمام کسانی نیاز مند است که می‌خواهند به رشد و رونق آن و در نتیجه به خود خدمت کنند. در جهت همین تلاشها است که ما بیش از چهار سال است با حزب دموکراتیک دهقانان، اتحاد دموکرات مسیحی، حزب لیبرال دموکرات آلمان و حزب ملی - دموکرات آلمان بعنوان همراه و همزم خود پیش می‌رویم.

آنها تجربه های سیاسی و اجتماعی ارزشمندی را از سنتهای مبارزه انقلابی دهقانان آلمان و ایدآل های لیبرالها، روحیه ملی و دموکراتیک و استنتاجات اجتماعی اخلاق مسیحیت را وارد ائتلاف ما کرده اند. دوستان ما سهم بزرگی در این امر دارند که این فضایل انسانگراییانسه بهترین های خلق ما در جمهوری دموکراتیک آلمان برای اولین بار در تاریخ آلمان بکمال شکوفایی می شوند.

ما با ایجاد بلوک دموکراتیک و جبهه ملی تشکیلاتی را برای همکاری ائتلافی خود یافتیم که در شرایط مشخص و ویژه سازندگی سوسیالیسم در ج. د. آ. بخشی از آزمایش درآمده است. این موضوع در مورد کار مشترک ما در پارلمان و سایر ارگانهای نمایندگی خلقی، در شورای حکومت و شورای دولت هم صادق است. اعضای احزاب مؤتلف با ما و سازمانهای توده های در تمام سطح از آغاز تأسیس جمهوری تاکنون فعالیت مؤثر و ارزنده ای در راه اعتلای میهن سوسیالیستی مشترک ما انجام می دهند.

معنا و راه های سوسیالیسم

اینک ما در چهلمین سالروز تأسیس ج. د. آ. سرشار از شادی و نه عاری از هیجانی درونی می بینیم که سیاست حزب ما ثمرات گرانقدری به بار می آورد. ما جامعه سوسیالیستی مدرنی را در خاک آلمان بوجود آورده ایم و همراه با مردم آموخته ایم که چطور آن را رهبری کنیم. جمهوری دموکراتیک آلمان بشکرانه جهد، خلاقیت و همت و ابتکار طبقه کارگر، دهقانان، روشنفکران و تحت رهبری حزب به کشور رونقیند سوسیالیستی تبدیل شده است. به این ترتیب ما به وصایای بزرگترین فرزندان خلقمان، بنیانگذاران سوسیالیسم علمی کارل مارکس و فریدریش انگلس، سوسیال دموکراتهای انقلابی و آنها که هفتاد سال پیش در آتش انقلاب نوامبر حزب کمونیست آلمان را بوجود آوردند، به وصایای تمام آن کسانی که در سراسر تاریخ پرتحول آلمان در جانبگذاری از اندیشه ترقی قدم در راه گذاشتند، عمل کرده ایم. سوسیالیسم علمی در عمل پیروزمندانه از آزمون درآمده است، مدتهاست که واقعیت یافته است و دیگر موضوع خیالهای شورانگیز نیست. عملی کردن آموزش مارکس و انگلس که توسط لنین بارورتر شده است بمشابه تأمین سعادت بشر، خوشبختی مردم ما است.

ما حتی در زمان جمهوری وایمار یعنی در زمان مبارزه بخاطر بدست آوردن قدرت، این تهمت بورژوازی را که می گفتند ما طرفدار مساوات ناهنجار هستیم، که در سوسیالیسم در آمد سخت کوشان و کم کوشان مساوی است، رد کردیم. کارل مارکس بود که در "نقد برنامه گوتبا" مستدل ساخت که در سوسیالیسم بهرکس بهرکس استعداد و حاصل کارش مزد می دهند. او

می‌نویسد و نخست در مرحله عالی‌تری از جامعه کمونیستی "هر کس به اندازه توان و برحسب نیازش" بهره‌مند می‌شود. درک این موضوع به حزب ما امکان داده است همراه با مؤتلفانمان در هر مرحله تکاملی قدمهای بعدی را مشخص کنیم.

بالا بردن باردهی کار تعیین‌کننده بوده و هست. همانطور که لنین می‌گفت این معیار در نهایت امر مهمترین عامل در پیروزی نظام اجتماعی نوبرکننده است. خط مشی سیاسی ما نیز از کنگره هشتم حزب که در سال ۱۹۲۱ برگزار شد مبنی بر وحدت سیاست اقتصادی و رفاه اجتماعی، بر همین اصول استوار است. ما بمنظور تقویت جنبه‌های اجتماعی برنامه سازندگی خود دست‌کم از کنگره هشتم اقتصادمان را بر اساس پرمایه کردن تولید گذاشتیم و بر اساس بهبود بلاواسطه سطح زندگی آنطور که در عین حال دورنمای آینده نیز داشته باشد. چه کسی در سالهای گذشته باور داشت که ما در مدتی کوتاه مسئله مسکن را بعنوان مسئله اجتماعی حل کنیم یا امروزه — تکنولوژی تولید خازن یک - مگابیت دست‌یابیم، که اصل "امکان آموزش یکسان برای همه" همانقدر بدیهی باشد که اشتغال کامل، امنیت اجتماعی و ثبات قیمت‌های کالاهای اساسی مورد نیاز عموم و اجاره‌بهای مسکن و نرخها و خدمات.

ما همواره این نکته را راهنمای خود می‌سازیم که چهره سوسیالیسم امروز می‌توان چنین گفت و در رنگ و روی جمهوری دموکراتیک آلمان و در واقع بهمان نسبتی جلوه می‌یابد که پیشرفت علمی - فنی با ترقی اجتماعی پیوند داشته باشد. چ. د. آ. با این حساب پیش می‌رود که انقلاب علمی - فنی در عین تأمین اشتغال کامل و رفاه مردم و بدون بیکاری وسیع و فقر نوظهور خصوصی میسر و امکان‌پذیر است. از اقتصاد سود پرست سرمایه داری نه می‌توان هماهنگی پیشرفت مادی و اجتماعی را آموخت و نه انسان دوستی و عدالت و انصاف را.

ما در قبال خلقمان و بهروریش موظف و متعهدیم و ما خدمتگذار منافع آن هستیم. این‌طور معنای سوسیالیسم بیشتر بروز می‌کند - یعنی تأمین رفاه خلق از طریق پایان دادن به استثمار انسان از انسان، شکوفاندن تمام استعدادها و توانایی‌های انسان، همکاری فعالانه آنها در حل تمام مسائل تکامل اجتماعی. شناخت بی‌شبهه مفهوم مبارزه ما، آگاهی و تفاهم نسبت به برنامه اجتماعی ما، اشتراک مساعی در کار سازندگی و درک واقعیت آن، تجربه‌های حاصل از سیاست ائتلافی پرداخته ما، حفظ میراث معنوی - فرهنگی ما اندیشه سوسیالیسم را در مردم چ. د. آ. عمیقاً و بطرز زوال‌ناپذیر ریشه دار کرده است.

هنگامی که ما از سوسیالیسم، از شیوه‌ها و الزامات سازندگی متکامل آن بر مبنای مصوبات کنگره یازدهم حزب سخن می‌گوئیم، دقیقاً می‌دانیم چه می‌گوئیم. سوسیالیسم در تئوری و عمل از نیازهای اساسی طبقه کارگر و تمام زحمتکشان به رهائی از استثمار، سرکوب و جنگ بوجود آمده

است . سوسیالیسم بعنوان نظام اجتماعی آن جماعتی از شهروندان آزاد است که مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست آن را به مثابه جامعه‌ای که در آن انسان می‌تواند انسان باشند ، توصیف کرده اند .

حزب ما در اجرای سیاست اجتماعی خود همواره بر این مهنا کار کرده است که ایجاد و تکامل سوسیالیسم بر اساس قانونمندیهای عموماً درست متکی است . حفظ قدرت حاکمه طبقه کارگر و تحکیم پیوند آن با سایر طبقات زحمتکش و اقشار ، تکامل کیفی بیشتر مناسبات مالکیت سوسیالیستی ، تقویت بی‌وقفه نقش رهبری سیاسی حزب طبقه کارگر بخاطر موجودیت و تکامل دادن سوسیالیسم همانقدر لازم است که تحکیم دائم باهماد کشورهای سوسیالیستی ، همبستگی و همکاری مؤثر و برابر حقوق آنها بر موازین انترناسیونالیسم پرولتری .

حزب ما برنامه اجتماعی خود را بر این اساس تدوین کرده و آن را از طریق حل نظری و عملی مسائلی که هر بار پدید آمده‌اند همواره تکمیل کرده است . این کار همواره با توجه به ملاحظات ذاتی و ارزش‌های سوسیالیسم و شرایط مشخص و الزامات کشور ما ، تاریخ ما ، سنت‌ها و تجربیات رزمی جنبش کارگری و خلق آلمان و نیز با توجه به واقعیت همجواری دو کشور مستقل از یکدیگر آلمان بسا نظام اجتماعی متفاوت و تعلق به اردوگاههای مختلف صورت می‌گیرد .

سازندگی سوسیالیسم بنا بر ماهیت آن روندی انقلابی است . ما در مسیر این روند دگرگون‌سازیه‌ها و رفرمهای بسیاری را انجام داده‌ایم . در آینده نیز نباید نرمش و انعطافی که در این راه بکار رفته کنار گذاشته شود . وظیفه ما است که همیشه هدف خود را جلو چشم داشته باشیم یعنی ادامه سازندگی ، تکمیل بیشتر جامعه سوسیالیستی پیشرفته . وظیفه ما است که همواره خود را با وضع جدید هماهنگ سازیم ، در تمام شرایط از مسیرمان بسوی هدف منحرف نشویم ، راه تعیین شده را پیگیرانه بپیمائیم . و در این جا همواره موضوع وحدت و نوآوری مطرح است .

جمهوری دموکراتیک آلمان جزیره رستگاران نیست ، نباید بر تارک آن هاله قدسی معصومان را نشانند . اما این در عین حال نباید مانع ما شود که در ذهن تمام شهروندانمان این واقعیت را منقوش کنیم که موفقیت‌های ما در سازندگی جامعه سوسیالیستی پیشرفته حاصل کار خلاق میلیونها انسان است و اینکه سوسیالیسم تنها امکان قابل قبول در برابر جامعه سرمایه داری است . ما در هر قدمی که در راه عملی کردن استراتژی اجتماعی خود بر می‌داریم بر تری تاریخی جهان سوسیالیسم را ثابت می‌کنیم ، سوسیالیسمی که در عین تنوع وحدت خود را به منصف ظهور می‌رساند .

سمت گیری انسانگرایانه پرسترویکا



آکساندر پاکوف لف

عضو قترسیامی و دبیر کمیته مرکزی
حزب کمونیست اتحاد شوروی

جامعه شوروی درگیر و دار انجام غامض ترین همه انقلاب ها است : انقلابی در ذهن انسانها . در کشور ما می توان طیف کاملی از نظرات را در برخورد با پرسترویکا یافت - از طرفداران پرشور و بی شکیب ، کسانی که آنها امری حیاتی می دانند تا شکاکان و عده ای که آن را نمی پسندند . ما می دانیم که دنیای خارج و از جمله کشورهای سوسیالیستی برادر نیز برخورد های متفاوتی با پرسترویکا دارند . بدیهی است که ما حق اظهار نظر انتقادی را برسمیت می شناسیم و می گوئیم حداکثر بهره را از انتقاد بدست بیاوریم .

حال ببینیم امروزه در حزب کمونیست اتحاد شوروی و در جامعه شوروی راجع به چه مسائلی پیش از همه بحث می شود ؟ در باره اصول اساسی سوسیالیسم : در باره سمت گیری اجتماعی ، در موضوع مالکیت ، راجع به دموکراسی و علنیت ، در باره حکومت خلق ، در موضوع نقش سیاسی حزب . در باره محتوای راستین این اصول . در این باره که چگونه می توان زندگی را در عمل براساس این اصول ساخت و پرداخت بی آنکه امید و آرزو بجای واقعیت قلمداد شود و بی آنکه زندگی را به زور در قالب اخیال تحقق نیافته بگجانیم . در این جا است که ما مسئله اخلاق را نه فقط در زندگی بلکه در سیاست نیز مطرح می کنیم . امروزه واژه های اخلاق ، انسانگرایی ، مترادف است با واژه سوسیالیسم . بدون توجه به اصول و موازین اخلاقی نه می توان سرچشمه و هدف پرسترویکا را درك کرد و نه مسیر و جریان آن را .

در شوروی کسی در باره لزوم سوسیالیسم بحثی ندارد . ما سوسیالیسم را به تصادف و اتفاق انتخاب نکردیم . بلکه این انتخابی آگاهانه و هدفمند بود و ما بهای گزافی در قبال آن پرداختیم . آرمانها و ارزشهای سوسیالیستی به ارکان اخلاقی مبدل گشته اند ، اجزاء استوار زندگی روزمره و اندیشه و احساس ما هستند . در بحث های کنونی در باره پرسترویکا موضوع بر سر آن است که ما جامعه سوسیالیستی را چطور می طلبیم و چطور می خواهیم آنها از این پس هم ساخته و پرداخته کنیم .

پرسترویکا قصد ندارد که همواره با عنوان کردن چیز جدیدی که حتما باگذشته تفاوت داشته باشد نظرها را بخود جلب کند. پرسترویکا برآمده از خود زندگی است. نتیجه ضرورت‌های اجتماع است و منتج از این ضرورت است که در زندگی عملی بیگانگی مردم با روند تولید و تقسیم با حکومت و با کار خلاق و از بین برود. موانع مصنوعی ایجاد شده بر اثر رفتارهای غیر قانونی یا غلط و بر چیده شوند و معنای عمیق پدیده‌ها درک گردد و سیاستی درخور آن بوجود آید و در انسانها تلاشی برای زندگی فعال و پر بار معنوی و استعداد آن برانگیخته شود و پرورش یابد - معنای نوسازی سوسیالیسم در همین است.

ساز و برگ تئوریک پرسترویکا ایده‌های آن در جامعه و طی روندی پیچیده و طولانی که گاه دهها سال به درازا کشیده است، پخته و پرورده شده است و اینک با نیروی فائق وارد سیاست و زندگی می‌شود.

کفایت جدیدی در تفکر

پرسترویکا در تلاش برای بیرون کشیدن کشور از رکود و تسریع تکامل اجتماعی - اقتصادی آن شروع شد. این مسائل هنوز هم موضوع روز است. اما طی بررسی‌های همه جانبه، درک جدید و جامع‌تری از موجهات اولیه پرسترویکا بدست آمد. ما تشخیص دادیم که پرسترویکا نظر به جایگاه تاریخی و اهمیت خود از محدوده حل مسائل مربوط به بهره‌وری‌های مادی بسی فراتر می‌رود. پرسترویکا آغاز مرحله‌ای جدید و مولود شرایط عینی در تکامل سوسیالیسم است که طی آن سوسیالیسم کیفیت نهی می‌یابد.

ما زمان خود را عصر پیروزی عقل سلیم انسان و پیروزی واقع‌گرایی، مرحله بازنگری ارزیابی و خودشناسی و وقف بر جایگاهمان در جهان، شناخت امکانات و وظایف مان، می‌نامیم. تجربه‌های دگرگون‌سازهای سوسیالیستی برای اولین بار امکان داد مکانیسم‌های عمقی حفظ و تکامل زندگی اجتماعی شناخته شوند و اساس راستین و قوانین زیست اجتماعی انسانها از قوانین کاذب متمایز شوند. از برکت تجربیات گرد آمده در جهان سوسیالیسم ممکن گردید در مقوله‌ای که پیش از این اصولا وحدت ناپذیر و بموجب ماهیتش ناسازگار می‌نمود، وحدت و اشتراک دیالکتیکی باز شناخته شود.

نخست این که تصورات اغلب ساده دلانه - رمانتیک از اینکه سوسیالیسم می‌تواند خود بخود و فقط بطور صمودی تکامل یابد، زیرا که پیشرفته‌ترین نظام اجتماعی است و از بین می‌رود - آنهم پیگیرانه - امروزه دیگر واضح است که تحت شرایط معینی در سوسیالیسم هم ممکن است رکود یا پس رفت وجود داشته باشد.

ثانیا در جامعه امروزی شوروی صوری از سازماندهی کار، شیوه‌هایی در زندگی روزمره و مدیریت، کل زندگی اجتماع که در مراحل پیشین بکار برده می‌شد، منسوخ شده‌اند. این نکته نه تنها در مورد نامقبولی‌های آشکار بلکه در مورد بسیاری از شیوه‌های کاملاً عادی هم صدق می‌کند. ولی عادی و بقاعده برای جامعه صنعتی عقب مانده، جامعه‌های فقیر با سطح آموزشی پایین، اعتراف به این نکته بمعنای تردید در سوسیالیسم و امکانات آن نیست بلکه بمعنای درک این نکته است که سوسیالیسم بمعنوان جامعه‌ای رشدیابنده و خلاق نمی‌تواند در قالب‌های خشک و منجمد وجود یابد.

ثالثاً می‌توان و باید از بحران برخورد تکنوکراتی و مکانیکی با دگرگونسازی زندگی اجتماعی سخن گفت که در نتیجه آن رشد زیر بنا از صورت یک وسیله در می‌آید و به هدف مبدل می‌شود و این عقیده سخت جان غیر مارکسیستی را بوجود می‌آورد و مسلط می‌کند که می‌شود زندگی اجتماعی و اشکال و شیوه‌های آن را به دلخواه تعیین کرد. رابعا ضد طبیعی بودن این عقیده آشکار شد که استحکام آنچه بنا می‌شود موقوف به گستردگی کار ویرانگرانه ایست که قبلاً صورت می‌گرفت. سوسیالیسم بمعنای شکوفائی انسان و رونق تمدن است بر اساس تمام دست‌آوردهای مادی و معنوی نسل‌های گذشته نه ایجاد صور جدید زندگی بر ویرانه‌هایی در بیابان.

برجسته‌ترین خیرخواهان بشریت انسان را به تلاش در راه کمال فرا خوانده‌اند. ما امروز در قالب پرسترویکا این هدف و نیز این سؤال را مطرح می‌سازیم: چطور می‌توان به این نتیجه رسید که کلیه سازمان‌های اجتماعی - اقتصاد، عرصه اجتماعات، علم، آموزش و پرورش در خدمت بکمال رساندن انسان و جامعه در آیند؟ آنطور که دستاورد کاره خلاقیت، استعداد بیشترین مزد را بیابد.

تحولی که بر اثر تجربه‌ها و تحلیل آنها در ادراک تمامی عمق و پیچیدگی کاری که پیش روی ما است، وظیفه انجام درست و اساسی آن - اینها همه جهت سالم سازی معنوی، برای حاکم کردن انسان‌نگرانی واقعی بسیار مهم است. انجام این کار ماهیتاً بدین معنا است که سوسیالیسم بکمال بشکند، از نظر معنوی و اخلاقی به بلوغ رسد.

مشکل است، بسیار مشکل است اندیشه‌ها و احساس‌ها، شناخت‌ها و کشفیات، واقعیت بی‌پیرانه، الزامات سخت زندگی را که دفعتاً در یک معیل جاری شده‌اند هضم کرد. مشخصاً احساس می‌شود که ما واقعا هنوز چه کم می‌دانیم و چه کم می‌فهمیم. ولی ما در ارابه زندگی سوار شده‌ایم. مهمترین دستاورد معنوی پرسترویکا که با درد و رنج بدست می‌آید دقیقاً حصول این توانائی است که خودمان را آنطور که هستیم ببینیم، واقعیت‌ها و رویدادها را آنطور که به راستی هستند ببینیم و به این نکته آگاه گردیم که آرمانهای والا می‌توانند واقعیت زندگی شوند و حتماً

نباید خیال خوشی خالی از امید تحقق بمانند *

توافقی ولی نه پکنواختی

مهمترین درس حقیقت اعتراف به این بود که ما در وضع پیش از بحران قرار داریم و اینکه دیگر به شیوه گذشته نمی‌توانیم زندگی کنیم *

حزب و جامعه بتدریج به این نتیجه رسیدند * هر چند که در گزارش سیاسی میخائیل گابریاچف به کنگره بیست و هفتم حزب کمونیست اتحاد شوروی علل ساختاری دشواریهای کشور واضح شده بود و عدم تطابق مناسبات تولید و الزامات عینی رشد نیروهای مولده نشان داده می‌شد بسیاری از اشخاص بطور غریزی از پذیرش این ارزیابی از اوضاع سر باز می‌زدند *

بسیاری کسان حتی امروز هم دست از این خیال خوش بر نمی‌دارند که گویا تمام دشواریها تنها ناشی از آن بوده است که رهبری پیشین کشور به ضعف ابتکار عمل و نقصان فرهنگ و خود-بزرگی بینی دچار بوده و در مقابل آفت سطحی‌گری و نفع‌پرستی مصون نبوده است * بطوری که اگر حزب تصفیه شود * اگر انضباط بیشتر گردد و روحیه رزوی و سازمان‌پذیری حاکم تقویت یابد ما باز می‌توانیم بسرعت جلو برویم *

در وهله اول این طرز تفکر در ارزیابی نقادانه گذشته بسیار جالب و حتی خوش آهنگ است (مهمترین خصلت‌های انسانی را به میدان عمل فرا می‌خواند) * ولی چنین برخوردی بطور عینی مانعی در راه پرسترویکا شد * زیرا اگر همه چیز موکول به اخلاق شخصی و صفات انسانها باشد دیگر لازم نیست نه در اقتصاد و نه در سیستم سیاسی چیزی را تغییر داد *

با این همه شوروشوقی که در اجتماع بچشم می‌خورد نسبت به انتقاد اخلاقی به زمان رکود و برخی برنامه‌های مربوط به تجدید نظر در توزیع سودمندی محسوس داشت * و بار دیگر محافظه‌کاری * بی‌تحریکی ذاتی تساوی طلبی ناهنجار یعنی سوسیالیسمی بر مبنای تقسیم به تساوی را به اثبات رسانید * این شور و شوق موجب شد علل ساختاری دشواریهای کنونی را عمیق‌تر بررسی کنیم و تضادهای عمیق سیستم اقتصادی و سیاسی را برملا سازیم * و نیز موجب شد در ارزیابی وضع کشور جسارت بیشتری بخرج دهیم و مسائل را مشخصاً نام ببریم * روند‌های از هم پاشیدگی روابط اجتماعی و اقتصادی * بی‌تفاوتی رو به رشد نسبت به کار * بی‌رغبتی بیش از پیش * نزول مهارت و قابلیت حرفه‌ای * زوال فرهنگ خلقی * خالی شدن روستاها از دهقانان * بیگانگی توده‌ها نسبت به حکومت * نسبت به زندگی سیاسی‌رسمی و درگیری حقیقت علیه عوام فریبی * علیه بقایای سوسیالیسمی بر مبنای تساوی عاری از معیار پیا خاست و فهم و وجدان مردم را بیدار کرد *

شوخی چینی سرنوشته چنین خواست که جامعه شوروی در آغاز سالهای هشتاد به روشنی و

وضع درستی نظر مارکس را به ثبوت رساند که ممکن است مناسبات تولید در راه تکامل نیروهای مولده مانع عمده‌ای بوجود آورند. مطلب متضاد در وضع جدید این بود که معلوم شد پیدایش چنین وضعی در سوسیالیسم امکان پذیر است.

هنگامی که نابسامانی‌های کشور مان را بررسی می‌کنیم در می‌یابیم که بانی و باعث همه آنها اوضاعی است که عرصه را برابتکار عمل و مسئولیت شخصی می‌بندد. در ورای بسیاری از نهاد های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی که ما آنها را پذیرفته‌ایم مکانیسم‌ها و روندهائی عمل می‌کنند که خلایقیت و شکوفائی شخصیت و آزادی وجدان و در نتیجه زندگی معنوی را مختل می‌سازند. بجای روند تحلیل رفتن تدریجی حکومت در باصلاح جماعت شهروندان یا "جماعت تولید کنندگان" و جماعت شهروندان در حکومت تحلیل رفت و زیر فرمانروائی ساختارهای استبدادی اداری قرار گرفت. درست بهمین علت میسر نگشت که ضامن مانعی در مقابل سوء استفاده از قدرت بوجود آید.

اصل مساوات انسانها و عدالت اجتماعی که در سوسیالیسم اصلی مقدس است و در صورت مساواتی عادی از معیاره بی تفاوتی نسبت به حاصل کاره تفاوت فاحش دستاورد کار و مزد و توان کار فرد و کیفیت زندگی، به اجرا در آمد. و به این ترتیب به مکانیسمی تبدیل گشت که مانع خلایقیت، ابتکار عمل و مهارت حرفه‌ای گردید. نگاهش بحق روحیه سرمایه داری خصوصی به نحوی عوام فریبانه به سود اشخاص تن پرور و کاهل به مذمت اشخاصی با روحیه ایجادگری و زحمتکشانی با جاه طلبی و جدیت سالم و کارگران مبتکر مبدل گردید. تنها این واقعیت را دست کم نگرفتند که جامعه مقوله پیچیده ایست، که ناگزیر منافع بسیار گوناگونی وجود دارد که ضرورت بینشان پیوندی ایجاد کرد و میانشان سازگاری بوجود آورد. بخصوص به درک این مطلب توجه کتبی می‌شد که اعمال چنین سیاستی جهت رشد و پیشرفت آتی جامعه از طریق حل تضاد های طبیعی آن، ضرورت حیاتی دارد. زیرا صرف نظر از سایر جنبه‌ها این تضاد و این موتور و این نیروی محرکه پیشرفت اجتماعی تنها بواسطه وجود تنوع منافع می‌تواند بوجود آید و پدیدار شود.

لذا یگانگی جامعه سوسیالیستی چیزی کیفیتا متفاوت با یکنواختی مکانیکی است. حتی باید گفت که درست عکس چنین یکنواختی است و با آن وحدت ناپذیر است. سوسیالیسم تنها بمعنای درگرونسازی عمقی زندگی اجتماعی و نو سازی انقلابی آن و تغییر سراسر ساختار آن نیست. سوسیالیسم هم بلحاظ اهداف و هم از نظر ماهیت شیوه های تکاملی اش خیرخواه انسان است. این دلیل مهم دیگری است که موجب می‌شود قاطعانه سیاست سالهای ۳۰ و ۴۰ را رد کنیم. این سیاست موجب تجزیه جامعه گردید و باعث شد که اجزای آن در تضاد فزاینده‌ای بسا یکدیگر قرار گرفتند. ولی سوسیالیسم بمعنای توافق جامعه است و تفاهم تمام اعضای آن است نسبت

به اساسی‌ترین و مهمترین امور در عین تنوع آرای مجاز و ضرور و زنده نسبت به مجموعه پرتنوع امور و مسائل شخص، سوسیالیسم بمعنای قوام‌گیری جامعه است، بمعنای داشتن قابلیت و میل به متقاعد ساختن کسانی است که اعتقاد دیگری دارند، مستلزم شنیدن نظراتشان و رعایت خواسته‌های بحقشان است، تنها در این صورت است که جامعه بنیاد تاریخی زندگی آن واقعا شایسته انسان خواهد شد.

وجود يك ملاك كافي است تا در سوسیالیسم تنوع آرا برقرار شود - پذیرش زیربنای سوسیالیستی، تمامی سایر ملاحظات مربوط است به عرصه عادی و طبیعی تنوع و رنگارنگی زنده که می‌تواند در سوسیالیسم غنی تر و پرجنبه‌تره کامل تر و بارزتر باشد. در این جا تصادم عقاید، احساسات و منافع، اجتناب ناپذیر است. بنابراین هنر رهبری سیاسی در آن است که اختلاف نظری در مورد مهمترین و اساسی‌ترین امور بوجود نیاید، کسی از اجتماع جدا نیافتد یا کسی خود را از اجتماع کنار نکشد.

گاه این سؤال مطرح می‌شود که آیا ما اکنون به بحران سوسیالیسم رسیده‌ایم؟ در واقع بهتر است از بحران رشد صحبت کنیم که ممکن است در اجتماعات - و نیز در سوسیالیسم - بوجود آید. حال که ما مرحله فعلی را در تکامل جامعه شوروی مرحله دگرگونی بنیادین می‌نامیم، پس در واقع با يك بحران رشد سر و کار داریم.

بحران رشد از آنجا بوجود می‌آید که قالب‌های زندگی اجتماعی بوجود آمده در گذشته، اشکال سیاست عملی، با الزامات و وظایف تغییر یافته زمان در تضاد افتاده‌اند. ولی وجود چنین تضادهایی هنوز بمعنای بحران نیست. هنگامی کار به بحران رشد می‌کشد که جامعه انسان، وضعیت بوجود آمده را بموقع در نیابد یا تدابیر مؤثر را در وقت خود بکار نیندازد یا از هردوی اینها غافل بماند. درست همین جریانها در جامعه ما پیش از پرسترویکا بوجود آمده بود. حالت رکود زمینه باروری برای تکوین بحران شده بود.

یکی از مهمترین درسهای که حزب کمونیست اتحاد شوروی از دوره رکود آموخت این بود که باید در جامعه سوسیالیستی چنان شرایط اجتماعی سیاسی و معنوی بوجود آورد که پرورش داد و به کمال رسانید که مانع رکود جریانها و فعل و انفعالات شوند و باعث گردند که عناصر تن آسان و بی‌تحرك جا خوش نکنند، کسانی که فقط سودای نفع شخصی را در سر دارند خنثی شوند و عناصر سالم و مثبت حد اعلی سودمندی اجتماعی را به بار آورند. اینها کسانی هستند که از این طریق تکامل اجتماعی را به راه می‌اندازند و باعث می‌شوند که ذخایر و امکانات پنهان به عرصه عمل در آیند و آنها با وسایلی که ارزشهای اخلاقی، انسانی و سوسیالیستی را تقویت می‌کنند، وقتی به عواقبی که دوره استالین برای کشور ما و سوسیالیسم داشته است می‌اندیشیم آنوقت

فقط يك توضیح برای آن می‌یابیم • نه توجیه بلکه توضیح • آنها این که : کوی دانش و تجربه ما و جذابیت پاکیزگی اخلاقی انقلاب سوسیالیستی ، اندیشه سوسیالیستی، که حتی علی‌رغم فجایع باز داشتگاه‌های استالین ، چنین فکری را به مخفی‌ترین زاویه ذهن راه نمی‌داد که می‌توان این انقلاب را چنین بی‌حرمت کرد • آنها به این سهولت و سادگی • ولی اینک ما این تجربه و دانش‌اندوخته از آن را داریم • حال باید جسارت آن را هم داشته باشیم که به تناسب نتایج حاصل پیگیرانه عمل کنیم •

پرمستروپکا یعنی احیا* لنینیسم

اندیشمندان قدیم مارکسیسم در توصیف نظام اجتماعی نوین بیش از هر چیز واژه‌های خرد و رفاه و شخصیت و سعادت را بکار می‌بردند •
مارکس در بیان تولید اشتراکی ملاک‌هایی را چون سازماندهی خردمندان^۱ داد و استد تولید با طبیعت و به راه انداختن آن با صرف‌کترین انرژی تحت شرایطی که حداعلا شایستگی و سازگاری را با طبیعت انسان داشته باشد ، بکار برده است •
مارکس و انگلس مدافعان پیگیر حاکمیت اکثریت و خودگردانی خلق زحمتکش بودند و اعتقاد داشتند که حقوق خلق بعنوان حاکم و صاحب اختیار سرنوشت خود ، مقدس است • مارکس هم چون ژان ژاک روسو معتقد بود خلقی که قانون بر او وضع می‌شود باید خود واضح آن باشد •
او طرفدار پیوند زنده‌ای میان دموکراسی در واحد اقتصادی و خودگرانی اداری ناحیه‌ای در چارچوب نظام جمهوری بود • لنین هم درست همین دورنما را در نظر داشت و در طرح‌های خود برای سازندگی سوسیالیسم رعایت آنها را کرد • هر مارکسیست با سوادى در ابتدای قرن بیستم خود بخود می‌دانست که سیستم سیاسی ایجاد شده در شرایط جنگ داخلی موقتی است • بحث فقط بر سر امکانات و شرایط انتقال به دموکراسی نامحدود زحمتکشان بود •

لنین در تحلیل تجربه‌ها از دو زمره موجبات شکست استراتژی کمونیسم جنگی نام می‌برد • او از يك طرف از خود و حزب بعلت عدم سنجیدگی ، بی‌شکویی ، زیاده‌طلبی ، آتش‌مزاجی و انعطاف‌پذیری ناکافی ، بعلت تلاش در انتقال به جامعه طیبه^۲ کمونیستی عاری از خرید و فروش ، بشدت انتقاد می‌کند • اما او از طرف دیگر نقص برخورد خلاق با مارکسیسم ، کمبود اندیشه مستقل و نارسائی تصمیم‌گیریهای جسورانه و جدید را مطرح می‌کند که در نتیجه آن خطاها و برآورد‌های غلط استراتژی اقتصادی کمونیسم جنگی تشدید شدند • لنین در سالهای آخر عمر به طعنیه از کمونیستهای یاد می‌کرد که خیال می‌کنند می‌توانند جواب تمام مسائلی را که در جریان سازندگی

* مارکس - انگلس ، آثار ، جلد ۲۵ ، ص ۸۲۸ (آلمانی) - جلد ۲۵ ، قسته ۱۱ ، ص ۳۸۲ (روسی)

جامعه نوین بروز می کنند در آثار مارکس بیابند *

لنین در آخرین آثار خود جهات احتمالی برای تعمیق و تدقیق برنامه سازندگی سوسیالیسم در روسیه را طرح ریزی کرده است * مسئله بویژه بر سر آن بود که شکاف عمیقی که میان اخلاقیات طبقاتی و اخلاقیات عام انسانی، میان ضروریات پیشرفت حتی المقدور سریع روسیه، کل بشریت به سمت کمونیسم و منافع روز زحمتکشان وجود دارد از بین برود * لنین در کنگره دهم حزب کمونیست روسیه (بلشویک ها) گفت که برای رسیدن به آینده کمونیستی اول باید شکم کارگران و دهقانهای را که می خواهند و می توانند کار کنند سیر کرد * او در آخرین آثارش یاد آور بهائی می شود که بشر باید در قیال ترقی پیردازد * یاد آور می شود که والاترین ارزش ننه مبارزه * ننه انقلاب بلکه زندگی انسان است *

تغییر برداشت ها از سوسیالیسم که در این آثار صحبت از آن می رفت عبارت بود از شکل گیری درست تر و کاملتر ماهیت انسانگرایانه مارکسیسم در برنامه های دگرگونسازی جامعه * لنین این نکته را یاد آور می شد که پیشرفتی که به رفاه بیشتر زحمتکشان، به افزایش علاقمندی آنها به کار و تولید خلافاً نینجامد * در واقع پیشرفت نیست * در برداشت جدید از سوسیالیسم ایجاد مشوق برای کار بعنوان لازمه تعیین کننده جهت حفظ زندگی * اهمیت درجه اول یافت * لنین نوشت " جلب و جذب مردم به کار مسئله بسیار مهم و دشوار سوسیالیسم است " * او در سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ قاطعانه علیه " ویرانگری " انقلابی، بر ضد تشویق که در گذشته از کار برد زور می شد * علیه تلاشی که برای ترویج صور کمونیستی زندگی و کار بکمک دستگاه اعمال فشار از بالا می شد * موضع گرفت *

لنین توضیح می داد که جوهر فلسفی خطاهای استراتژی کمونیسم جنگی عبارت بود از مطلق سازی جنگ تضادها * به این موجب دیالکتیک وحدت درونی تضاد از نظر دور ماند * اعمال زور به درجه مطلق گرائید * عدم تداوم و تداوم از هم گسسته شد * بهمین موجب بسیاری از عوامل پیشرفت در نظر گرفته نشد * امکان همزیستی خصلت های متنوع اجتماعی * تاثیر مشترك سود مند آنها دست کم گرفته شد *

یک ویژگی استراتژی جدید رشد سوسیالیسم که لنین در آخرین آثار خود شرح می دهد عبارت از این بود که وحدت متضاد نو و کهنه را جهت تکامل کشور بکار اندازد * آنچه معمولاً با عنوان " نپ " خوانده می شود در ماهیت فلسفه اجتماعی خود همان درس تلفیق آگاهانه و سازنده * تضادها است * لنین اولین مارکسیست قرن بیستم بود که دریافت که در واقع مکانیسم های پیشرفت * انتقال از جامعه کهن به نوه بسی غامض تر از آن است که سوسیالیست های قرن نوزدهم

* لنین، مجموعه آثار جلد ۴۵ * ص ۳۰۵ (روسی) - جلد ۳۳ * ص ۴۲۵ (آلمانی)

می‌پنداشتند *

شناخت این مقوله که برای پیشبرد امر نوین باید راههای دیگر جست که بر اعمال زور متکی نباشند، که به نابودی اساس و زمینه زندگی و به اصحاء تضاد های متقابل با یکدیگر نینجامند و موجب تکوین سیاست داخلی و خارجی کاملاً جدیدی شد، به ارزیابی تازه‌ای از وضعی که در جنبش بین‌المللی کارگری شکل گرفته بود و به برداشت جدیدی از سوسیالیسم انجامید *

این معنا در عرصه سیاست خارجی در اندیشه همزیستی مسالمت آمیزه در همزیستی صلح آ میر سوسیالیسم و سرمایه داری منعکس گردید *

قطعنامه کنگره سوم کمینترن در سال ۱۹۲۱ مبنی بر تشکیل "جبهه واحد" کارگران دو جریان - کمونیستها و سوسیال دموکراتها - که در اصل امکان مذاکره با رهبران انترناسیونال دوم را مجاز می‌داشت عنصر مهمی از "نپ سیاست خارجی" بود *

اندیشه گذار از "جنگ داخلی" به "صلح داخلی" در سیاست داخلی تاثیر گسترده سیاسی داشت. گسترش چشم گیر پایگاه اجتماعی حکومت جدید را موجب شد و نوعی سیاست تفاهم ملی بشمار می‌آمد * اینک وظیفه این بود که قوانین انقلابی شرایط فوق العاده را لغو کنند و ملاکهای متعارف حکومت قانون را بکار گیرند *

اندیشه رقابت اقتصادی، پس راندن اقتصادی تولید خصوصی توسط بخش سوسیالیستی اساس سیاست اقتصادی قرار گرفت * لنین به این نتیجه رسید که در تعدادی از موارد شرکت های تعاونی در زیر بنای سوسیالیستی برتری خواهند داشت *

تصویر سوسیالیسمی که در آخرین آثار لنین متبلور می‌شود سرشار از رنگهای زندگی است. در این تصویر اثری هم از زنگار یکنواختی و تکیه مفرط بر سازمان و تشکیلات نمی‌یابیم *

لنین اقتصاد جدید را پیش خود چون یک سلسله سازش های اساسی استراتژیکی مجسم می‌کرد، بعنوان اشتراك مساعی عملی، تلفیق منافع شخصی، گروهی و اجتماعی، پیوند اقتصاد برنامه‌ای و بازار، شیوه‌های مدیریت مرکزی اداری همراه با شیوه‌های اقتصادی مدیریت تولید، پیوند مالکیت اجتماعی با صور گوناگون فعالیت تولیدی توسط گروهها و خانواده‌ها و استفاده از وسایل تولید ملی شده، مثلاً زمین *

البته مهالغه آمیز است اگر بگوئیم که لنین توانسته است تمام اصول درک جدید از سوسیالیسم را تدوین کند * تغییر نظرات او در باره اهداف و معنای تاریخی اکتبر تازه شروع شده بود * مرگ مانع شد که او اولین تجربه‌های درگرونی سازی کمونیستی زندگی اجتماعی را بیشتر بررسی کند * اما در عین حال بحق می‌توان گفت که در آخرین آثار لنین، و بویژه در آنها که ما بطور خلاصه "وصیت نامه" سیاسی او می‌نامیم، تمام جهات اساسی گذار به درک مدرن سوسیالیسم طرح ریزی شده و از این

نظر بسی از زمان خود پیش بوده است .

نتایج اقتصادی و اجتماعی طرح دوم لنین برای سازندگی سوسیالیسم تأثیدی بر این است که این طرح در اساس تکمیل بوده است ، از دیدگاه پیشرفت اقتصادی ، خود گرانی اجتماعی و وضعیت معنوی اجتماع ، کشاورزی و صنعت سریع تر از هر زمان دیگر در روسیه رشد یافت . در کشورهای افراق طوفانی از خلاقیت فرهنگی و هنری در گرفت . اخلاقیات زندگی روز مره و صور سنتی مناسبات انسانی که بین مردم مرسوم بود و طی سالهای جنگ داخلی متزلزل شده بود ، به باز سرعت احیاء گردید .

گذر از سیاست اقتصادی جدید ، از استراتژی لنینی ایجاد تدریجی و پراگماتیک زمین های زندگی نهین به خط مشی استالینی سازندگی جبری کمونیسم در اتحاد شوروی سال ۱۹۲۶ معلول هیچ بحرانی نبود . این تغییر سیاست بهیچ روی زائیده ، فشار رشد درونی اقتصاد که در شرایط " نپ " بوجود آمده باشد ، نبود . و نیز بهیچ وجه استراتژی و احکام حزب را که در آغاز سالهای بیست تحت رهبری لنین تدوین یافته بود ادامه نمی داد .

منافع میلیونها مردم زحمتکش ، الزامات رشد و تکامل کشور و نهایتاً منافع سوسیالیسم و جنبش بین المللی کارگری در بسیاری جهات فدای جاه طلبی و انگیزه های سیاسی استالین و اطرافیان نزدیک او گردید .

تازه ما پس از آن که حجاب های قدیم را از جلو اندیشه مان کنار زدیم ، در شرایط علنیت و دموکراسی می بینیم که استالین با چه جامعیت و اساسیتی لنینیسم را تغییر داده است . و این شناخت جدید حاصل کار آگاهانه ایست که پرسترویکا بخاطر بهروزی خلق ، سوسیالیسم ، انجام داده است ، تبیین توجه وافر به گذشته و توجیه وجود پرسترویکا در همین است . این کار تاریخی با پرده برداری از وضع موجود و اوضاع گذشته شروع شد ، تفکر شهروندان ، احساس آگاهانه مسئولیت و نیروی سیستم علمی مارکسیسم - لنینیسم را احیاء کرد .

خط مشی جدیدی که استالین در پلنوم آوریل کمیته مرکزی و کمیسیون بازرسی مرکزی ح . ک . ا . ش (ب) در سال ۱۹۲۹ در سخنرانی خود تحت عنوان " انحراف به راست در ح . ک . ا . ش (ب) " پیشنهاد کرد ماهیتاً به نسخ استراتژی لنینی ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی انجا میسد ، در اصول اساسی و ارزشهای ثنوری سوسیالیسم لنین تجدید نظر اساسی بعمل آمد .

روح و هدفگیری و سمت گیری سیاسی حزب تغییر کرد . استالین ، بجای سیاست تحکیم ارزش اصولی کار در زندگی که لنین خواستار آن شده بود ، مشوق سیاست یکخواخت سازی و معیار زدائی در حزب و اجتماع گردید ، و اونسبت به هر کس که خوب کار می کرد نفرت و بدبینی سیاسی بر می انگیخت . استالین نظریه مارکسیست - لنینیستی دموکراسی را تغییر داد . از طریق دستکاری

در مفهوم طبقه و همزمان با آن با ساختن نظریه صور "عالی تر" و "دانی تر" مالکیت اجتماعی و زمینه تئوریک سیاست محدود سازی حقوق سیاسی دهقانان را بوجود آورد. تحت این شرایط دیگر هیچ ضرورتی برای گذار تدریجی به دموکراسی بلاواسطه وسیع زحمتکشان، برای خودگردانی مردم و برای ایجاد حکومت قانون باقی نماند.

استالین بجای سیاست لنینی گذار به صلح شهروندان، کشور و حزب را در هیچ و هیچ سیاست جبر و اختناق انداخت. او با پیش کشیدن نظر تروتسکی مبنی بر این که با تحکیم اساس سوسیالیسم مبارزه طبقاتی تشدید می شود در واقع فرمان نابودی جسمی بقایای طبقات قدیم را صادر کرد. استالین اندیشه هماهنگ سازی منافع و تلفیق آگاهانه اضداد را رد می کرد. موضوع وحدت آنها اصلاً از آموزش دیالکتیک حذف شد. استالین مارکسیسم را به تئوری مبارزه آهستی ناپذیر طبقات و تضاد منافع آنها تفسیر می کرد. *

به این ترتیب استالین در همان سال ۱۹۲۹ "زمینه فلسفی" سیاست سرکوب و اختناق یا انتحار ملی را بوجود آورد. اعمال زور و ایجاد ترس و وحشت رایج شد. بجای طرح لنینی جمع داوطلبانه تعاونی که قرار بود از پائین رشد کند، بجای پیوند کار آزادانه دهقانان با صنایع سوسیالیستی دولتی، سیاست "ترویج" کالخوز و ساوخوز پیاده شد. سیاست لنینی اتحاد طبقه کارگر با دهقانان زحمتکش و بخصوص با دهقانان میانه حال به سیاست مبارزه بی امان پرولتاریا و فقیرترین دهقانان علیه دهقانان خرده پا و از جمله دهقانان میانه حال تبدیل شد. و بالاخره استالین طلب کرد که در سیاست کمینترن بجای اندیشه لنینی سازش محتاطانه و نزدیکی با سوسیال دموکراسی اینک "مبارزه با عناصر دست راستی را در احزاب کمونیستی شدت بخشند" و "مبارزات طبقاتی جدیدی" را اعلام کرد که بدون آنها "پیروزی بر سوسیال دموکراتها غیر قابل تصور" است. **

استالین نه تنها عملاً در دستاوردهای تئوریک لنینیسم تجدید نظر کرد بلکه مارکسیسم را از محتوای انسانگراییانه خالی کرد. مفهوم انسانی دگرگونسازی سوسیالیستی زیرسایه و وسایل اجرای آن^۶ زیرسایه اشتراکی کردن مطلق بخاطر اشتراکی کردن، زیرسایه مرکزیت قدر قدرت رفت. به این علت است که پرسترویکا به لنینیسم احیاء شده^۷ راستین نیاز مند است. برای ما لازم است که آثار لنین را از نو و در اصالت خود، بدون تفسیرهای کاذبی که بعداً از آنها شده بخوانیم، لنین در تکامل، در پیوندگی اندیشه عظیمش، لنین بعنوان یابوری زنده در تحلیل مسائل امروزی ما.

* استالین، آثار، جلد ۱۲، ص ۲۳-۲۸ (روسی) - جلد ۱۲، ص ۳۵-۳۱ (آلمانی)

** همانجا، ص ۱۷-۱۶ (روسی) - ص ۱۵-۱۴ (آلمانی)

سوسیالیسم در آغاز يك نظریه بزرگ اجتماعی بود • سپس بطور اجتناب ناپذیر مرحله آزمون این نظریه در عمل شروع شد • اما سوسیالیسم فقط عمل نیست • بعنوان جامعه‌ای که هدفمند و بر اساس علمی ساخته می شود روند کسب معرفت نیز هست • بویژه شناخت قوانین طرز کار و تکامل آن •

گذار از نگرش آماری به سوسیالیسم به نگرش عملی آن که ما فعلی می کنیم و هنوز هم بطور کامل تحلیل نشده است • یکی از علل دشواریهای بسیاری است که ما فعلا در زمینه ایدئولوژیکی با آنها روبرو هستیم • واضح است که چهره سوسیالیسم واقعا موجود گاه آنچنان عاری از مسئله نیست که چهره سوسیالیسم در تخیل، زیرا که در این جا تصویر سوسیالیسم متأثر از محدودیتهایی که زندگی بوجود می آورد نیست • برای پیش بردن برداشت جدید از سوسیالیسم مشکلات بسیاری را باید از میان برداشت • این طرز تفکر جدید اجتماعی مانوس نیست • زبرویم فراوان دارد • در حالی که بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی ما به فرمول های مشخص بی چون و چرائی که یکبار برای همیشه معین شده اند • عادت دارند •

برای همه ما • چه دانشمند و چه کارگر حزبی پذیرش این حقیقت دشوار است که سوسیالیسم خلاقیت توده ها • امر توده ها • روندی تکاملی است • ولی چاره دیگری نیست • نه تنها برای انجام وظایف امروز بلکه • و بخصوص • اگر بخواهیم سوسیالیسم را به عرصه رقابت بیاوریم • اگر بخواهیم آن را چنان ساخته و پرداخته کنیم که به حد اعلا ی بارآوری اجتماعی برسد و به منابع درونی عظیم و نیروهای محرکه برای تکامل خود دست یابد •

یکی از نشانه های خصلت نمای سوسیالیسم نو شده تحولی است که در روابط حزب و روشنفکران بوجود آمده است • می توان گفت که در اتحاد شوروی ائتلاف رهبری سیاسی و روشنفکران نتیجه • پلنوم آوریل ۱۹۸۵ کمیته مرکزی ح • ک • ا • ش • و اولین پیروزی آن بود • این پیوند کمک مؤثری در حمایت ایدئولوژیکی و اخلاقی از دگرگونسازی دموکراتیک محاسب می آید •

اتفاقی و غیر منتظره نبود که در تمام کشورهای سوسیالیستی بهترین نمایندگان روشنفکران ملی در ستاد های انقلاب های پرتولری همکاری می کردند •

چه وقت و تحت کدام شرایط و به تقصیر چه کسی پیش شرافتمندانۀ برشکفته از سوسیالیسم به سمت نور خود تغییر شکل یافت و به فروری پست و توخالی • به بی اعتنائی به استعداد ها و طرد شخصیت های صاحب عقیده • مهزهدل گشت ؟ ما امروز می کو شیم جواب این پرسش های دشوار را بیا بیایم • بخصوص ریدان جهت که خود را از بازگشت به وضعیت روشنفکر ستیزی حفظ کنیم •

در مرحلهٔ امروزی دگرگونی در تکامل سوسیالیسم، در تکامل کل تمدن بشر به وضوح بی سابقهٔ با چشم می‌خورد که چه خطرناک و چه غیر طبیعی است که منافع تکامل سوسیالیسم را در ضدیت با منافع روشنفکران قرار دهند.

بدون آزادی معنوی، بدون احترام به کاوش روشنفکرانه نمی‌توان ارزشهای گذشته را نگاهدار کرد، بازنگرایی تاریخی دانش پژوهانه ناممکن می‌شود. هر تلاشی که بمنظور محدود سازی آزادی خلافت، اظهار عقاید متفاوت و کاوش روشنفکرانه بعمل آید نهایتاً امکانات رشد و تکامل را محدود می‌سازد، منجر به کور کردن چشمهٔ ابتکار و شیوع بی‌رغبتی و بی‌تفاوتی و دروغ می‌شود.

برنامهٔ نوسازی، پرسترویکا و دموکراتیزه کردن، مسائل فرهنگ سیاسی و فرهنگ عمومی و مسائل سطح آگاهی روشنفکرانه، اجتماع را مطرح می‌سازد. بدون ایجاد و پرورش صفاتی چون احساس شخصیت، استقلال فکر و احساس مسئولیت در تفکر، در گفتار و کردار، فعالیت شهروندانه، بدون وجدان و درستکاری و امانت، تحمل عقیدهٔ غیر و انسانگرایی، ابتکار، استعداد های خلاق و علو اخلاقی، سوسیالیسمی ارزشمند و کامل غیر ممکن است. و نه تنها این؛ امروزه وجود چنین صفاتی یکی از مهم ترین عوامل تکامل و پیشرفت شمرده می‌شود. برعکس فقدان آن عامل باز دارنده، عامل تقویت محافظه کاری است.

حال ببینیم امروز در مسیر پرسترویکا دشوارترین و خطرناک ترین مسئله چیست؟ من بخصوص توجه را به دو نکته جلب می‌کنم.

اولا عناصر افراطی، تاریخ بکرات ثابت کرده است که اینها در شرایط پیچیده، در نقاط عطف تاریخ تکامل خلق ها با چه سهولتی بهم می‌گروند. باز تاریخ نشان داده است که بعضی عناصر افراطی با چه سهولتی می‌توانند دیگران را به خدمت بگیرند. هر چند پرسترویکا بموجب شرایط موجود کشور بخصوص بمعنای مبارزه با هر نوع پدیده، محافظه کارانه است اما پخش گتارهای شور انگیزه افراط گرائی چه روانه و شتاب زدگی ضرر کمتری نخواهد داشت.

زمره دیگری از دشواریها و خطراتی که پیش روی ما هستند و باید به آنها اشاره کرد عبارت است از انتظار معجزه داشتن، منتظر یک عمل خیر نشستن. این باور ساده دلانه که کافی است کلمهٔ پرسترویکا را بر زبان بیاروی، و دست را سه بار بهم بکوبی و چند دزد و بورکرات را تارومار ^{کنی} و بقیه کارها بخودی خورد فیصله بیاید. اینکه از یک حاشی از آن بالا، مثلا از مسکو یا جای دیگر ریش سفید خیرخواهی می‌آید و تمام مسائل را حل می‌کند.

برای ما عمل و باز هم عمل لازم است. پرسترویکا، سوسیالیسم، تنها به عمل منجیده میشود. در سالهای اخیر دستاوردهای بسیاری حاصل شده است. در کشور فضای معنوی تازه‌ای بوجود آمده است. مردم شخصیت اجتماعی حدیدی احساس می‌کنند. افق گسترده‌ای در آگاهی اجتماعی

پدیدار شده است که تاکنون بی سابقه بوده است • افزایش محسوس ساختمان مسکن ، مؤسسات اجتماعی و فرهنگی حاصل شده است • روند های سالم سازی در اقتصاد و عرصه مالی شروع شده اند • اندیشه نوین سیاسی و اقدامات عملی متناسب با آن در سیاست خارجی ، دگرگون سازی اساسی و باز سازی سیستم سیاسی و حزب •

در عین حال باید مسائلی را هم که در روابط بین المللی از قدیم مانده اند حل کرد • مسابقه تسلیحاتی که باین امید به ما تحمیل شد تا مگر اقتصاد ما از نفس بیافتد و در ضمن سوسیالیسم را در جهان بعنوان "تهدید" نظامی قلمداد کنند • درگیریهای منطقه ای و جانسختی مناسبات خصمانه • حل تمام این مشکلات بمعنای پیشرفت بسوی ایدآل های عمومی بشری و در نتیجه ایدآلهای سوسیالیستی است • تمام این ها موجب می شود که قدرت و توان سوسیالیسم به حداعلا در سمت هدف های سازنده بکار افتد و به این ترتیب افقهای جدیدی در مسیر پیشرفت گشوده شود •

اینها منابع ، علل اولیه و هدف گیریهای اجتماعی پرسترویکا بودند • پیوند گسست ناپذیر مقولات داخلی و بین المللی بوضوح خاصی در پرسترویکا متجلی می شود • درست بهمین دلیل پرسترویکا کالای صادراتی نیست ، الگو برداری مکانیکی خلاف خصلت آن است • پرسترویکا بمعنای بذل حد اکثر توجه به مسائل و وظایف مشخص است ، به شرایط و اوضاع مشخص ، به هدفها و اولویتهای بر اساس تجربیات جمعی و برهمنای مسئولیت حزب و حکومت بویژه در برابر خلق خود • ما به صحت راهی که در پیش گرفته ایم اعتقاد داریم • ما با اعتماد بنفس به نیروی خود متکی هستیم • ما می دانیم که کارمان بر مبنای زندگی است و بسمت آرمانها و ارزشهایی پیش می رویم که ساخته و پرداخته تمدن بشر است و سوسیالیسم در خود گرد آورده است ، یعنی ما در جهت آرمانهای آزادی و بهروزی انسان زحمتکش پیش می رویم •



صلح و انقلاب

در عصر سلاح‌های هسته‌ای



دیاکتیک مبارزه بخاطر صلح و مبارزه در راه پیشرفت اجتماعی در پایان قرن بیستم موضوع يك سمپوزیم بین‌المللی بود که توسط کمیسیون تئوری و مسائل جهانی تحریریه مجله ، در پراگ برگزار شد . تران تان ، رئیس‌بخش انستیتی هو - شی - مین جنب کمیته مرکزی حزب کمونیست ویتنام ، عبد الرزاق الصافی ، عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق ، ا. م. اومراخو ، معاون صدر حزب کمونیست ایرلند ، م. زونگسا ، رئیس‌بخش آموزش سیاسی جبهه سند پیوستی آزادی ملی نیکاراگوشه و پروفیسور کترواد ولشف (حزب کمونیست اتحاد شوروی) سخنرانی‌هایی بعنوان ورود به مطلب ایراد کردند . شرکت کنندگان در بحث عبارت بودند از : محمد ماگدی کمال (حزب کمونیست مصر) ، علی مالکی (حزب سوسیالیستی پیشگام الجزایر) ، هورگ برگ شتاین (حزب کمونیست آرژانتین) ، آنتونیو گرانیها (حزب کمونیست برزیل) ، گ. گانف (حزب کمونیست بلغارستان) اول ویزیانی (حزب کمونیست شیلی) ، صولی مانو (حزب کمونیست دومینیک) ، جیم باروس (حزب کمونیست الصالوادور) ، ز. زورزوویلیس (حزب کمونیست یونان) ، ر. بانگالی (حزب کمونیست هندوراس) ، اونی کریشنان (حزب کمونیست هندوستان) ، م. سود پیمان (حزب کمونیست اندونزی) ، علی عاشور (حزب کمونیست اسرائیل) ، گری فان هوتسن (حزب کمونیست کانادا) ، خوزه آنزالا (حزب کمونیست کلمبیا) ، گ. کویا توفسکی (حزب کمونیست آلمان) ، ف. گامبوآ (حزب پیشگام خلق کوستاریکا) ، آ. د. باژ - روتیز (حزب کمونیست کوبا) ، سام موته تی (حزب کمونیست لمبوتو) ، رفیق شمعون (حزب کمونیست لبنان) ، مصطفی آژاوشی (حزب ترقی و سوسیالیسم مراکش) ، خوزه لاوا (حزب کمونیست فیلیپین) ، علی احمد طیب (حزب کمونیست سودان) ، ن. مزالا (حزب کمونیست آفریقای جنوبی) ، ف. هاولهچک (حزب کمونیست چکسلواکی) ، علی ایلری (حزب کمونیست ترکیه) دننگ ن. کو (حزب کمونیست ویتنام) ، و. ک. پوانهد من (حزب ترقی خلق زیمبابوئه)

د. پلا خلاصه شده مباحثات را می‌خوانید *

گ. واد و لا سف در سخنرانی مقدّماتی خود اظهار داشت که مسئله رابطه مبارزه بخاطر صلح و مبارزه طبقاتی در راه پیشرفت اجتماعی، مقولهٔ منافع عام بشری و منافع طبقاتی، مسئلهٔ شگفت‌انگیزی است که از پاره‌ای جهات معماگونه بنظر می‌رسد. در وهله اول بنظر نمی‌رسد که مسئله تئوریک پیچیده‌ای باشد. زیرا کدام مارکسیست و کمونیستی است که مخالف مبارزه برای صلح، مبارزه بخاطر پیشرفت اجتماعی، جامعه‌ای آزاد از بهره‌کشی باشد، کیست که با تلفیق این دو مخالفت کند؟ چنین بنظر می‌آید که در اینجا موضوعی برای بحث نباشد. اما با وجود این، جلسات بحث و سمپوزیم‌ها بطور دائم تشکیل می‌شوند و مباحثات تند و پر حرارت دربارهٔ این موضوع همچنان ادامه دارند. و همیشه اندکی نارضایتی باقی می‌ماند، برخی از جنبه‌ها باز هم در پرده ابهام پوشیده است. واقعا چیست که در طرح‌های استراتژیکی گذشته کهنه شده است و اینک در تلفیق مبارزه برای اهداف عام بشری و مبارزه بخاطر منافع طبقاتی به کدام جنبه‌ها باید توجه بیشتری کرد؟ این مسئله از پاره‌ای جهات به معما شبیه است، "رازی" است. شاید علت در آن باشد که این مسئله تنها سطح، فقط نوك کوه یخ، تنها اشارهٔ مختصری به مجموعه مسائل جدیدی است که در رابطه با تغییرات عظیمی که در دهه‌های اخیر در جهان صورت گرفته، مطرح است. شاید صحیح تر باشد که ما در مباحثات خود را به ارائه راه حل برای مسائلی که در دستور قرار دارند محدود نسازیم بلکه سلسله مسائلی را هم مشخص کنیم که از بررسی پیگیرانه آن جواب جامع تئوریکی بدست آید که مارکسیست‌ها باید به واقمیت جدید اجتماعی بدهند، جوابی که بتواند اساسی تر از گذشته روشن سازد که "اندیشه سیاسی جدید" واقعا به چه معنا است.

تزه‌های پیشین و واقمیت‌های امروزی

امروزه از چه روی حل مسئلهٔ رابطه مبارزه بخاطر صلح و مبارزهٔ طبقاتی چنین دشوار شده است؟

گ. گویا تو فسمکی کوشید در سخنان خود به این سؤال پاسخ دهد. او گفت که در دهه‌های اخیر چنان وضعیت اساساً جدیدی در دنیا بوجود آمده است که اصلاحاتی را در تزه‌های علمی پیشین ضرور می‌سازد. حال ببینیم محتوای اصلی این تزه‌ها چه بود؟ کارل مارکس و فریدریش انگلس در اسناد اتحادیه کمونیستها و بین‌الملل اول اعلام داشتند که علل بروز جنگها در خود نظام بورژوازی، در سرکوب طبقاتی و بهره‌کشی طبقاتی نهفته است. لذا آنها نتیجه گرفتند که پایان دادن به خطر و امکان بروز جنگ تنها هنگامی میسر است که مناسبات سرمایه داری که بوجود آورندهٔ جنگها است برچیده شود. یعنی: از طریق مبارزه طبقاتی انقلابی به سمت صلح. جنبش کارگری آغاز قرن بیستم نیز به رهبری لنین در تبعیت از روح همین سنت، استراتژی مبارزهٔ خود را مشخص ساخت. لنین راه اصلی نجات بشریت از جنگ را در تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی می‌دانست. یعنی باز: از طریق انقلاب به سمت صلح! در دهه‌های بعد نیز موضع کمونیستها در این مسئله در خطوط عمده همین بود. اما امروز نظر به اینکه سلاحها چنان قدرت مخربین دارند که یک درگیری مسلحانهٔ جهانی به نابودی تمدن بشری می‌انجامد، دیگر نمی‌توان مثل گذشته رفتار کرد. اگر امروز جنگ جهانی در بگیرد دیگر کسی باقی

نمی ماند که آنرا به جنگ داخلی به جنگ انقلابی تبدیل کند؛ نه فاتحی می ماند و نه مغلوبی. این بدان معنا است که چنان استراتژی مبارزه انقلابی ای لازم است که بطور زنده با وظیفه جلوگیری مطلق از امکان بروز درگیری جهانی پیوند داشته باشد.

طرح مسئله باین شکل مجادله ای در بحث بوجود آورد، مسائل تازه غیرمنتظره ای را پیش آورد. چطور باید مسئله ای را که در خطوط کلی در اینجا مطرح شد، حل کرد؟ تزه های جدیدی را که باید اعلام کرد کدامند؟ آیا باید شعار "از طریق انقلاب بسمت صلح" پیشین را برگرداند و شعار "از طریق صلح بسمت انقلاب" را در جای آن نشانند؟ در مطبوعات مارکسیستی امروز گاه به این عقیده برمی خوریم: "نخست" باید تمام نیروهای مترقی جهان را بسیج کنیم تا بقای بشر و صلح پایدار تامین شود ("بدون صلح هیچ چیز ارزش ندارد") و آنوقت بعد از این می توان نیروها را در مبارزه طبقاتی، علیه استثمار و سرکوب متمرکز کرد.

اما تاکتیک صحیح تر شاید این باشد که مبارزه در هر دو جهت یعنی برای صلح و رهائی اجتماعی همزمان صورت گیرد؟ این نظر نیز اغلب در بحث ها از سوی مارکسیست ها ابراز میشود و آنهم بانحاء مختلف. در حالیکه کسانی پیشنهاد می کنند به وظیفه اول اهمیت بیشتری داده شود (آنها "اولویت" صلح را متذکر می شوند) دیگران وظیفه دوم را مهمتر می دانند ("چطور میتوان از اولویت صلح حرف زد وقتی که گرسنگی، فقر، عقب ماندگی، بهره کشی وجود دارد؟") باز کسانی دیگر معتقد هستند که باید هر دو مسئله را به یکسان اهمیت داد ("هر دو به یک اندازه مهم هستند.")

این فرمول بندی های وظایف تئوریک و انواع راه حل های احتمالی، زمینه بحث را در سمپوزیم تشکیل می داد.

هیچیک از شرکت کنندگان در سمپوزیم برخلاف جلسات بحث دیگر از این قبیل عقیده ای مبنی بر اینکه تامین صلح و حفظ بقای بشر باید بر مبارزه طبقاتی مقدم باشد و اصولاً "لازمه حتمی" آن است، ابراز نکرد. تران تان گفت نیروهای انقلابی نمی توانند فعالیت خود را به کار صلح محدود کنند، نباید "خود را فدا کنند و دست از اهداف طبقاتی خود بکشند". او م. مورخو قاطعانه مخالف این بود که "پیشگام انقلابی بخاطر صلح مبارزه خود را محدود سازد". او کریشنان می گفت که نباید اجازه داد که مبارزه طبقاتی و جنبش رهایی بخش ملی "فعلاً تعطیل شود". برگ شتاین و باریوس تاکید بر این داشتند که مبارزه طبقاتی پدیده ای عینی است نتیجه عمل تضاد های اجتماعی واقعاً موجود است. وضعیت انقلابی آزاد از میل و اراده احزاب سیاسی و سازمان ها نزع می گیرد. لذا خیال پردازی عینی است اگر کسی خواسته باشد که مبارزه طبقاتی را متوقف سازد. بعبارت دیگر مبارزه طبقاتی را نمی شود مسکوت گذاشت. همه با این عقیده موافق بودند. اما عقاید متفاوت و اختلاف سلیقه وقتی بروز کرد که شرکت کنندگان در سمپوزیم به بررسی های خود ادامه دادند.

مبارزه طبقاتی را نمی توان مسکوت گذاشت، اما...

شک نیست که مبارزه طبقاتی پدیده ای عینی است و کسی نمی تواند آنرا "تعطیل کند". در عین حال مبارزه در راه صلح نیز معلول وضعیت عینی جهان است و آنرا هم مثل مبارزه طبقاتی نمی تواند متوقف ساخت. از اینجا مسئله نسبتاً پیچیده ای بوجود آمد: چه رابطه ای میان این دو روند عینی "تعطیل ناپذیر" موجود است و نتایج و عواقب آن در استراتژی کمونیست ها و

متحدانشان چیست؟ جوابهایی که برای این مسئله ارائه می شد متفاوت بود.

م. ماگدی بی آنکه نظر تأیید آمیزی ابراز کند گفت که بخشی از شرکت کنندگان در بحث اهمیت بیشتری به بهم پیوستگی سراسری جهان و منافع عام بشری می دهند و بخش دیگر برعکس مبارزه طبقاتی و مبارزه رهایی بخش ملی را مهم می شمارند. و در واقع هم چنین تفاوتی از سخنان شرکت کنندگان در سمپوزیم تشخیص داده می شد.

مثلاً س. سودیمان می گفت که ضمن بررسی برخی از انتشارات در مبحث رابطه " صلح " و انقلاب چنین بنظر می رسد که اجرای عملی اندیشه نوین سیاسی بمعنای محدود کردن فعالیت انقلابی است زیرا در اینجا تأکید بر لزوم اولویت مبارزه طبقاتی نیست. این عقیده را بسیاری از شرکت کنندگان اظهار می داشتند.

مثلاً برگ ستاین به انتقاد این تزعنوان شده در بحث برخاست که نیروهای انقلابی بایست " مبارزه را در کشور خود طوری پیش ببرند که بر اثر آن درگیری هسته ای در عرصه جهان بوجود نیاید ". بنظر او یک چنین برخوردی با مسئله به محدودیت و تضعیف بی جهت مبارزه طبقاتی می انجامد، باعث می شود که انقلابیون تسلیم زورگویی اتی امپریالیسم شوند و فعالیت خود را متوقف سازند.

تران تان از عقایدی که در تشریحات این زمان ابراز می شود مبنی بر اینکه درگیریهای اجتماعی در هر یک از کشورها به تشنج های بین المللی می انجامد و در عصر سلاحهای هسته ای ممکن است به فاجعه ای جهانی مبدل گردند، انتقاد کرد. بعقیده او چنین نظری در برخورد با تجربیات تاریخی - هر چند این تجربیات از نظر زمانی هنوز محدود هستند - نفی می شود. از انفجار اولین بمب اتمی توسط ایالات متحده در هیروشیما چهل سال می گذرد و کابوس هسته ای با فشاری فزاینده بر وجدان و خرد بشریت سنگینی می کند، اما در نقشه سیاسی جهان بلاوقفه تغییراتی صورت گرفته است و این روند همچنان ادامه دارد. سوسیالیسم که ابتدا در یک کشور به پیروزی رسید بصورت یک نظام جهانی درآمده است، صدها مستعمره سابق در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین استقلال سیاسی خود را گرفتند و جنبش صلح قوت می گیرد. همین مبارزه انقلابی رهایی بخش عینا نیروهای ارتجاع و امپریالیسم را به عقب نشینی مجبور می سازد. ولی بعضی از نویسندگان در این مبارزه روندی می بینند که ممکن است تشنج بین المللی را تشدید کند و تأثیری منفی بر اوضاع سیاسی جهان بگذارد.

هر چند میان تضاد اساسی زمان ما، تضاد میان جنگ و صلح، و تضاد اساسی طبقاتی در هر یک از کشورها رابطه متقابلی وجود دارد اما این تضادها به عرصه های متفاوتی تعلق دارند و بطریق متفاوت حل می شوند. کار خطرناکی است اگر خواسته باشیم امور بین المللی را با وسائلی سامان دهیم که در حل تضاد های طبقاتی سازش ناپذیر در این یا آن کشور بکار می روند، در عین حال درست نیست که حل و فصل صلح آمیز تضاد های روابط بین المللی را یگانه راه ممکن حل مسائل سیاسی داخلی کشورها بدانیم.

آ. دیاز - رویز گفت که انقلاب کوبا و نیکاراگوئه، خط مشی قاطعانه دفاع از آن در برابر یک تجاوز امپریالیستی در عین اعمال سیاست انعطاف پذیر بین المللی متضمن خطری برای صلح جهانی نیست. برعکس این سیاست ها از مداخله نظامی مستقیم آمریکا و بروز برخوردی با عواقب غیر قابل پیش بینی در منطقه مانع کردند. برخورد محکم آنگولا و کوبا در درگیری با جمهوری آفریقای جنوبی و شکستهایی که به نیروهای رژیم نژاد پرست وارد شد، پره توریا را پشت میز مذاکره نشاند. در عین حال در سمپوزیم باین نکته اشاره شد که گاهی هم اوضاعی پیش آمده است که نیروهای

انقلابی مجبور شده اند نظر به خطر درگیری هسته ای ماهیت مبارزه خود را تغییر دهند . اما بحث برسر تفسیر این یا آن وضع مشخص نیست . بعقیده گ . وادالاسف امروزه دیگر درست نیست که عرصه " خارجی " (بین المللی) و عرصه " داخلی " (ملی) را اصولا متفاوت و مستقل از یکدیگر در نظر آوریم . در شرایط امروز عامل " بین المللی " در رابطه با عامل ملی فقط یک " عامل خارجی " نیست که تنها بعضی اصلاحات غیرمهم در مسائل " محلی " را موجب شود ، یک " زمینه خارجی " نیست ، بلکه علاوه بر آن واقعیتی است که برکل عرصه ملی تاثیر می گذارد . هر یک از کشورها و مناطق بصورت اجزاء ثابت جهان سراسر پیوند امروز درمی آیند و آنها را تنها بعنوان عناصر جامعه جهانی شکل گیرنده می توان در نظر گرفت . عامل بین المللی که واقعا زمانی عرصه ویژه مستقلی بشمار می آید ، امروزه در اساس و پایه درگیریها و تضادهای ملی جای دارد ، همراه آنها حرکت می کند و تکامل می یابد . بنابراین چنان عناصر جدید مهمی از هم پیوندی عمومی مثل خطر نابودی هسته ای یا رویداد فاجعه ای در محیط زیست ، تاثیر همواره شدیدتری بر استراتژی مبارزه اجتماعی در هر کشور می گذارد .

معنای تز " اولویت منافع عمومی بشری " از اینجا حاصل می شود . اگر پیش از این وظایف مربوط به تحولات داخلی مقدم و سیاست خارجی ادامه منطقی آن (هرچند هم که در شکلی دیگر) بود اما اینک این دو وجه یک مقوله واحد دیالکتیکی جا عوض می کنند . رابطه متقابل جدیدی بوجود می آید . نیروهای مترقی باید امروزه مبارزه طبقاتی را در کشور خود همواره با توجه به وضعیت سیاسی بین المللی نیز پیش ببرند . لذا بحث مطلقا برسر این نیست که این مبارزه را " متوقف " سازند بلکه باید آن را در اشکالی سازمان دهند که با وضعیت جدید ملی و بین المللی سازگار باشد . بحث برسر روشهای جدید ، سرعتی دیگر ، برسر اهداف کوتاه مدت و میان مدت عمل انقلابی است ، مسئله در اشکال جدید کمک متقابل بین المللی نیروهای انقلابی است که پیشرفت درتوسازی اجتماعی را برای تمام خلقها ممکن می سازد طوریکه درعین حال از راندن جهان به پرتگاه نابودی هسته ای اجتناب شود .

بنابراین همانطور که گ . کویا توفسکی تاکید کرد امروزه از انقلابیون بویژه خواسته می شوند هنگامیکه اشکال مبارزه مسلحانه را در کشور خود یا کمک نظامی را به تحولی بنیادی در کشورهای دیگر مشخص می کنند ، تمام اطراف و جوانب امر را بدقت بسنجند و با احساس مسئولیت تمام عمل کنند . باید مبارزه طبقاتی را در عصر هسته ای چنان پیش برد که به درگیری مسلحانه میان کشورهای و بویژه میان کشورهای که نظام اجتماعی متفاوتی دارند بوجود نیاید ؛ زیرا یک درگیری محلی ممکن است به یک درگیری منطقه ای یا حتی به یک درگیری جهانی گسترش یابد .

همانطور که م . ماگدی اظهار داشت لزوم اصلاح استراتژی های گذشته مبارزه طبقاتی و جنگ آزاد بیخشی ملی تنها از تلاش بخاطر پرهیز از خطر بروز جنگ هسته ای نیست بلکه بخصوص از آن جهت هم هست که یک جو صلح آمیز بین المللی پیشرفت تمام خلقها را در راه نوسازی اجتماعی تسهیل می کند . لذا باید پیشرفت اجتماعی را در صورتی پیش برد که مابین صلح محکم تر شود . محتوای جدید سیاست ما که از روند کسوفی منتج می شود عینا همین است . متاسفانه عده ای از کسانیکه بخاطر آزادی مبارزه می کنند این نکته را درک نمی کنند . مثلا در مصر اعقاب ناصر جنگ را تنها وسیله آزادی سازی سرزمینهای عربی که در اشغال اسرائیل است می دانند . آنها راههای صلح آمیز را مردود می دانند و با تشکیل کنفرانس بین المللی خاور نزدیک مخالفت می ورزند . ظاهر این استراتژی انقلابی است ولی در اصل طرحی است که توید موفقیتی درخود ندارد و براندیشه کهنه سیاسی متکی است .

۲. ایلری هم در سخنان خود وارد بحث پیوند ارگانیک وظایف عام بشری با مبارزه ملی شد. او تاکید کرد که مسئله جهانی "بودن یا نبودن"؟ يك مسئله اختصاصا بين المللی نیست که در چارچوب جنبش جهانی صلح قابل حل باشد. هریک از گردانهای انقلابی موظفند این مسئله را در کشور خود در راس استراتژی طبقاتی قرار دهند. آیا نیروهای انقلابی واقعا می توانند یسه انقلاب برسانند اگر که نقش تعیین کننده عواملی را نایده بگیرند که کره زمین را به يك زرادخانه اتنی واحد تبدیل می کنند؟ آیا مسائل جهانی و بخصوص خطر جنگ جهانی تاثیر تعیین کننده را بر شرایط بالندگی روند انقلابی به تناسب شرایط ویژه هر کشور و هر منطقه، نمی گذارند؟ امروزه مبارزه طبقاتی با منافع جهانی (فراطبقاتی، عام بشری) و هر وظیفه ملی با وظایف بین المللی سخت پیوند گرفته است.

شرکت کنندگان در سمپوزیم در جریان منطقی بحث در کار تحلیل گامی به جلو برداشتند؛ چگونه می توان با توجه به برداشت صحیح از رابطه متقابل میان جنبه های بین المللی و ملی، میان عوامل "خارجی" و عوامل "داخلی" محتوای آن تفسیرات مشخص را بیان کرد که واقعیت های جدید از طریق آنها به استراتژی انقلابی تاثیر می گذارند؟

استراتژی نیازمند اصلاح است

طرفداران نظریه "دو عرصه متفاوت" طی تحلیل مسائل انقلابی کنونی و راه حل های آنها تکیه اصلی را بر تفسیرات در زمینه درگیری طبقاتی گذاشتند. بنا بر عقیده آ. او. گرانیانند پشه بقای بشریت مسئله "که بر که: سرمایه داری یا سوسیالیسم؟" را بهیچوجه به پشت صحنه نمی راند. م. آ. آفاوئی، س. سودیمان، و ا. م. اومورخو طرفدار این عقیده بودند. رفیق اخیرالذکر تاکید کرد که ایجاد نظام عادلانه جهانی موکل به برجیدن بهره کشی امپریالیستی از خلقها و سرانجام از میان برداشتن امپریالیسم است و اینکه نقش اصلی در این کار کما فی السابق از آن طبقه کارگر است.

وضع فعلی مجموعه تضادها ایجاب می کند کسانیکه موافق با پیوند دیالکتیکی مبارزه برای صلح و مبارزه بخاطر رهائی ملی و اجتماعی هستند مشخص تر و دقیق تر راجع به آن فکر کنند. او. ویزیات می گفت که کمونیست ها نباید بورژوازی را دستگاهی يك شکل ببینند بلکه باید آنها را در تضادهای درونی شان درك کنند که امروزه باشدت و حدتی بیش از پیش بروز می کنند. امروزه بخشی از بورژوازی عواقب میلیتاریسم و سیاست تسلیحاتی را بلاواسطه احساس می کند. بنابراین باید در مبارزه بخاطر صلح آتش را روی مرتجع ترین و قلد رترین نیروها متمرکز کرد که مجتمع های صنعتی-نظامی نماینده آنها هستند. می توان گفت که امروزه تضاد میان سرمایه و کار در تضاد عام تری میان نیروهای صلح و خرد و نیروهای جنگ و میلیتاریسم پدیدار می شود. موضوع پیشرفت اجتماعی بسیط تر شده است. در عرصه بین المللی شرایط ایجاد ائتلافی میان جنبش دموکراتیک جدید و جنبش صلح، طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری رشد یافته، نیروهای که بخاطر آزادی ملی مبارزه می کنند و خلقهای کشورهای سوسیالیستی بوجود آمده است.

بسیاری از شرکت کنندگان در بحث از فکر تشکیل بلوک یمراتب وسیع تری از نیروهای مترقی حمایت کردند و اظهار نظرهای بیشتری در این جهت کردند. او. کریشان عقیده داشت که قشرهایی از بورژوازی و حتی بورژوازی انحصاری نیز می توانند در این بلوک شرکت کنند. نیروهای واقع اندیش که از خلع سلاح و تبدیل صنایع تسلیحاتی به صنایع غیرنظامی طرفداری می کنند.

خ. لاوا اظهار داشت که جلوگیری از عملیات تجاوزگرانه چنان اهمیت فوق‌العاده‌ای یافته است که کمونیست‌ها حق ندارند دست‌ر به سینه کسانی بزنند که حاضرند از مبارزه بخاطر بقای بشریت حمایت کنند حتی نمایندگان سیاست شوروی ستیزی و کمونیسم ستیزی نیز نباید طرد شوند. طبیعی است که در جنبش جهانی کمونیستی نسبت به کمونیسم ستیزی و شوروی ستیزی حساسیت وجود دارد ولی باید بخاطر صلح براین احساسات غلبه کرد. بعقیده او دوره شعارهای فرقه‌گرایانه از نوع "آن که با ما نیست دشمن ما است" سپری شده است. امروزه حتی دیگر شعار جامعه‌تر "آنکه دشمن ما نیست با ما است" هم بکار نمی‌آید. باید همراهی با نیروهای را هم آموخت که در برخی مسائل (هرچند هم که اساسی باشند مثلا در مسئله آرمانهای اجتماعی و سیاسی) مخالف ما هستند ولی فعلا نه علیه خطر هسته ای به میدان می‌آیند.

م. زونینگ گزارشی از تجربیات سیاست ائتلافی انعطاف پذیر در جریان انقلاب سان دینستی ارائه داشت. او می‌گفت که در نیکاراگوئه برای ابراز همبستگی وسیع‌ترین نیروهای آمریکای لاتین اهمیت بسیار قائل بودند - از احزاب کمونیستی و رفرمیستی گرفته تا طرفداران حفاظت محیط زیست، روحانیون، دموکراتهای مسیحی، نمایندگان اقلیت‌های ملی و نیز جنبش زنان. ر. شمعون این اندیشه را به بیان تئوریک درآورد. باید تمام نیروهای را مجتمع کرد که منافعیشان با منافع مجتمع‌های صنعتی - نظامی تضاد دارد و از جمله نیروهای را هم که می‌خواهند نظام سرمایه داری را حفظ کنند.

"دموکراسی صلح" - اندیشه‌ای جدید

عقیده ای که در تعدادی از گفتارها منعکس می‌شد مبنی بر اینکه تجمع وسیع‌ترین نیروهای ضد میلیتاریستی برای جنبش صلح ویژه ای که در کنار مبارزه انقلابی طبقاتی وجود داشته باشد لازم نیست بلکه برای مبارزه ای که امروزه در آن وظایف مربوط به حفظ بقای بشر و وظایف ایجاب تحولات انقلابی اجتماعی بهم درمی‌آمیزند، لازم است، توجه شدید شرکت کنندگان در سمپوزیم را بخود جلب کرد. در بحثها تاکید می‌شد که بنحوی بارز و شاخص می‌بینیم که بسیاری از احزاب کمونیستی در جریان دستیابی به استراتژی درخور زمان تلاش دارند عرصه‌ها و هدفهایی از مبارزه را بیابند که در آنها ضروریات تامین صلح و نوسازی سیاسی و اقتصادی در پیوندی زنده و در مجموعه واحدی از مطالبات منعکس شود. این وحدت با وضوح تمام در مبارزه علیه میلیتاریسم که هم موجب افزایش خطر جنگ در جهان و هم بدتر شدن شرایط کار و زندگی و محدودیت آزادی‌های سیاسی زحمتکشان می‌شود، تجلی می‌یابد. مثلا در این زمینه کمونیستهای بلژیک طرح "اقتصاد صلح"، کمونیستهای اطریش برنامه ای تحت عنوان "بلوک تحولات"، کمونیستهای جمهوری فدرال آلمان ایده "ائتلاف صلح و خرد"، "مشارکت در امنیت" و کمونیستهای اسپانیا این وظیفه را تعیین کردند که "نیروهای چپ را براساس صلح و پیشرفت اجتماعی متحد سازند". در بحث‌هایی که بین کمونیست‌ها در جریان است اغلب این عقیده ابراز می‌شود که باید مرحله ویژه ای از مبارزه بخاطر نوسازی اجتماع را بطور همه جانبه طرح‌ریزی کرد - مرحله "دموکراسی صلح"، مرحله "دموکراسی ضد امپریالیستی" که در آن تحولات دموکراتیک و تبدیل اقتصاد اسلحه‌سازی به تولید غیرنظامی بطور زنده بهم درآمیزند. این، هم یک وظیفه دموکراتیک عام است که می‌تواند مورد پشتیبانی نیروهای سیاسی وسیع از جمله نیروهای رفرمیستی و بورژواهای لیبرال قرار گیرد و هم وظیفه ای انقلابی است زیرا محتوای اصلی این مرحله عبارت از این است که

محافظه کارترین محافظ ملیتاریستی بورژوازی از مواضع قدرت سیاسی و اقتصادی رانده شوند . اگر این وظیفه مضاعف (دموکراتیک عام و انقلابی) با موفقیت انجام گیرد آتوقت امکانات بسیاری دموکراتیزه کردن بیشتر ساختارهای اجتماعی و سپس پیشروی بسوی جامعه عاری از بهره کشی بوجود می آید .

ز . زورزوویلیس اظهار داشت که چنین درونمائی در واقع تخیلی نیست . تجربیات حزب کمونیست یونان چنین امری را تاحدی تأیید می کنند . فعالیت کمونیست های یونان در امر صلح بهیچوجه مانع مبارزه آنها برای تحولات اجتماعی نمی شود بلکه شرایط مناسبی برای رشد و توسعه آن و نیز برای حفظ صلح بوجود می آورد . در اینجا بحث برسر آن نیست که شعارهای خاصی مطرح شوند یا تظاهرات صلح دوستانه بی رنگی برگزار شوند بلکه مسئله برسر مبارزه بخاطر تغییرات در محتوا ، سمتگیری و اولویت های سیاست اقتصادی و اجتماعی کشور است .

ف . هاولیچک عقیده داشت که می توان چنین روندی را اینطور تصور کرد که از طریق مبارزه برای صلح ، علیه ملیتاریسم بخشی از مسائل طبقاتی حل می شوند . نیروهای مترقی می توانند در جریان این مبارزه سرنوشت خلقها را بدست گیرند . سپس در جریان مرحله بعدی مبارزه طبقاتی سایر وظایف پیشرفت اجتماعی هم آسانتر حل می شوند . در این کار تجربیات بلشویک ها سودمند می افتد که در سالهای انقلاب اول روسیه می گفتند : ما باید دو تل آشخال را جمع کنیم اما فقط یک گاری داریم . حال چه کنیم ؟ اول بساط تزاری و حکومتش را جمع می کنیم و دوری ریزیم و بعد وقتیکه جمهوری شدنوبت تل آشخال دیگر ، بورژوازی ، می رسد . ما هم می توانیم این روش را در آخر قرن بیستم در مبارزه بخاطر صلح و ترقی بکم بگیریم .

گ . وادالاسف هرچند با این عقیده موافق بود که باید در راستای روند تکاملی انقلاب "مراحل" جدید ویژه ای را قائل شد ولی مقایسه با وضع ۱۹۰۵ را درست نمی دانست . او گفت که کاملاً خلاف اندیشه نوین است که مولفین خود را (هرچند هم که موقتی باشند) "آشخال" بنامیم ، چیزی که امروز "مورد استفاده است" ولی فردا "دورریختنی" می شود . در شرایط کنونی می توان تصور کرد که در جریان فعالیت برای دگرگونسازی اجتماع حتی آن دسته از مولفینی که اختلاف عقیده قابل ملاحظه ای باهم دارند ، آنگاه که اوضاع و نیز خود آنها تغییر کردند ، سرانجام به راههای متفاوتی نروند ، بلکه بهم نزدیک شوند . و تضاد های موجود بین مولفین با گویوتین سیاسی فیصل نیابند بلکه از راههای دموکراسی و بر موازین پلورالیسم حل و فصل شوند .

گ . گویاتوفسکی در خاتمه این مطلب اظهار داشت در این استراتژی یک شاخص مهم احزاب کمونیستی امروزی متجلی می شود : در حالیکه این احزاب بعنوان احزاب صلح عمل می کنند در عین حال (هرچند متفاوت با گذشته) احزاب انقلاب و مبارزه طبقاتی می مانند .

دباره تقلیل صلاح و رشد و توسعه

ر . شمحون این تز کلی را به بیانی مشخص تر در آورد . تحقق بخشیدن به یک آلترناتیف جامع دموکراتیک که تأکید آن برحل مسائل مبارزه ضد امپریالیستی باشد - وظایف مبارزه نیروهای ترقی اجتماعی در جهان را می توان امروز در کلی ترین شکل باین صورت عنوان کرد . بدیهی است که این ایده باید به تناسب ویژگی های هرکشور و منطقه مشخص شود . قبلاً در این باره کسه کمونیستهای کشورهای صنعتی پیشرفته سرمایه داری چطور باید این مسئله را حل کنند صحبت شد . در مورد کشورهای رشد یابنده بوضوح دیده می شود که چگونه بودجه های نظامی کشورهای

امپریالیستی و نیاز فزاینده آنها به " مواد خام استراتژیک " نظام بهره‌کشی بی‌حد و حصری را بوجود آورده است. حفظ و تقویت این نظام مورد علاقه مجتمع‌های صنعتی - نظامی فراملیتی است. لذا مبارزهٔ خلقها در کشورهای آزاد شده برای صلح و علیه میلیتاریسم در عین حال مبارزه علیه نظام بهره‌کشی بی‌حد و حصر امپریالیستی امروزی و برای نظام اقتصاد مینصفانه بین‌المللی جدید نیز هست.

ع. رزاق گفت اگر بخواهیم این مبارزه به موفقیت بیانجامد لازم است که در سطح ملی (هم در کشورهای رشد یافته و هم رشد یابنده) دولتهائی تشکیل شوند که بتوانند رهبری این مبارزه را بدست بگیرند. در کشورهای صنعتی مسئله ایجاد ارگانهای قدرت دموکراتیک مطرح است که بتوانند فعلاً نه در اقتصاد وارد شوند، نفوذ قدرت انحصارهای چند ملیتی را محدود سازند، حصارهای اجحاف گرانه گمرکی را برچینند، قیمتها را بروالی اصلاح کنند که حجم واردات بالا رود و غیره. برعکس در کشورهای آزاد شده مسئله آن است که دولتهائی تشکیل شود که بتوانند خلق (و از جمله نیروهائی از بورژوازی ملی) را به مبارزه بسیج کنند و کشورهای امپریالیستی و سازمانهای بین‌المللی را زیر فشار بگیرند تا نظام اقتصاد بین‌المللی جدیدی برقرار گردد. تا زمانیکه چنین تحولات مثبتی درونی در اکثر کشورهای رشد یابنده صورت نگرفته است صلح تا مین نگشته است. مثلاً اگر در عراق رژیم دموکراتیک حکومت داشت آنوقت محافل حاکم نمی‌توانستند جنگ تجاوزگرانه‌ای را علیه ایران برآوردند. ما همواره مصرانه می‌خواستیم که بلاد رنگ باین جنگ پایان داده شود و از این طریق در عین حال خواستار آلترناتیف دموکراتیک بودیم - سیاستی که ما همچنان ادامه می‌دهیم - که به خلق عراق امکان دهد آزادانه خواسته‌های خود را اعلام کند، در عرصه ملی راه ترقی اجتماعی را بپیماید و در عرصه بین‌المللی به تحکیم صلح کمک نماید.

م. ماگدی نیز به تأیید این نظر پرداخت که وظایف " داخلی " و " بین‌المللی "، مسائل " عام بشری " و " طبقاتی " دو مقوله جدا از یکدیگر نیست بلکه به یک عرصه تعلق دارند و رقابت استراتژی توصیف شده برهم منطبق اند. او گفت که دفاع از صلح در کشورهای رشد یابنده بمعنای مبارزه علیه وابستگی، نظامی کردن اقتصاد و استقرار پایگاههای نظامی و سلاحهای اتمی در محدوده این کشورها است. قیام خلق عرب فلسطین در سرزمینهای اشغال شده نمونه بارز جنگ رهایی بخش است و در عین حال کمک به صلح و حل این درگیری طولانی منطقه ایست. برهنای این سمگیری سیاسی که " صلح " و " انقلاب " را مجموعه واحدی تلقی می‌کند، در کشورهای رشد یابنده، در استراتژی مبارزه اجتماعی، مبارزه طبقاتی در آمریکای لاتین، ملاحظات جدیدی پیش می‌آید. در این باره آ. آریزالا، او. ویزیانی، و آ. دیاز روئیز سخن گفتند. آنها باین مطلب اشاره کردند که تنها سلاحهای اتمی موجودیت بشر را به مخاطره نمی‌اندازد بلکه بهره‌کشی نواستعماری خلقها ممکن است به چنان انفجار اجتماعی بیانجامد که شدت آن با انفجار هسته‌ای قابل قیاس باشد. بنابراین در آمریکای لاتین لازم است که وظایف حفظ بقای بشریت با وظایف مبارزه اجتماعی، مبارزه طبقاتی و از بین بردن واقعی عقب ماندگی کشورهای " جهان سوم " پیوند باز هم تنگ تری بیابد تا در کشورهای سرمایه داری پیشرفته. رسیدن به رشد و توسعه از طریق کاهش تسلیحات و نظام اقتصاد بین‌المللی جدید - این یک خط مشی عمومی است برای استراتژی نیروهای انقلابی در منطقه.

توان های انقلابی سوسیالیسم

خ. آریزالا ضمن بحث این سؤال را مطرح کرد که کشورهای سوسیالیستی در حل مسئله عام

رابطهٔ منافع عمومی بشری و منافع طبقاتی، رابطه میان صلح، دموکراسی و انقلاب چه نقشی ایفا می‌کنند. نیروهای صلح (از جمله کشورهای سوسیالیستی) مدت زمان درازی نتوانستند موفقیت‌های مهمی در راه تحکیم صلح بدست آورند زیرا تزه‌های قبل از شروع عصر اتم راهنمای آنها بوده بشریت همواره به پرتگاه جنگ نزدیگر می‌شد. اما تجربیات سالهای اخیر و اولین موفقیت‌های کاهش تسلیحات هسته‌ای نشان داد که براساس اندیشه سیاسی نوین راه موثرتری یافت شده است تا بر دشواریهایی که سابقاً چاره‌ناپذیر می‌نمودند، غلبه شود.

ر. شمعون علت ناکامی‌های گذشته را در این می‌داند که در تئوری مارکسیستی — جامعه‌یت و بهم پیوستگی جهان توجه کمی شده است. اما از این مطلب نباید چنین نتیجه گرفت که بهم پیوستگی جهان بهر کشمکش پایان می‌دهد، زیرا بموجب قانون دیالکتیکی وحدت و جنگ اضداد، نقش عمده را مبارزه بازی می‌کند. گ. وادالا سوف تأیید کرد که در واقع امروزه منطق و درنمای تکامل فرماسیونهای اجتماعی را تنها بدین نحو می‌توان فهمید که قوانین تاثیرگذاری آنها را بر یکدیگر در جهان از این نقطه نظر بررسی نمود که جهان مجموعه واحدی است که از چندین فرماسیون تشکیل یافته است؛ زیرا از این وضع مسائل جدیدی برای د و فرماسیون متضاد بوجود آمده است (حفظ بقای بشر، حفاظت محیط زیست، اکتشاف کیهان و اقیانوس‌ها و غیره) که حل آنها فعالیت هماهنگ و مشترکی را ایجاب می‌کند. بدیهی است که در این حال کشمکش پایان نمی‌یابد. و مسئله هم برسر این نیست که تعیین کنیم که وحدت اولویت دارد یا مبارزه. مسئله در پاسخ باین سؤال است که با چه کسی وحدت ممکن است و علیه چه کس باید مبارزه کرد. اما این پاسخ را نمی‌شود از یک قانون کلی دیالکتیکی استخراج کرد بلکه این کار مستلزم تحلیل مشخصی بر موازین جامعه‌شناسی است.

مهم آنست که در نظر گرفته شود که تئوری مبارزه در جهانی بهم پیوسته بطور عمده با برنامه مبارزه در جهانی تجزیه، عمدتاً تفاوت دارد. بعنوان نمونه خطر جنگ را در نظر بگیریم. بنابراین باور جزمی جان سخت هنگامیکه سرمایه داری از میان رفت می‌توان میلیتاریسم را نابود ساخت و صلحی واقعا پایدار بوجود آورد. ولی امروز وظیفه این نیست که تمام نیرو را در درجه اول برای ازین بردن سرمایه داری متمرکز کنیم بلکه اینک مسئله آن است که مشترکاً با سرمایه داری از پرتگاه نابودی هسته‌ای دور شویم و با هم به تفاهم برسیم که چطور می‌توان این کار را کرد. و ایمن وظیفه باید مشترکاً بدست تمام انسانها، خواه در سوسیالیسم یا سرمایه داری، خواه در کشورهای رشد یافته یا رشد یابنده زندگی کنند، انجام گیرد.

س. سودیمان پرسید آیا این خطر وجود ندارد که در نتیجه شیوه برخورد جدید استعداد — های انقلابی کشورهای سوسیالیستی تضعیف شود؟ دانشمند شوروی جواب داد که اندیشه نوین در رابطه با استراتژی سوسیالیسم موضعگیری انقلابی را نفی نمی‌کند بلکه خود مشروط به آن است، اما بشکل ویژه‌ای. براساس اصول و موازین اندیشه نوین هم مناسبات بین‌المللی و هم اوضاع اجتماعی و سیاسی داخلی کشورهای سوسیالیستی دگرگون می‌شوند. استراتژی دگرگونسازی در اتحاد شوروی دقیقاً تلاشی است جهت پیوند دادن مسائل حفظ بقای بشریت و مسائل نوسازی انقلابی جامعه تا سوسیالیسمی بوجود آید که برای تمام مردم جهان جذابیت داشته باشد. خالی از اغراق می‌توان گفت که امروزه خط جبههٔ رویارویی سیاسی نه تنها میان فرماسیون‌های اجتماعی کشیده شده است بلکه از درون این دو نیز می‌گذرد: میان نیروهای میلیتاریستی، محافظه کار و رکود و نیروهای صلح دوست، دموکرات و انقلابی، میان نیروهای از خود بیگانگی و مدافعان آزادی انسانها در تمام جهان.

گ. فان هوتن با این جمله ملاحظات پایانی خود را آغاز کرد. او گفت که نقطه نظرها بیان گردیدند، تفاوت اندیشه ها روشن شد. اینک باید در جنبه های مختلف این مقوله که در تئوری کنونی پیشرفت اجتماعی نقشی کلیدی دارد، عمیقاً تامل کرد.

ف. گامبوا گفت، اینکه در سمپوزیم عقاید متفاوتی بیان شد کاملاً طبیعی و حتی اجتناب ناپذیر است. اندیشه نوین سیاسی عرصه ایست که در پهنه آن ایده های جدید و هنوز نامانوس به هم برخورد می کنند. همانطور که در بحث ها دیده شد در اینجا میان مارکسیست ها نیز بحث های دافی در جریان است زیرا بسیاری از اندیشه ها هنوز در مرحله بررسی هستند. حدت بحث درباره دو نظر عنوان شده از آنجا ناشی است که هر یک از طرفین در نظر طرف دیگر این خطری می بیند که مبادا این نظر به توجیه منطقی توصیه های غلط عملی بیانجامد. کسانی هستند - از جمله کسانی که خود را کمونیست هم می نامند - که عقیده دارند نباید در تظاهرات خیابانی سنگ پرتاب کرد زیرا که این کار ممکن است به جنگ جهانی منجر شود. اینها ترجیح می دهند که دست روی دست بگذارند. باز کسانی دیگری می گویند درگیری جنگ هسته ای ربطی به فعالیت های ندارد بنابراین می توان مبارزه را ادامه داد بی آنکه توجیهی به خطر جنگ و واقعیت های جدید عصر هسته ای معطوف داشت. اما چنین برداشتی به انعطاف ناپذیری جزئی تئوری انقلابی می انجامد و در نتیجه نمی تواند به مسائلی که از واقعیت های عصر هسته ای منتج می شود پاسخ گوید. بنظر می رسد که جوابهای مشخص را باید میان این دو موضع افراطی جستجو کرد. امید است که انتقاد های وارد شده از سوی مدافعان دو نظر مطرح شده در سمپوزیم به نظرات طرف مقابل و استدلال هایی که جهت اثبات مواضع ارائه گردید کمک کند تا نقاط قوت و ضعف عقاید مطرح شده روشن گردد. و از این طریق به جستجوی "جوابهای دقیق"، توضیح اساسی تر محتوای استراتژی انقلابی متناسب با زمان کمک شود.

سمپوزیم نیز با چنین نگرشی به آینده پایان یافت. شرکت کنندگان به مسائلی اشاره کردند که هنوز باید بررسی شوند. در سخنان چندین نفر از شرکت کنندگان تأکید بر این بود که "اندیشه نوین سیاسی" بمعنای ساده اندیشه "اولویت منافع عام بشری، تأمین بقای بشریت" نیست کسه بواسطه آن تئوری سابق تکامل اجتماعی تکمیل شده باشد. اندیشه سیاسی نوین آغاز دگرگون سازی کل تئوری تکامل اجتماعی طبق واقعیات پایان قرن بیستم است. و این اندیشه در صورت تکامل یافته خود تنها می تواند نتیجه این دگرگونی سازی باشد.

شرکت کنندگان در سمپوزیم تحت عنوان "واقعیت های جدید" در درجه اول از پیدایش جهان بهم پیوسته، از بسیاری جهات واحد (و در عین حال متضاد) نام بردند. دقیقاً همین روند اساس بقیه دگرگونی ها شده است و از آن مسائل علمی بزرگی برای مارکسیست ها بوجود آمده است. باین ترتیب امروزه مطالعه قوانین اشتراك عمل فرماسیونها و مکانیسم و تکامل آن درجهت نی جامع و واحد اهمیتی فزاینده می یابد.

این وضعیت جدید در تاریخ جهان تغییرات و تبدیلات چندی در قانونمندیهای تکامل فرماسیونها اجتماعی بوجود می آورد: فرماسیونهاى ماقبل سرمایه داری تجربیات اجتماعی؛ و وسائل فنی سرمایه داری و سوسیالیسم را می گیرند و شکل جدیدی در تکامل خود بوجود می آورند که از راههای تکاملی سنتی تاریخی ماهیتاً متفاوت است؛ سرمایه داری چاره ای ندارد مگر به راههای تاریخی چندی که سوسیالیسم می دهد توجه کند؛ در سوسیالیسم باید اجباراً به این یا

آن شکل جنبه های مختلف تکامل نظام سرمایه داری منعکس شود . به عبارت دیگر فرامسیون های اجتماعی مختلف در جهان امروز را در " صور ناب " آنها ، بدون توجه به روابط متقابلشان نمیتوان بد رستی فهمید .

جهت رشد و تکامل جهان جامع و واحد را نمی توان بعنوان مجموعه ای از قانونمندیهات تلقی کرد . مهم آن است که جهانی را درك کنیم که جامع چندین فرامسیون است ، به مفهوم واژه های چون تمدن خوب بیاندیشیم و رابطه میان " آنچه به کل تمدن مربوط است " و جنبه های " ویژه فرامسیونها " را در تکامل امروزی بشریت تبیین کنیم . این مفاهیم تاکنون در قالب ماتریالیسم تاریخی کلاسیک وجود نداشته است ، اما ماتریالیسم تاریخی بدون آنها (و نیز سایر مفاهیمی که بلا آنها در ارتباطند) دیگر از نظر علمی بقدر کافی کارآمد نخواهد بود ، دیگر الزامات مبارزه برای نوسازی اجتماع را جوابگو نخواهد بود .

نتیجه آنکه مسائل پراهمیت نظری و عقلی بوجود می آیند که پاسخ به آنها شجاعت و در عین حال برخوردی بدقت سنجیده و با احساس مسئولیت طلب می کند . در این زمینه تجد طلبی شتاب زده و تجدید نظر سهل انگارانه در آنچه تاکنون بود همانقدر بيمورد است که جزم گراستی تنگ نظرانه که جرات قدم گذاشتن به عرصه جدید را ندارد .

کمیسیون تئوری عمومی و مسائل جهانی قصد دارد بحث درباره مسائل مطرح شده در سمپوزیم را ادامه دهد .

تنظیم گزارش از : گرگوری گسین

اعلام موجودیت حکومت فلسطین

نعم اشهب

عضو فترصیامی حزب کومنیست فلسطین

اجلاس شورای ملی فلسطین در ماه نوامبر ۱۹۸۸ در الجزیره نوزدهمین اجلاس در تاریخ سازمان آزاد بیخش فلسطین* بود . از این میان چهار اجلاس اهمیتی ویژه دارند ؛ هر يك از آنها شاخص آغاز مرحله کیفیتا جدیدی در مسیر تکاملی سازمان آزاد بیخش هستند . در پنجمین اجلاس (فوریه ۱۹۶۹) گردانهای جدیدی از مقاومت فلسطین در " ساف " پذیرفته شدند . باین ترتیب سازمان از متشکله ای نیمه رسمی که بنا بر تصمیم اولین جلسه مشورتی نمایندگان عالیرتبه کشورهای عربی در اسکندریه بوجود آمده بود به جبهه میهنی وسیعی بدل گشت .

* " ساف " در سال ۱۹۶۴ تاسیس شد . (تحریریه)

دوازدهمین اجلاس شورای ملی فلسطین (ژوئن ۱۹۷۴) که مسئله حاکمیت ملی فلسطینی‌ها را در سرزمینهای آزاد شده از اشغال اسرائیل، در دستور جلسه قرار داد نشان دهنده گذار "ساف" به خط مشی واقع بینانه‌ای بود که زمینه تمام موفقیت‌های سیاسی بعدی را فراهم آورد.

هجدهمین اجلاس (آوریل ۱۹۸۷) که بعنوان اجلاس برقراری مجدد وحدت ملی نام گرفت، ماهیت واقع‌گرایانه سیاست سازمان را تعمیق کرد و توصیه‌هایی را جهت تشکیل کنفرانس بین‌المللی حل مسئله خاور نزدیک بررسی و تصویب نمود.

وبالآخره باید از "اجلاس الانتفاضه" نام برد. این اجلاس به جهاتی نقطه اوج تمام لحظه‌های مثبت پیشین در تکامل جنبش بود و برای اولین بار در تاریخ مقاومت فلسطین سیاست "ساف" را بر حقوق ملل منطبق ساخت - امری که تا آن زمان فقط در نظرات کومنیست‌های فلسطین منعکس بود. حقوق ملل و مشروعیت، سلاح‌های خلق ما در مبارزه با خطر آزادی استقلال ملی شد. این اجلاس یک "انتفاضه" در اندیشه سیاسی فلسطینی‌ها بود.

رویدادهای مهمی زمینه این تصمیم را فراهم آورد. مهمتر از همه قیام توده‌ای در سرزمینهای اشغالی بود که در زمان تشکیل اجلاس تقریباً یکسال بود که دوام داشت. همچنین جو جدید بین‌المللی، با مشخصاتی چون کاهش تنشج در جهان، پیشرفت در راه تشنج زدایی و نیـــــــز برداشتن اولین قدم‌های عملی در مسیر کاهش سلاح‌های اتعی و حل درگیری‌های ناحیه‌ای با وسائل صلح آمیز، تاثیر خود را داشت. تصمیم رهبری کشور اردن مبنی بر فسخ پیوند‌های اداری امان با سرزمینهای اشغالی نقش ویژه‌ای داشت.**

قیام خلقی که در دسامبر ۱۹۸۷ آغاز شد نتیجه مبارزه بیست ساله خلق ما علیه اشغالگری اسرائیل است. این قیام بعلت شرکت اقشار وسیع اجتماعی، تداوم و ماهیت عمیقاً دموکراتیک آن و نیز تنوع صور سازماندهی، در افکار عمومی جهان احساس همدلی و همبستگی وسیعی را با فلسطینی‌ها بوجود آورد.

بسیار مهم است که این احساس همدلی و همبستگی در فعالیتهای مشخص و موثر سیاسی جهت تشکیل کنفرانس بین‌المللی کارآمدی در موضوع حل و فصل جامع بحران خاور نزدیک کـــه مطلب عمده آن مسئله فلسطین است، انعکاس یافته است. برای "ساف" پیش از هر زمان دیگر اهمیت داشت که اهداف مبارزه ملی در انطباق با موازین حقوق ملل و براساس قطعنامه مشهور سازمان ملل بوضوح معین نماید.

در واقع مسئله ما پیش از هر درگیری ناحیه‌ای دیگری با وضعیت جهانی پیوندی زنده دارد و فعلاً تلاش برای یافتن راه حل صلح آمیز درگیری‌های محلی براساس مصالحه منافع حاکمیت دارد. اکثر مسائل مورد نزاع در جهان و شاید هم تمام آنها فعلاً در این مسیر افتاده اند و مسئله فلسطینی‌ها نباید آهنگ دیگری ساز کند یا این راه بروی آن بسته شود.

از طرف دیگر قرارهای دولت اردن که می‌توان آنها را به رضایتی اجباری تلقی کرد بر اثر فشار سکنه مناطق اشغالی که خواستار استقلال ملی هستند، خلق فلسطین و رهبری آن را در مقابل مسئله جدیدی قرار می‌دهد. مسئله تنها در مسئولیت اداری و تعهدات مالی اردن نیست. می‌خواهند ثابت کنند که "ساف" شایستگی قبول مسئولیت کامل سیاسی را طبق موازین حقوق ملل ندارد و اختیارات تام آنها در تردید بیاورند. یعنی رهبری اردن هنوز امید دارد بتواند بار دیگر

* الانتفاضه به معنی قیام است. (تحریریه)

** این تصمیم در ۳۱ ژوئن ۱۹۸۸ اعلام شد.

در آینده نقش نماینده فلسطینی‌ها را در جریان حل و فصل مسئله بمهده بگیرد .
 اساس تشکیل کنفرانس بر قطعنامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت استوار است . اساس
 توصیه های سازمان ملل متحد جهت حل بحران خاور نزدیک و مسئله فلسطین ، که بهیچوجه علیه
 منافع ما نیست ، فاقد برخی نکته های مهم است . مثلا در این اسناد از حق خلق فلسطین به تعیین
 سرنوشت ملی ذکری بمان نماند . بهمین علت نیز این قطعنامه ها در جلسات شورای ملی
 فلسطین (بهخصوص از جلسه دوازدهم ۱۹۷۴ به بعد) برسمیت شناخته نشدند ؛ در آنها از
 فلسطینی‌ها تنها بعنوان آواره یاد می شود .

این قرارها کم یا بیش معلق بود تا اینکه تناسب نیروها در منطقه تغییر کرد و فشار افکار
 عمومی جهان شدت گرفت . در واقع طی تمام مرحله پیشین فقط دو بار امکان عملی کردن آنها
 بدست آمد : اولین بار سال ۱۹۶۹ بود که مصر " جنگی فرسایشی " را شروع کرد و اسرائیلی‌ها و
 همراهشان آمریکایی‌ها فشار و عواقب احتمالی آن را احساس کردند - در این مورد ابتکار عمل
 را اجرز ، وزیر خارجه وقت ایالات متحده از وسامت اوضاع گاست - و بعد پس از اکتبر ۱۹۷۳ . ولی
 نتیجه بالقوه آن نیز پس از عقد و قرارداد در موضوع جداسازی واحدهای نظامی در صحرا ی
 سینا که طراحانش کمیسینجر ، وزیر امور خارجه آمریکا و سادات ، رئیس جمهور مصر بودند ، از بین
 رفته و بالاخره به کمپ دیوید انجامید .

اینک با توجه به " الانتفاضة " و انعکاس بین‌المللی آن و پیشروی روند تشنج زدائی و سایر
 عواملی که ذکر شد ، شرایط جدیدی بوجود آمده است که قطعنامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ از طریق
 تشکیل کنفرانس بین‌المللی عملی شود . شرایط آن فراهم است . " ساف " می بایست این قطعنامه‌ها
 را برسمیت بشناسد باین شرط که حق خلق فلسطین به تعیین سرنوشت خود ، آزادی سرزمینهای
 - ساحل غربی ، نوار غزه ، بخش عربی بیت المقدس - و تشکیل کشور مستقل فلسطین تضمین شود .
 این موضعگیری شاخص " اجلاس الانتفاضة " بود .

در بیانیه سیاسی شورای ملی فلسطین آمده است که شورای ملی فلسطین که در برابر خلق ما
 و حقوق آن متعهد است نظر به آرزوی صلح و تلاش بشریت برای تحکیم تشنج زدائی بین‌المللی ،
 آرزوی کاهش تسلیحات هسته ای و فیهله درگیری های منطقه ای از راههای مسالمت آمیز ، با
 اعلام موجودیت حکومت مستقلی در تاریخ ۱۵ نوامبر ۱۹۸۸ " عزم راسخ خود را مبنی بر حل و فصل
 سیاسی جامع درگیری اعراب و اسرائیل و مشکل مرکزی آن ، مسئله فلسطین ، اعلام می دارد و آنها را در
 چارچوب منشور سازمان ملل متحد و قطعنامه های ۶۰۵ ، ۶۰۷ ، ۶۰۸ شورای امنیت و تصمیمات
 کنفرانس های سران کشورهای عربی که حق خلق عرب فلسطین را بر عودت ، تعیین سرنوشت و
 تاسیس کشور ملی مستقل در سرزمینهای ملی خود تضمین می کند و دستیابی به صلح و امنیت را برای
 تمام کشورهای منطقه تامين می کند " .

شورای ملی فلسطین راه وصول باین اهداف را تشکیل يك کنفرانس بین‌المللی در موضوع
 مسئله خاور نزدیک زیر نظر سازمان ملل متحد و با شرکت اعضای داعی شورای امنیت و نیز تمام
 طرفهای درگیر در منطقه از جمله " ساف " بعنوان تنها نماینده قانونی خلق فلسطین بر اساس
 تساوی حقوق ، می داند . این کنفرانس باید بر مبنای قطعنامه های شورای امنیت حقوق مشروع ملی
 فلسطینی‌ها را بویژه حق تعیین سرنوشت آن را طبق اصول سازمان ملل متحد مبنی بر موضوعیت
 اشغال سرزمینهای غیر به زور یا از راه مداخله نظامی ، تضمین کند .

در ماه دوم بیانیه بر لزوم عقب نشینی اسرائیل از تمام سرزمینهای فلسطینی که در سال ۱۹۶۷
 به اشغال خود در آورده است تاکید می شود : از بیت المقدس شرقی ، ساحل غربی رود اردن و نوار

غزه. هرچند که قرار مجمع عمومی سازمان ملل که اعلام موجودیت حکومت مستقل فلسطین بر مبنای آن استوار است* اراضی وسیع تری را حق فلسطینی‌ها دانسته است ولی شورای ملی فلسطین حاضر است کشور خود را در چارچوب سرزمینهای اشغالی ۱۹۶۷ تأسیس نماید. باین ترتیب واقعیت‌های بوجود آمده تاکنون و نیز تعدیل منافع لازم جهت فیصله درگیریهایی منطقه مورد توجه عملی قرار می‌گیرد. در مورد مسئله آوارگان گفته می‌شود که بر اساس قطعنامه‌های سازمان ملل باید حل شود که در آنها از ۱۹۴۹ هر ساله حق فلسطینی‌ها به بازگشت یا مصالحه (بطور اختیاری) تحکیم شده است.

تنها راه واقعی دستیابی به صلح و امنیت در منطقه ما که اینک بیش از چهار دهه در تهدید خطر جنگ سر می‌کند، راه حل سیاسی جامعی است بر اساس توافق متقابل. صلح واقعی ممکن نیست تنها برای یک طرف و باز بریا گذاشتن منافع دیگران بدست آید.

حکام اسرائیل که مدت‌هاست سیاست تروریسم دولتی را پیگیری می‌کنند در عین حال و به کرات سازمان آزاد بیخیش فلسطین را متهم به تروریسم کرده‌اند. شورای ملی فلسطین در بیانیه سیاسی خود تروریسم را مطرود دانسته و محکوم کرده است. شورای ملی فلسطین در این سند بار دیگر موافقت خود را با قرارهای سازمان ملل مبنی بر حق خلق‌ها بر مقاومت علیه اشغالگران خارجی، استعمار و تبعیض نژادی و نیز مبارزه در راه استقلال، اعلام می‌دارد و موکداً تروریسم را در هر شکل که باشد رد می‌کند از جمله تروریسم دولتی را.

در ضمن شورای ملی توجه خاصی به ماهیت ویژه مناسبات میان دو خلق برادر فلسطین و اردن نموده است که باید بر اساس اصول کثفد را سیونی، اراده آزاد و تصمیم‌گیری داوطلبانه و نیز تحکیم شرایط بوجود آمده تاریخی و منافع حیاتی شکل بگیرد.

مهمترین موضوع "اجلاس الانفاضه" اعلام موجودیت حکومت فلسطین بود. هرچند که این تصمیم پیش از موقع بنظر رسد از آنجا که پیش از آزاد سازی سرزمینهای اشغالی اتخاذ گردید ولی نشان می‌دهد که برای خلق ما استقلال ملی و حاکمیت کشوری به یک معنا است. در زمانی که محافل حکومت گرایالات متحده و اسرائیل در زد و بند با ارتجاع عرب حق فلسطینی‌ها را بر تعین سرنوشت انکار می‌کنند یا معنای آنرا بزعم خود تفسیر می‌نمایند، این تصمیم‌گیری نیز بقوت خود باقی است.

در این اجلاس تأکید شد علیرغم اعمال فشار بر خلق فلسطین، اشغال سرزمینهای آن و سلب حق تعیین سرنوشت از آن، قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد درباره تقسیم فلسطین به دو کشور (یکی عربی و دیگری یهودی) همچنان سندی است با اعتبار حقوق بین الملل که جهت تأمین حاکمیت و استقلال ملی فلسطینی‌ها معتبر است.

اولین بار است که در تاریخ چهل ساله جنبش آزاد بیخیش ما این قرار سازمان ملل از سوی تمام اعضای شورای ملی با تفاق آراء پذیرفته شد (پیش از این، بمدت چهل سال تنها کمونیت‌های فلسطینی از این موضع دفاع می‌کردند). بحیارت دیگر در نتیجه این اجلاس می‌توان گفت که حقوق بین الملل ساز و برگ خلق ما و "ساف" در مقام رهبری آن، گشته است، و زراد خانه جنگ آزاد بیخیش ملی باز با حقوق بین الملل تقویت شده است. کاملاً طبیعی است که اعلام موجودیت حکومت فلسطین در جامعه جهانی مورد استقبال قرار گرفت و در پذیرش بین المللی وسیعی مجسم گردید.

* منظور قطعنامه ۱۸۱ مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ است.

در بیانیه تاریخی اعلام استقلال تأکید می شود که کشور جدید کشور فلسطینی هاست صرفنظر از آنکه در کجا زندگی کنند. آنها در این کشور هویت ملی و فرهنگی خود را پرورش می دهند و از برابری کامل حقوق، آزادی عقیده، وجدان و اعتقاد مذهبی برخوردارند. حکومت فلسطین از عقاید سیاسی و شرف انسانی فرد فرد اشخاص در چارچوب سیستم دموکراتیک پارلمانی، آزادی تشکیل احزاب و عدالت اجتماعی حمایت می کند. هرگونه تبعیضی بجهت «مشا» اجتماعی، مذهبی، نژادی و جنسی مطرود است طبق قانون اساسی که حاکمیت حق و قانون، میراث ملی - فرهنگی و همزیستی مسالمت آمیز ادیان گوناگون را برسمیت می شناسد.

ما تاسیس چنین حکومتی را کمک چشمگیری به تکامل تمدن خلقهای منطقه خود می دانیم. این حکومت در تمایز با کشور همسایه، اسرائیل، که در آن تبعیض حاکم است و رژیم های مستبد، به تمام فلسطینی ها امکان می دهد فردیت ملی و میهن ملی خود را بدست آورند. قرارهای نوزدهمین اجلاس شورای عالی فلسطین بر اصول زیر مبتنی هستند:

- از تکرار فاجعه ملی سال ۱۹۴۸ باید جلوگیری شود؛
- باید به ندای قیام در سرزمینهای اشغالی بدقت گوش فراداد؛
- به پند دوستان توجه کرد.

در جریان بحثهای جدی تدوین این اصول بود که دشمنان مجبور شدند امید خود را مبنی بر اینکه وحدت ملی، که در آوریل ۱۹۸۷ بدست آمده بود در هم خواهد شکست و در جنبش مقاومت فلسطین تضاد های جدیدی بروز خواهد کرد، باطل شده ببینند. باید اشاره کرد که مطبوعات سلطنتی اردن و مطبوعات چند رژیم دیگر عربی همزمان با اجلاس مواضعی بسیار منفی یا افراطگرایانه اختیار کرده بودند و با صدای بلند اعلام می کردند که "انفعال و تسلیم طلبی" شاخص اجلاس ما خواهد بود. ولی پیشرفت روند دموکراتیزه کردن در "ساف" ممکن ساخت که پیش بینی های منفی باطل و تصمیمات تاریخی گرفته شود. احزاب و سازمانهای عضو "ساف" و نیز نمایندگان مستقل با احساس مسئولیت عمل می کردند و این اعتقاد را راهنما کرده بودند که اختلاف نظرهای داخلی را باید بنحوی حل و فصل کرد که وحدت ملی بخطر نیافتد.

اجلاس ماهیت مستقل تصمیم گیری فلسطینی ها را تقویت کرد و تکامل بخشید. نتایج آن که بحکم ضروریات مرحله فعلی مبارزه آزاد و بیخس حاصل گردید حاکی از احساس مسئولیت نسبت به سرنوشت ملت است و به تحکیم وحدت فلسطینی ها کمک می کند و رابطه خلق و رهبری آن "ساف" را هماهنگ می سازد.

اجلاس شورای عالی فلسطین نشاندهنده اعتلای کیفی تفکر سیاسی فلسطینی ها است و آن را به درجه بالاتری رسانده است که باشد تا قیام توده ای در سرزمینهای اشغالی متناسب است. این اجلاس هدفهای واقعا دست یافتنی را در برابر خلق نهاد، شور و شوق و بسیج توده ها را بالا برد و به دوستان مانگیزه و دلائل جدیدی داد تا از امر ملی ما و تأمین صلحی پایدار و منصفانه در منطقه حمایت کنند. در عین حال دشمنان خلق فلسطین در این بین سلاحی را از دست دادند. تصمیمات شورای عالی فلسطین در زمانی اتخاذ گردید که تهاجم صلح بی مثالی در جریان است و جوین المللی روه گوما می رود و این امر در محافل حکومت گرو اسرائیل و حامیان نشان درواشنگتن موجب نا آرامی و نگرانی بزرگی شده است. نشانه آن اینکه وزارت خارجه ایالات متحده از دادن ویزای ورود به یاسر عرفات خودداری ورزید تا مانع شود که او در مجمع عمومی سازمان ملل متحد و در مقابل افکار عمومی جهان تصمیمات "اجلاس انتفاضه" را اعلام دارد، اجلاسی که پیروزی امپریالیزم ما را نزدیک تر از هر زمان دیگری آورده است.

چگونه می‌توان انشعابها را فیصل داد؟

تاچندی پیش موضوع انشعاب در احزاب کمونیستی برای بسیاری در جنبش‌ها حرام بود. اما زندگی حکم می‌کند که ما در این باره بحث کنیم. ماهم در این زمانهٔ ظنیت و روشنگری چندی است در مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" این بحث را پیش گرفته ایم. دربارهٔ ماهیت انشعاب‌ها، موجهات آنها و طرق فیصل دادن آنها عقاید متفاوت است.

آیا اختلاف عقیدها، ولو بسیار شدید باشند، می‌توانند توجه‌کننده ایجاد د و با چندین سازمان کمونیستی باشند که حتی گاه به رقابت و دشمنی با یکدیگر برخیزند؟ علل عینی و ذهنی انشعاب‌ها کدامند؟ چطور می‌توان آنها را پیشگیری کرد و چگونه می‌توان انشعاب‌های موجود را فیصل داد؟

تحریریه مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" از نمایندگان احزاب پرا در خواسته است به این مسئله و به دیگر مسائل مربوط به این بحث پاسخ گویند.

همگرایی

آوتار سینگ مال هوترا

در جریان مبارزهٔ مشترک

عضو کمیته اجرایی مرکزی و
دبیر شورای ملی حزب کمونیست هند

ما، پس از تجربیات تلخ از زمان انشعاب کمونیست‌های هند که اینک قریب یک ربع قرن از آن می‌گذرد، به این نتیجه رسیده ایم که این واقعه به جنبش کمونیستی، به نیروهای ضدامپریالیست و دموکرات زبان سنگینی وارد ساخته است. در نتیجه نیروهای دست راستی افراطی و نیروهای

* در نوامبر ۱۹۶۴ برابر انشعاب در حزب کمونیست هند، حزب کمونیست هند (مارکسیستی) بوجود آمد. (تحریریه)

ارتجاع توانستند مواضع خود را محکم کنند. جای تاسف است که انشعاب با دشمنی های شخصی اهانته ها، دعواها، جاه طلبی ها و تلاشهایی همراه بود تا نقش و اهمیت طرف دیگر کم شود. این وضع حزب را ضعیف تر کرد. از اعتبار و نفوذ کمونیستها کاست و اعتماد متحدان بالفعل و بالقوه ای که بسیاری شان از ما می خواستند مجدداً وحدت کنیم، نسبت بهما سست شد.

در کنگره یازدهم حزب کمونیست هند در ۱۹۷۸ در بهاتیندا وحدت جنبش کمونیستی در کشور ما یکی از وظایف اصلی تعیین گردید. در جلسه کنگره اظهار شد که ما به هدف سیاسی خود یعنی ایجاد ائتلاف نیروهای دموکرات و چپ نخواهیم رسید اگر که در عین حال بخاطر وحدت کمونیستها مبارزه نکنیم. تا زمانیکه کمونیستها وحدت نکنند این نیروها و توده های مردم بسه چنین ائتلافی اعتقاد نمی یابند.

اخیراً وضع بنحو چشمگیری بهبود یافته است. ما تصمیم گرفته ایم در حل مسائل سیاسی و اقتصادی عاجل همکاری کنیم. اینک کمیته هماهنگی د و حزب کمونیست در سطح کشوری بطور منظم تشکیل می شود. ما به تبادل نظرات می پردازیم، اوضاع سیاسی و نیز مسائل فوری را بررسی می کنیم، می کوشیم به نظر مشترکی برسیم و تصمیم می گیریم که کدام حرکت های توده ای و اقدامات را مشترکاً می توانیم سازمان دهیم. حزب کمونیست هند پیشنهاد کرده است چنین کمیته هایی در سطح ایالات و ولایات نیز تشکیل شود. هنوز در این باره بحث ادامه دارد، اما در عین حال ما به این توافق رسیده ایم که در صورتیکه کمونیست های یک ایالت لازم بدانند می توان چنین کمیته ای را تشکیل داد.

به ابتکار حزب کمونیست هند و حزب کمونیست هند (م.م) که سایر احزاب چپ و روشنفکران مترقی از آن حمایت کردند، یک کنگره ملی در دلهی نو علیه فرقه پرستی و تلاشهایی که برای تکه تکه کردن کشور می شود، تشکیل شد. شرکت کنندگان در کنگره فرقه های مردم را به آشتی، کنار گذاشتن تعصب مذهبی و روی آوری به مدنیّت و جامعیت ملی فراخواندند و بر لزوم مبارزه با عناصر تفرقه انداز تأکید نمودند.

سازمانهای توده ای که تحت رهبری چهار حزب از مهمترین احزاب چپ یعنی ج.ک.ه.ه.، ح.ک.ه.ه. (م)، حزب انقلابی سوسیالیستی و فوروارد بلوک - فعالیت می کنند، برنامه مشترکی پیشنهاد کردند تا در کشور پیکار وسیعی بخاطر دستیابی به هدفهای دموکراتیک سازمان داده شود. نقطه اوج این پیکار تظاهراتی بود که در ۱۹ دسامبر ۱۹۸۷ در دلهی انجام شد و آن بیش از یک میلیون نفر از مردم شرکت جستند. حتی مطبوعات بورژوازی مجبور به اعتراف شدند که این رویداد بی نظیر بود. پس از آن اعتصابی در سراسر کشور انجام شد که طی آن از دولت هند خواسته می شد سیاست خود را تغییر دهد، مسائل حاد جامعه را حل کند و انتخابات را به

علاوه بر عملیات مشترک بحث‌ها و تبادل نظرها نیز به همگرایی دو حزب کمک می‌کنند . در اینجا اصل برآن است که از مناقشات علنی تا جائیکه ممکن است پرهیز شود . ما می‌خواهیم در جریان بحث به نظر مشترکی برسیم و برنامه‌های جهت فعالیت مشترک تدوین کنیم . کوشش طرفین براین است که در مواردی که تضادهای شدیدی به جدل می‌انجامد بحث را در جوی رفیقانه پیش ببرند تا تنش‌های موجود در روابط دو حزب تشدید نگردد . متأسفانه امروزه هم‌کار بدون کشمکش از پیش نمی‌رود هرچند که تکرار آنها بمراتب کمتر شده است . در ح . ک . ه . و ح . ک . ه . و م (م) مسئله ائتلاف پیگیرانه بحث می‌شود . حزب ما موضع خود را در این زمینه اعلام کرده است : ما هرگز و بهیچوجه از آن دسته فعالیت‌های سیاسی که متعصبان فرقه پرست و عناصر تفرقه جو-خواه هند و سیک یا مسلمان - در آن شرکت دارند حمایت نمی‌کنیم . هر دو حزب در این موضوع توافق کرده‌اند و باین اصل آزموده پایبند می‌مانند .

اما درباره آینده وحدت مجدد جنبش کمونیستی در کشور ما ، ما عقیده داریم که قدم‌های عملی زیر را می‌توان در این‌راه برداشت : اولاً ایجاد هماهنگی بیشتر در عملیات و مبارزات سیاسی ؛ ثانیاً تشکیل کمیته‌های سازماندهی و هماهنگی در تمام سطوح ؛ ثالثاً برداشتن گام‌های بیشتری در جهت وحدت سازمان‌های دموکراتیک توده‌ای مثل سندیکاها ، اتحادیه‌های دهقانان ، کارگران کشاورزی ، سازمان‌های جوانان و دانشجویان و تشکیلات زنان بخصوص که این سازمانها تجربیات چندی از همکاری‌های قبلی بدست آورده‌اند . اما تاکنون کاری در جهت وحدت تشکیلات این سازمانها صورت نگرفته است . حتی گاه کار به کشمکش می‌انجامد ، بویژه در سندیکاها . همکاری نیروهای چپ در ولتهایی که زیرکنترل آنها هستند بسیار اهمیت دارد . اینک کمونیست‌ها در ایالت‌های بنگال غربی و کرالا در راس ائتلاف دولتی قرار دارند .

ح . ک . ه . و م (م) در جبهه چپ بنگال غربی که ح . ک . ه . و فوروارد بلوک و حزب سوسیالیستی انقلابی هم در آن شرکت کرده‌اند ، تفوق دارد . این احزاب در دولت ایالتی همکاری می‌کنند که باید در مقابل تضییقات حکومت مرکزی و شعبه ایالتی کنگره ملی هند (ای) ، ایستادگی کند . هنوز هم میان احزاب عضو جبهه ائتلاف عقیده و مسئله وجود دارد . ما امیدواریم که این مسائل حل شوند و دولت دست چپی بتواند بیشتر به استفاده سازنده از قدرت محدود خود بپردازد . موفقیت‌آمیز این احزاب علاقمندی توده‌ها را به جنبش کمونیستی برمی‌انگیزد و برای تمام نیروهای چپ و دموکراتیک کشور مفید خواهد بود .

در کرالا ح . ک . ه . و م (م) ، ح . ک . ه . و ، حزب سوسیالیستی انقلابی ، بخشی از کنگره ملی هند (سوسیالیستی) ، شعبه‌های محلی حزب جاناتا و لوک‌دال در دولت ائتلافی شرکت دارند .

این دولت چپ دموکراتیک در سال ۱۹۸۷ در نتیجه انتخابات روی کار آمد. هردو حزب کمونیست فرقه پرستان، تفرقه جویان و طرفداران حفظ کاست ها را طرد کردند. کنگره ملی هند (ای) که قبل از انتخابات در راس دولت قرار داشت در سطح ایالت با این نیروها همکاری داشت. بهمین علت مبارزه این دو جبهه رویداد بس مهمی در زندگی کشور بشمار می آید. چپها، هرچند با اکثریت ضعیف، پیروز شدند.

مردم هند به فعالیت دولت کراالا که در سال ۱۹۵۷ هم بدست کمونیستها اداره می شد، امید هائی بسته اند. سیستم آموزش و پرورش در این ایالت بخوبی کار می کند. توده مردم آگاهی سیاسی قابل ملاحظه ای دارد. همه با علاقمندی فعالیت جبهه چپ دموکراتیک را دنبال میکنند که چطور مسائل زندگی مردم را حل می کند، سیاست اعلام شده جبهه را در انتخابات چگونه پیاده می کند و در عین حال مواضع سیاست دنیاگرایی را تحکیم می بخشد و عناصر تفرقه جو را در ایالت پس می راند.

همکاری ما در ولتهای ایالات بخش پایرجائی از مبارزه مشترک ما را تشکیل می دهد. بنا بعقیده ما مهمتر آن است که در سازماندهی عطیات واحد همکاری کنیم تا اینکه در این فکر باشیم که چطور در انتخابات آینده باز بهم نزدیک شویم. در این فعالیتها باید سندیکاها، طبقه کارگر، کارمندان، دهقانان، کارگران کشاورزی و سایر نیروهای مردمی دخالت داده شوند. ما در سال های گذشته با سازماندهی مبارزات توده ای که در آنها مردم عادی شرکت داشتند موفقیت های چشمگیری کسب کردیم. این موضوع ما را خوشبین و امیدوار می کند.

یکی از علل انشعاب حزب اختلاف نظر شدید در مسائل بین المللی بود. اما در سالهای اخیر نظرات ما دیگر با چنان شدتی متفاوت نیست. اما اختلافات هنوز تماما از میان نرفته است. ح. ک. ه. (م) می کوشد روابط محکمی با حزب کمونیست اتحاد شوروی و احزاب کمونیست سایر کشورهای سوسیالیستی برقرار کند. ما در مورد مسائل افغانستان، ویتنام و کامبوج نظرات کم یا بیش مشابهی داریم.

موضعگیری های ح. ک. ه. (م) در مورد این مسائل تا چند سال پیش با نظرات حزب کمونیست چین منطبق بود. ولی سپس وضع تغییر کرد. مناسبات حزب ما و حزب کمونیست چین عادی شد. هیئت نمایندگی ح. ک. ه. در سال ۱۹۸۸ به دعوت حزب کمونیست چین به این کشور سفر کرد. بعقیده من در جنبش بین المللی کمونیستی تحولی رو به بهبود بچشم می خورد، حرکت عمومی همگرایی قوت می گیرد و این به سود کمونیستهای هند است.

در حالیکه ح. م. ه. (م) سابقا در جنبش سازمان یافته صلح شرکت نمی جست ولی امروزه از All India Peace and Solidarity Organisation حمایت می کند. ح. ک. ه. (م)

سابقاً در برنامه های انجمن روابط فرهنگی هند و شوروی همکاری نمی کرد ولی امروز اعضای این حزب در برنامه های گوناگون این انجمن شرکت می کنند . در اینجا نیز پیشرفت‌هایی بچشم میخورد . تاکنون دو حزب بکرات میتینگ ها و تظاهرات انبوهی را در دفاع از صلح ، تقلیل تسلیحات ، همبستگی با خلق‌هایی که بخاطر آزادی مبارزه می کنند ، سازمان داده اند . در مجموع میان ما ، هرچند هنوز هم اختلاف نظرهای چندی موجود است ، تفاهم بیشتری برقرار است .

روند دگرگونسازی و تعمیق دموکراسی سوسیالیستی در اتحاد شوروی باعث می شود که جذابیت سوسیالیسم افزایش یابد . این وضع کمک می کند که طبقه کارگر توجه بیشتری به کمونیستها نشان دهد ، مواضع ایدئولوژیکی ما تقویت شود و همکاری میان احزاب چپ و نیز میان آنها و سایر نیروهای دموکرات و ضد امپریالیست توسعه یابد .

تاثیر مثبت اندیشه سیاسی نوین در سطح بین‌المللی محسوس است . ما اطمینان داریم که این تاثیر به روند وحدت جنبش کمونیستی هند نیز کمک خواهد کرد .



مسئله زنان مقوله ای اجتماعی است

مانده از صفحه ۸

طرز تفکر را ، هر چند شدید تر سازد .

لنین راجع به نقش مرد ها نوشت : " پرولتاریا نمی تواند به رهایی کامل دست یابد مگر آن که بخاطر آزادی کامل زنان مبارزه کند " * چه سخن درستی ! کار منزل به این یا آن شکل همیشه وجود خواهد داشت ، همیشه بچه‌هایی خواهند بود که نیاز مند و مشتاق پرستاری والدین هستند . بنابراین این نمی توان از برابری واقعی زن و مرد سخن گفت اگر که هر دوی آنها تحت شرایط مساوی سهم برابری در انجام امور منزل و تربیت فرزند بعهده بگیرند .

* همانجا (روسی) جلد ۴۰ ، ص ۱۵۸ (آلمانی) جلد ۳۰ ، ص ۳۶۴

چرا میان همزمان جدال افتاد؟

تحریریه مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" نامه‌ای از ماریا کوچوارووا اهل پراگ دریافت داشته است که در آن آمده است: "اخیرا در اتحاد شوروی، در سایر کشورهای سوسیالیستی و در واقع در تمام دنیا علاقمندی به تاریخ قوت گرفته است. آنهم علاقه ویژه‌ای که شاید بتوان آن را بیرحمانه نامید. بنظر من علت آن ایسن است که انسانها توجه عمیق تری به درك این نکته می‌کنند که چه خطراتی از اشتباهات گذشته ناشی می‌شود اگر که بموقع اصلاح نگردند."

من بعنوان کمونیست بخصوص از این بابت دل‌چرکینم که در تاریخ جنبش بین‌المللی کمونیستی "لکه‌های سفید" کم نیست و این مسائل مسکوت گذاشته شده بتحلیل عینی راه پیموده شده را دشوار می‌سازند. بعقیده من حق باکسانی است که لازم می‌دانند تاریخ را طوری بنویسند که باز نمیی بعدی آن الزامی نباشد. عقیده دارم که نشریه شما هم می‌توانست در این کار پرداخته شرکت جوید. امروزه برای همه ما و بویژه برای جوانان سودمند است که تصویر حقیقی رویدادهای گذشته باز نگاری شود و بدون هیچ ملاحظه‌ای و در تبعیست از روح گفته‌نمین: ما حقیقت را لازم داریم، هر چند هم که تلخ باشد. خواهش می‌کنم در صورت امکان ابتدا بحران مناسبات احزاب کمونیست یوگسلاوی و اتحاد شوروی را آنطور که حقیقتا بوده تشریح کنید. بسیار مهم است که علل وضع حادی که در سال ۱۹۴۸ پیش آمد دانسته شود."

ما بنا به خواهش خواننده نشریه مان به موضعی که نام برده‌اند می‌پردازیم و دو مطلبی را که به خواهش کمیسیون اطلاعات علمی و اسنادی تحریریه توسط یک تاریخ دان شوروی و یک دانشمند یوگسلاوی تهیه شده است درج می‌کنیم.

تجربه‌ای تلخ ولی آموزنده

تا سال ۱۹۴۸ هیچ کس بر اساس رویدادهای علنی در جامعه، دلیلی نداشت گمان برد که در مناسبات احزاب کمونیست اتحاد شوروی و یوگسلاوی وضع بحرانی حادی بوجود آید. دو حزب در سالهای جنگ هم‌رزم بودند و سپس بینشان روابط بسیار تنگاتنگی بوجود آمده بود که کمک متقابل، اعتماد و همبستگی برادرانه انترناسیونالیستی نشانه آن بود.

سیاست عملی حزب کمونیست یوگسلاوی برای نو سازی کشور که در راه بنای سوسیالیسم قدم گذارده بود در اتحاد شوروی با همدلی بسیار دنبال می شد و نشریه "بلشویک" در مارس ۱۹۶۶ نوشت: در یوگسلاوی "که حتی در سالهای جنبش آزاد ییخش ملی تحولات دموکراتیک آغاز شده بود روند دموکراتیزه کردن بیش از سایر کشورها پیش رفته است."^{***}

در آوریل ۱۹۴۵ یوزیپ بروز تیتو به مسکو آمد تا قرار داد دوستی و کمک متقابل و همکاری یوگسلاوی - شوروی را امضا کند. او بار دیگر اواسط ماه ژوئن سال بعد به اتحاد شوروی آمد و مذاکراتی با استالین انجام داد. به نوشته "پراودا" این ملاقاتها "در جوی صمیمانه و تفاهم کامل متقابل" صورت گرفته بود.^{***}

حکومت یوگسلاوی همراه با سایر احزاب برادر فعالانه در هماهنگ سازی های سیاسی شرکت داشت و مناسبات خود را با دیگر احزاب کمونیستی و به ویژه با احزاب کمونیستی کشورهای دموکراتیک خلقی توسعه می داد. او وارد کاردل و میلوان جیلاناس بعنوان نمایندگان حکومت یوگسلاوی در مذاکرات حزب کمونیستی در سپتامبر ۱۹۴۷ در لهستان شرکت کردند که طی آن دفتر اطلاعاتی احزاب کمونیستی و کارگری بنیانگذاری شد که ارگانهای فعال آن ابتدا در بلگراد دایر بود.

طبیعتاً این بدان معنا نیست که میان دو کشور و دو حزب برخی اختلاف نظرها در پارامی مسائل وجود نداشت. اختلافاتی که بروز می کرد طی مذاکرات سازنده و بدون های و هوی بیجا فیصله می یافت و در مجموع اصطلاحاً بوجود نمی آورد. در "تاریخ اتحادیه کمونیست های یوگسلاوی" که در سال ۱۹۸۵ منتشر شده آمده است: "تضادها و سوء تفاهماتی در روابط یوگسلاوی-اتحاد شوروی هم قبل از ۱۹۴۷ و هم در زمان جنگ پدیدار می گشت اما همکاریهای دو جانبه در مجموع با موفقیت توسعه می یافت."^{***}

اما به تدریج در مناسبات دو حزب و دو کشور عدم اعتماد متقابل و آزدگی هایی انباشته می شد اما اگر در این میان جرعه ای در نمی گرفت کار به بحران نمی کشید. این نقش را رویدادهایی بازی کردند که در رابطه با قرارداد دوستی و همکاری و کمک متقابل بین یوگسلاوی و بلغارستان و ایده ایجاد اتحادیه یا اتحادیه کلی از چند کشور ارضای مرکزی و جنوب شرقی ارضای بوجود آمد. استالین حتی در ماه اوت ۱۹۴۷ با توجه به ایرادات دولت انگلیس نسبت به بروز تیتو عدم تفاهم خود را ابراز کرد که قرارداد مذکور بین یوگسلاوی و بلغارستان قبل از اجرای قرارداد صلح با بلغارستان پاراف شده بود و این تصمیم را شتابزدگی غیر مجازی نامید که ممکن است اقدامات

*** "بلشویک" ۱۹۶۶ شماره ۶ ص ۱۰۵

*** "پراودا" ۱۲ ژوئن ۱۹۶۶

*** "تاریخ اتحادیه کمونیستهای یوگسلاوی" ۶ بلگراد ص ۳۵۵ (به زبان صربی - کروآتی)

تہاجی امپریالیسم را برانگیزد. روزنامه "پراودا" اواخر ژانویه ۱۹۴۸ از طرح مذکور اتحادیہ بنا اتحادیہ کل روی گرداند و آنرا "مسئلہ آفرین و غیر طبیعی" * خواند.

استالین آشکار از این بابت آزردہ شدہ بود کہ بدون توافق با او اقداماتی در زمینہ سیاست خارجی صورت گرفتہ است و عدم رضایت خود را بطرز آمرانہ در جلسہای باحضور نمایندگان رہبری اتحاد شوروی، بلغارستان و یوگسلاوی کہ بہ پیشنہا او در ۱۰ فورہ ۱۹۴۸ در مسکو تشکیل شد، ابراز داشت. او بالحنی بسیار خشن و تند صحبت می کرد و نمایندگان یوگسلاوی و بلغارستان را متہم می ساخت کہ اتحاد شوروی را در مقابل عمل انجام شدہ قرار دادہ اند.

کاردل کہ رئیس ہیات نمایندگی یوگسلاوی بود قبول کرد کہ: "شاید عقد قرار داد بلغارستان - یوگسلاوی عھولانہ بودہ است" ولی در عین حال گھت کہ طرح قرار داد بسوق در اختیار دولت شوروی گذاشتہ شدہ است و در سیاست خارجی بین اتحاد شوروی و یوگسلاوی اختلاف نظری وجود ندارد. استالین جواب داد: "صحت ندارد، شما ایدہ مشورت نمی کنید" و با اشارہ بہ جملہای کہ در قرار داد یوگسلاوی - بلغارستان آمدہ بہنی بردع "ہرگونہ تجاوزی از ہر جانب کہ باشد" گھت: "این یک جملہ پردازی معمولی پر صدائی است کہ فقط آب بسہ آسیاب دشمن می ریزد." **

دفتر سیاسی کمیٹہ مرکزی ح. ک. یو. در یک اجلاس وسیع مورخ ۱ مارس ۱۹۴۸ گزارش ہیات نمایندگی بازگشتہ از مسکو را استماع کرد. کاردل در گزارش خود از محتوای گھتہ های متکبرانہ استالین سخن گھت و بہ لحن خشن اظهارات انتقادیہ در مقابل یوگسلاوی اشارہ کرد. بعلاوہ در این جلسہ گھتہ شد کہ مسکو تصمیم گرفتہ است امضای پروتکل تجاری جدید را بہ پایان سال ۱۹۴۸ موکول کند. بروز تیتو اظهار داشت: "روابط جمہوری فدراتیو خلق یوگسلاوی و اتحاد جماہیر شوروی بہ بن بست رسیدہ است" او چندی بعد اظهار داشت: "ما را زیر فشار اقتصاد گذاشتہ اند. ما باید جلو این فشار بایستیم. حرف بر سر استقلال کشور ما است. ما پیسادہ شطرنج نیستیم. ما باید منحصرًا بہ نیروی خود تکیہ کنیم." ***

طبق روایات منتشرہ در یوگسلاوی یکی از شرکت کنندگان در این جلسہ - س. ژویوویچ، عضو دفتر سیاسی و وزیرائی، مذاکرات مربوط بہ مسائل مطرح شدہ در ملاقات مسکو را بہ اطلاع سفیر شوروی در یوگسلاوی می رساند. ہمین طور گ. ہوفا، دانشمند ایتالیائی عقیدہ دارد کہہ "استالین توسط ژویوویچ کہ در جلسہ شرکت داشتہ است از جریان وقایع اطلاع می یابد و در

* "پراودا" ۶، ۲۸ ژانویہ ۱۹۴۸

** V. Dedijer, Novi prilozii za biografiju J. Brizaa Tita, Bd. III, Belgrad 1984, S. 292, 293

*** همانجا، ص ۳۰۷ - ۳۰۳

نتیجه به این اقدام دست می‌زند: کلیه مشاوران نظامی و غیر نظامی از یوگسلاوی فسر خوانده می‌شوند.*

دولت شوروی با این ادعا تصمیم خود را توجیه می‌کرد که مشاوران را برخورد های " خصمانه " احاطه کرده بود. استالین و مولوتوف در پاسخ به خواهش تیتو از مولوتوف مبنی بر این که علل واقعی این رفتار روشن شود، نامه‌ای به کمیته مرکزی ح.ک.یو. مورخ ۲۷ مارس ۱۹۴۸ فرستادند که در آن ه بنا بر خود متن " واقعیت‌ها ئی (مطرح شده اند) که موجب نارضائی دولت اتحاد شوروی و ح.ک.ا.ش (ب) گشته است " از جمله نکات زیر برشمرده می‌شود: ابراز عقاید شوروی ستیزانه " مخفیانه، پشت پرده در میان رفقای رهبری یوگسلاوی " به سبک تروتسکی در باره " انحراف ذاتی ح.ک.ا.ش. (ب) " " " " " کشورگشائی " در سیاست اتحاد شوروی و از این قبیل؛ وضعیتی نیمه مشروع در ح.ک.یو. که در آن خپروی از دموکراسی درون حزبی نیست و اثری از انتقاد و انتقاد از خود بچشم نمی‌خورد و بهمین دلیل هم نمی‌توان سازمان شمارا مارکسیستی-لنینیستی و بلشویستی خواند؛ فقدان روحیه مبارزه طبقاتی در ح.ک.یو. و تحلیل رفتن آن در جبهه خلق؛ قوت گرفتن عناصر سرمایه داری در روستا و شهر؛ تأیید " تئوری فاسد فرصت طلبانه تحلیل رفتن تدریجی عناصر سرمایه داری در سوسیالیسم بطور صلح آمیز که از برنشتاین، فولمار و بوخارین بعاریه گرفته شده است " به علاوه تذکر می‌دادند که " ولایت و جاسوس انگلیسی، معاون و زیر خارجه یوگسلاوی است و در نتیجه دولت شوروی نمی‌تواند از طریق وزارت خارجه یوگسلاوی مکاتبات علنی خود را با دولت یوگسلاوی انجام دهد. " **

کمیته مرکزی ح.ک.یو. در جلسه مورخ ۱۳ آوریل ۱۹۴۸ نامه جوابیه به ح.ک.ا.ش. (ب) را تأیید کرد. کمیته مرکزی در این نامه تعجب خود را از لحن و محتوای نامه استالین و مولوتوف و اهانت های مندرج در آن نسبت به کادرهای رهبری ح.ک.یو. اظهار می‌داشت. تیتو و کاردل بنام کمیته مرکزی ح.ک.یو. اتهامات مقامات شوروی را " غیر دقیق و مغرضانه " خواندند. در عین حال در این نامه اظهار اطمینان می‌شد که " یوگسلاوی امروز و رهبری فعلی اش و فادارترین دوست و متحد اتحاد شوروی هستند که آورده اند تا در روز آزمون در غم و شادی خلق های اتحاد شوروی شریک باشند. " به کمیته مرکزی ح.ک.ا.ش. (ب) پیشنهاد شد نماینده‌ای به یوگسلاوی بفرستد تا در محل با وضع واقعی آشنا شود.

* G. Boffa, Storia Dell'Unione Sovietica, Mailand 1979, S. 114.

** S. Krzavac, D. Markovic, Informbiro: Sta je to? Jugoslavija je rekla "ne", Belgrad 1976, S. 48-52; Sukob s informbiroom, Priredili M. Mihovilovic, M. Bosniak, S. Saracevic, Zagreb 1976, S. 13/14; Geschichte des BdkJ, S. 356/357; Jugoslavia and the Soviet Union, 1939-1973. A Documentary Surevey, Ed. by S. Glissoid, London/new York/Toronto 1975, S. 170-174.

تنها ژورنالیست با متن جوابیه مخالف بود و می خواست که انتقادات استالین پذیرفته شود . طبق صورت جلسه این پلنوم علاوه بر ژورنالیست که متهم می شد بدون اطلاع رهبری ح.ک.یو، اطلاعات "غیر دقیق افترا آمیزی" در باره وضع درون حزب و کشور به سفیر شوروی در یوگسلاوی داده است. از آن دریا هبرانگ بعنوان "مقصر اصلی ایجاد بی اعتمادی نسبت به کمیته مرکزی" نیز نام برده شد که در ماه آوریل ۱۹۴۶ بعلت فعالیت فراکسیونی و فرمانبری از اتحاد شوروی در مسائل اقتصادی و زیر پا گذاشتن منافع یوگسلاوی از هیات سیاسی کمیته مرکزی ح.ک.یو، اخراج شده بود .

استالین در همان زمان و بدون آن که منتظر جواب کمیته مرکزی ح.ک.یو، شود در ۲۷ مارس ۱۹۴۸ نامه ای از طرف کمیته مرکزی ح.ک.یو، ش.ا. (ب) به کمیته های مرکزی احزابی که در دفتر اطلاعاتی عضویت داشتند فرستاد . این احزاب در ماه های آوریل و مه قطعنامه هایی را به کمیته مرکزی ح.ک.یو، فرستادند که در آنها موافقت خود را با موضعگیری ح.ک.یو، ش.ا. (ب) بیان می داشتند . این عمل موجب اعتراض رهبری یوگسلاوی شد و روابط پیچیده تر از پیش شد . فسخ عملی پر و تکل تبادل نظر و مشورت اتحاد شوروی و یوگسلاوی مورخ ۱۱ فوریه ۱۹۴۸ از جانب شوروی در ۲۴ آوریل اقدامی بود که بی تردید به تشدید تشنج افزود .

استالین برای این که یوگسلاوی را بجزم "نافرمانی" مجازات کند لحن نامه های خود را تندتر کرد . استالین در نامه دوم خود مورخ ۴ مه ۱۹۴۸ رهبری یوگسلاوی را به "جاه طلبی بی اندازه" و "بهبانه های کودکانه برای نفی بی دلیل واقعیت ها" متهم ساخت ، حملات توهین آمیزی به تیتو و همزمان نزدیک او کرد . استالین پیشنهاد فرستادن نماینده ح.ک.یو، ش.ا. (ب) را به یوگسلاوی جهت مذاکره رد کرد و اعلام داشت که باید در اجلاس بعدی دفتر اطلاعاتی مسئله "اختلاف نظرهای اصولی" بررسی شود . *

کمیته مرکزی ح.ک.یو، در جواب خود مورخ ۱۷ مه ۱۹۴۸ بحث پیشنهادی را رد نمود زیرا بموجب آنکه تمام احزاب عضو دفتر اطلاعاتی قبلا نامه مورخ ۲۷ مارس کمیته مرکزی ح.ک.یو، ش.ا. (ب) را دریافت داشته اند و در مقابل یوگسلاوی موضع انتقاد آمیزی اختیار کرده اند ، خود را در وضعی نابرابر می دید . این امتناع بعنوان "گذر به جاده" انشعاب جبیه واحد کشورهای سوسیالیستی دموکراسی ها خلقی و اتحاد شوروی "ارزیابی شد .

دفتر اطلاعاتی در نوزدهم ژوئن به اطلاع کمیته مرکزی ح.ک.یو، رسانید که هیات نمایندگی یوگسلاوی در صورتی که ح.ک.یو، حاضر به شرکت در جلسه مشورتی باشد ، باید حداکثر تا ۱۱ ژوئن وارد بخارست شود . کمیته مرکزی ح.ک.یو، در تأیید نظر خود اعلام نمود که : کلیه اهانت های

* S.Krzavac, S.Markovic, Informbiro..., S.90-109; V. Dedić, Izgubljena bitka, J.W. Stalina, Zaratjevo 1969, S.109, 120 / 121; Jugoslavia and the Soviet Union, 1939-1973, S.170-174

گذشته نسبت جمهوری فدراتیو دموکراتیک یوگسلاوی و سرآغاز آن نامه کمیته مرکزی ح.ک.یو.ا.ش(ب) نشان می‌دهند که نمی‌توان در بخارست بحث برابر حقوقی را تأمین کرد و این با روح تفاهم و موازین تأمین آزادی و اصل داوطلبی بودن که دفتر اطلاعاتی متکی به آن است مغایرت دارد. بنا براین پیشنهاد گردید مسائل مورد اختلاف در تماس مستقیم و کمیته مرکزی ح.ک.یو.ا.ش(ب) و ح.ک.یو.ا.ش در یوگسلاوی بررسی شود.

جلسه دفتر اطلاعاتی اواخر ژوئن در رومانی بدون حضور نماینده یوگسلاوی تشکیل شد. در قطعنامه مصوبه این اجلاس که در ۲۹ ژوئن تحت عنوان "در باره وضعیت حزب کمونیست یوگسلاوی" منتشر گردید، رهبری ح.ک.یو.ا.ش متهم می‌شد که: سیاست خارجی اتحاد شوروی را با سیاست خارجی کشورهای سرمایه داری برابر می‌داند و در نهان از ح.ک.یو.ا.ش(ب) و اتحاد شوروی بعلمت "انحراف" انتقاد می‌کند و تئوری مارکسیستی طبقات و مبارزه طبقاتی را در مرحله گذار نمی‌پذیرد و در روستا سیاست غلطی را دنبال می‌کند و از ملی کردن زمین و نابود کردن کولاکها بعنوان طبقه خود داری می‌ورزد و نقش طبقه کارگر را پائین می‌آورد و در ح.ک.یو.ا.ش به تاییدات انحلال طلبانه میدان می‌دهد و در آموزش مارکسیسم در مورد حزب تجدید نظر می‌کند و آن را در جبهه خلق مستحیل می‌سازد و دموکراسی درون حزبی و انتخابی بودن و انتقاد از خود برقرار نمی‌کند و یک "رژیم تروریستی خالصاً ترکی مفتضحی" را بوجود می‌آورد. ح.ک.یو.ا.ش قدم در راه ناسیونالیستی و جدائی از سنتهای انترناسیونالیستی خود گذاشته است.

قطعنامه که با لحن خشن انشاء شده بود و حاوی عبارات فوق العاده توهین آمیزی بود با فراخوانی از "نیروهای سالم و فادار به مارکسیسم-لنینیسم در حزب کمونیست یوگسلاوی" پایان می‌یافت که "رهبری فعلی را سرنگون کنند و یک رهبری جدید انترناسیونالیستی را سرکار آورند". کنگره پنجم ح.ک.یو.ا.ش (۲۸-۲۱ ژوئن ۱۹۴۸) این قطعنامه دفتر اطلاعاتی را "غیر دقیق و غلط و غیر عادلانه" خواند و اعلام کرد که یوگسلاوی کشور سوسیالیستی است که به "اردوگاه سوسیالیستی که اتحاد شوروی در راس آن قرار گرفته" تعلق دارد. در کنگره تأکید شد که ح.ک.یو.ا.ش عضو دفتر اطلاعاتی خواهد ماند و به اصول همبستگی بین المللی پرولتری و وحدت جبهه ضد امپریالیستی همچنان وفادار است و نقش رهبری ح.ک.یو.ا.ش(ب) را در جنبش بین المللی کارگری برسمیت می‌شناسد و نیز معتقد به این ضرورت است که تجربیات آن را در سیاست داخلی و خارجی راهنمای خود قرار دهد. کنگره کمیته مرکزی را موظف می‌دارد تمام کوشش خود را بکار برد تا اختلاف عقیده‌ها از میان برود تا روابط دو حزب مجدداً بهبود یابد.

* "پراودا" ۲۹ ژوئن ۱۹۴۸

** اسناد کنگره پنجم ح.ک.یو.ا.ش بلگراد ۱۹۴۸ ص ۱۵۹-۱۴۸

استالین پس از گسست روابط حزبی شروع به قطع همکاری با یوگسلاوی در سطح حکومت نمود. علامت تشدید تبلیغات علیه یوگسلاوی مقاله ای بود که در ۸ سپتامبر ۱۹۴۸ تحت عنوان "ناسیونالیسم گروه تیتو در یوگسلاوی به کجا می انجامد" که با امضای کمیته مرکزی در "پراودا" چاپ شد. از این نکته و لحن خشنی که حق اعتراض به کسی نمی داد پیدای بود که نریسمنده استالین است. در این مقاله صحبت از فراکسیون تیتو می رفت و گفته می شد که این فراکسیون اقلیتی است که با حزب خود در حال جنگ است، راه بند و بست با امپریالیسم را در پیش گرفته است و به "جرگهای از قاتلان سیاسی مبدل شده است".

این مقاله پیش در آمد قطعنامه دوم در فتراطلاعاتی راجع به مسئله یوگسلاوی بود که تحت عنوان "حزب کمونیست یوگسلاوی در دست قاتلان و جاسوسان" در نوامبر ۱۹۴۹ به تصویب رسید. در این قطعنامه ادعا می شد که ح.ک.ا.یو. به دست "دشمنان خلق، قاتلان و جاسوسانی" افتاده است که "در قیافه دوستان اتحاد شوروی قدرت را غصب کرده اند". بدست "جیره خواران امپریالیسم" که خود را "با محافل امپریالیستی کاملاً پیوند داده اند" و از "ناسیونالیسم بورژوازی به فاشیسم" در غلطیده اند.

معلوم شد که درگیری دراز مدتی در پیش است. یوگسلاوی هم حملات سیاسی و تبلیغاتی وسیعی را آغاز کرد. ح.ک.ا.یو. (ب) را به "ناهنجار کردن سوسیالیسم در اتحاد شوروی"، وجود آوردن سیستم سرمایه داری دولتی، تجدید نظر دکماتیستی در مارکسیسم - لنینیسم، رایج کردن فرمانروایی اداری در حزب و کشور، کشورگشایی، سیاست خارجی سلطه گرانه و اعمال فشار تجاوز گرانه بر یوگسلاوی، متهم کرد.

پس از مرگ استالین کمیته مرکزی ح.ک.ا.یو. و دولت شوروی با دیدی نقادانه به بررسی اوضاعی پرداختند که منجر به درگیری با یوگسلاوی شده بود. نکته بیستم استبداد خشن را نسبت به یوگسلاوی محکوم کرد و کمیته مرکزی را موظف ساخت "دوستی و همکاری را با خلق های پسران یوگسلاوی تحکیم بخشد". حزب در بیانیه ای تحت عنوان "در باره" غلبه بر کیش شخصیت و عواقب آن" که در تاریخ ۲۰ ژوئن ۱۹۵۶ توسط کمیته مرکزی ح.ک.ا.یو. پذیرفته شد. از سیاست موهن استالین نسبت به یوگسلاوی تبری جست.

رهبری یوگسلاوی از تصمیم گیرهای مذکور استقبال کرد. به دنبال مذاکرات شوروی-یوگسلاوی که در سطح سران دو کشور در سالهای ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶ در بلغراد و مسکو انجام گرفت اسناد

* "بلشویک" ۱۹۴۹، شماره ۲۲، ص ۲۲-۱۲

** قطعنامه ها، قرارهای کنفرانس ها، کنفرانس ها و پلنوم های کمیته مرکزی ح.ک.ا.یو. جلد ۷، مسکو ۱۹۷۱، ص (۲۱۱-۲۱۰)

مشترکی به تصویب رسید: بیانیه بلگراد دولتهای اتحاد شوروی و یوگسلاوی و بیانیه مسکو در باره مناسبات اتحادیه کمونیستهای یوگسلاوی و حزب کمونیست اتحاد شوروی. این اسناد امروز هم زمینه مستحکمى جهت رشد همکاری میان دو کشور و دو حزب بر اساس تساوی حقوق و عدم وابستگی و استقلال و عدم دخالت متقابل در امور داخلی یکدیگر به شمار می آید.

مسائلی که حول و حوش این درگیری بوجود آمده بود در پی رشد پر تحرك بعدی مناسبات شوروی - یوگسلاوی و بطور عمده پی محتوا شد. هر دو حزب از گذشته درس گرفتند و مناسبات خود را بر اساس احترام متقابل سامان می دهند با توجه به این نکته که جایی برای تذکر و اخطار و آزادی نمانده که در آینده دیگر هیچگاه کار به بی اعتمادی و سوء ظن نکشد.

پوری گیرنگو
نامزد علوم تاریخ

موجبات، ماهیت و اهمیت درگیری

درگیری حزب کمونیستی ما با استالینیسیم در تاریخ یوگسلاوی، در جریان تکامل مردمی و سوسیالیستی آن جای مهمی را اشغال می کند. در عین حال این درگیری تنها برای کشور ما مهم نبود. میان آن و روند نو سازی جنبش کمونیستی و سوسیالیسم رابطهای موجود است. امروزه آشکار شده است که رویدادهای سالهای ۱۹۵۳ - ۱۹۴۸ ریشه‌هایی عمیق داشتند. استالین بزودی تشخیص داد که برای او همراه با انقلاب یوگسلاوی جریانهای خطرناکی بروز می کنند. او با سوء استفاده از مناسبات نزدیک دست به اعمال فشار زد تا این نیروی بالقوه چشم گیر را خنثی سازد و آن را در انقیاد سیاست سلطه جهانیه خود در آورد. استالین می خواست بلوک یکپارچه‌ای را زیر انضباط آهنین بگیرد تا تمام نیروهای گریزنده از مرکز را که منبع اصلی شان به زعم او یوگسلاوی بود، خنثی کند. او، پس از آن که سایر شیوه‌ها اثر بخش نیافتاد، به درگیری آشکار مصمم شد.

در مرحله اول یعنی از فوریه تا ژوئن ۱۹۴۸ عمده درگیریها میان رهبری ح. ک. ا. ش. (ب) و ح. ک. یو. جریان داشت و افکار عمومی چندان اطلاعی از آن نداشت. سپس استالین بقصد اعمال فشار دفتر اطلاعاتی را وارد قضیه کرد. او در آغاز علل پیش آمدن این وضع را در انحراف

ایدئولوژیکی و سیاسی ح.ک.یو. از خط حاکم در جنبش کمونیستی می‌دید و کوشید با توصل به همه وسایل، حزب و کشور را "به راه راست" بیاورد. دست به هر عملی زدند تا مگر یوگسلاوی را به زانو در آورند. هر چه درگیری شدت بیشتری می‌گرفت و ماهیت آن آشکار می‌شد همانقدر هم خط مبارزه کمونیستهای یوگسلاوی علیه سیاست سلطه‌گرا نه استالین بیشتر تغییر می‌کرد.

قطعه نامه "دفتراطلاعاتی" در باره وضعیت در ح.ک.یو. در میان تمام شیوه‌های اعمال فشار نقش ویژه‌ای بازی کرد. این آغاز جنگ آشکار رهبری استالینی و دفتراطلاعاتی علیه حزب یوگسلاوی علیه کشور ما و انقلاب ما بود. در این سند تمام اتهامات بی‌دلیلی که استالین در نامه‌هایی که در ماهها مارس تا مه ۱۹۴۸ به رهبری یوگسلاوی نوشته بود، تکرار شده بود. راهی که یوگسلاوی در ساختمان سوسیالیسم برگزیده بود جلوه‌ای از ناسیونالیسم و رفرمیسم قلمداد می‌شد. ح.ک.یو. از جنبش کمونیستی اخراج شد و نیروهای باصطلاح سالم فراخوانده می‌شدند که رهبری حزب را سرنگون کنند و رهبری جدیدی که پیرو راه استالین باشد تشکیل دهند.

قطعه نامه "در باره وضعیت در ح.ک.یو." که در ضدیت با راه رشد سوسیالیستی مستقل و علیه مناسبات برابر حقوق میان کشورهای سوسیالیستی به تصویب رسید نه تنها به آن خاطر بود که یوگسلاوی نافرمان را مطیع سازد بلکه در مبارزه با جریانهای مشابه در دیگر احزاب و کشورها نیز بکار آمد. مفاد این قطعه نامه بعنوان اساس تئوریک، برنامه، بی‌چون و چرا و خط مشی عمومی سیاسی تمام احزاب، به جنبش کمونیستی تحمیل شد و از جمله به احزابی هم که عضو دفتراطلاعاتی نبودند. فراخوان سرنگونسازی سیستم یوگسلاوی و تهدید اخراج ح.ک.یو. از جنبش کمونیستی در متن قطعه نامه و نیز تدابیر شدیدی که پس از آن علیه یوگسلاوی اتخاذ شد، خطاری بود به دیگر احزاب تا از بروز پدیده‌هایی که در سند تحت‌عنوان ناسیونالیستی و رفرمیونیستی خوانده می‌شده جلوگیری کنند.

بخصوص این موضوع به احزابی مربوط می‌شد که در دموکراسی‌های خلقی حکومت می‌کردند. در ماهیت امر مضرانه به آنها توصیه می‌شد که از ساختمان سوسیالیسم در اشکال خاص و باشیوه‌های ویژه‌ای در تناسب با شرایط ملی، دست بردارند. پس از تصویب قطعه نامه "در باره وضعیت در ح.ک.یو." تعمیم مطلق، چشم بسته و خشن تجربیات تاریخی اتحاد شوروی آغاز شد که سر مشق عمومی و لازم الاجرای ساختمان سوسیالیسم برای همه گردید. بنا به عقیده حزب منتقال بی‌کم و کاست مدل استالینی و شیوه عمل او به کشورهای دیگری که شرایط تاریخی دیگری داشتند موجب اصلی تصادمات شدید در تکامل تعدادی از کشورهای سوسیالیستی شد.

دفتر اطلاعاتی پس از ۱۹۴۸ نه فقط عملاً بلکه دیگر رسماً هم ارگان مشورتی متکی بر اصول داوطلبی جهت تبادل تجربه میان احزاب عضو آن، نبود. مرکز رهبری جنبش کمونیستی بود که

رهنمود می داد و به نوعی "کمینترین کوچک" مهذل شده بود. در واقع دفتر اطلاعاتی همان شد که بنیان گذاران استالین در اصل می خواست - دستگاهی برای تأمین سلطه در جنبش کمونیستی و وسیله ای جهت سلب اراده مستقل و شخصیت از کشورهای سوسیالیستی و مطیع سازی آنها.

نخست کمیته مرکزی ح.ک.یو. در بیانیه ای به تاریخ ۲۰ ژوئن ۱۹۴۸ و یک ماه پس از آن پنجمین کنگره حزب ثابت کردند که اتهامات وارد شده به حزب ما بی اساس است. در عین حال حزب آمادگی خود را اعلام داشت که به درگیری از طریق احیاء حقیقت تاریخی پایان داده شود. به تلاش هایی که می شد تا ما را به تبعیت مطلق از الگوهای مشخصی جهت ساختمان سوسیالیسم ملزم کنند و قاطعانه جواب رد داده شد. حزب ما، کمونیستها، طبقه کارگر و خلقهای یوگسلاوی را فراخواند تا به کوشش و پیش جبهت یافتن راههای جدید در ساختمان سوسیالیسم ادامه دهند.

درگیری رهبری استالینی با یوگسلاوی سوسیالیستی در اواخر سال ۱۹۴۸ به نوعی بن بست رسید. استالین قادر نبود با اعمال فشار ایدئولوژیکی و سیاسی رای مستبدانه خود را مبنی بر در هم شکستن انقلاب یوگسلاوی و کشاندن آن به بند سیاست سلطه گرانه حاکم کند. و نیز نتوانستند بکمک عوامل استالینی، نیروهای باصطلاح سالم را در کشور ما گرد هم آورند تا رهبری یوگسلاوی را ساقط کنند و پیوند این رهبری با مردم در سالهای انقلاب محکم شده بود و هرتلاشی از این قبیل از آغاز محکوم به شکست بود. در این جا دیگر نه وجهه اقتدار حزب بلشویکی و نه اعتبار اولین کشور سوسیالیستی جهان که استالین مورد سوء استفاده قرار داده بود می توانست چاره گر باشد، چه رسد به اعمال قهری که بوضوح به اطلاع یوگسلاوهای نافرمان رسانده بودند.

پیشنهاد های ح.ک.یو. مبنی بر اینکه اختلاف نظرهای شوروی - یوگسلاوی را طی مذاکرات مستقیم فیصل دهند و نگذارند که مناسبات به بن بست برسد و مورد قبول واقع نشد زیرا (برعکس آنچه استالین در ابتدا می خواست و انمود کند) اصلاً اختلاف نظر مطرح نبود بلکه دعوا بر سر سلطه گری و دیکتاتوری بود. ولی استالین حاضر نبود به شکست خود اعتراف کند. در نتیجه او در اواخر سال ۱۹۴۸ استراتژی جنگی خود را علیه یوگسلاوی سوسیالیستی و انقلاب ما تغییر داد و کار را به قطع کامل مناسبات رسانید. در بهارزه علیه یوگسلاوی از هر وسیله ای استفاده شد بهرزه از امکانات حکومتی و باستانهای مداخله نظامی آشکار. ولی حتی این امکان هم می بایست پیوسته مد نظر قرار می گرفت.

جریان رویدادها و منطق عینی آنها خطر از دست رفتن استقلال کشور سوسیالیستی ما را بوجود می آورد. این امر در چارچوب استراتژی استالینی از دو جهت ممکن بود صورت گیرد: اولاً در آن مورد که مقاومت یوگسلاوی شکسته شود و استقلال، حاکمیت و بداعت تحولات انقلابی

سوسیالیستی از میان برود و ثانیاً این خطر وجود داشت که اردوگاه امپریالیستی ما را ببلعد.
 (هرچند به بهانه حمایت از ما در مقابل فشار استالین) که خود به بازسازی مواضع سرمایه داری،
 به تبدیل یوگسلاوی به زائده و دست‌افزار امپریالیسم می‌انجامید.

از آنجا که معلوم شد نمایشنامه اول راه‌چندان‌ی به صحنه باز نکرده است سیاست استالینی
 هر چه بیشتر به امکان دیگر روی می‌آورد. در واقع کاتی بود "به اثبات رسد" - آنهم بهر وسیله‌ای -
 که هر تلاشی برای ساختن سوسیالیسم بدون تبعیت از الگوی واحد و ناکام می‌ماند.
 نیروهای استالینی طی سال ۱۹۴۹ کوشیدند بهر نحو شده وضع بوجود آمده را توجیه سیاسی
 کنند و مستدل بودن تئوریک آن را به اثبات رسانند. در این جا نظرم معطوف به محاکمه هائسی
 است که در کشورهای دموکراتیک خلقی سازمان یافت و به "افادات تئوریک" که قطعنامه مورخ
 نوامبر ۱۹۴۹ دفتر اطلاعاتی در باره یوگسلاوی در برداشت. در این قطعنامه از جمله اعلام
 می‌شد که رهبری یوگسلاوی بطور کامل از "ناسیونالیسم بورژوازی به فاشیسم و خیانت به منافع ملی
 یوگسلاوی" ^۱ روی آورده است. بعبارت دیگر یوگسلاوی به تغییر ماهیت سیاسی، نفی سوسیالیسم
 و نظام دموکراسی توده‌ای، بازسازی سرمایه داری در کشور و ایجاد رژیم پلیسی‌فاشیستی ضد کمونیستی
 متهم شده بود.

قطعنامه از لحاظ سیاست خارجی یوگسلاوی را چون کشوری ارزیابی می‌کرد که در "وابستگی
 کامل محافل امپریالیستی خارجی افتاده و به ابزار سیاست تجاوزگرانه آنها مبدل گشته است و در
 نتیجه حاکمیت و استقلال جمهوری یوگسلاوی از دست رفته است". و در دنباله "مطلب نوشته
 بودند، "کمیته مرکزی حزب کمونیست و دولت یوگسلاوی با محافل امپریالیستی علیه کل اردوگاه
 سوسیالیسم و دموکراسی، علیه کشورهای دموکراتیک توده‌ای و علیه اتحاد جماهیر شوروی، پیوندی
 همه جانبه بسته اند". تمام کمونیست‌های یوگسلاوی متروک شمرده می‌شدند: "حزب کمونیست
 یوگسلاوی در ترکیب فعلی خود... حق این که خود را کمونیست بنامد، از دست داده است".
 در این قطعنامه دیگر از "نیروهای سالم" دعوت نمی‌شد رهبری یوگسلاوی را سرنگون کنند. در
 قطعنامه نوشته شده بود که: "لذا دفتر اطلاعاتی احزاب کمونیستی و کارگری معتقد است که بهارزه
 علیه دارودسته تیتو - این جاسوسان و آدم‌کشان مزدور - وظیفه بین المللی تمام احزاب کمونیستی و
 کارگری است". ^۲

این اظهار نظر توجیه مغلظه آمیزی بود برای تشدید فشار از جانب استالین که در نتیجه
 به جنگ سرد روانی علیه یوگسلاوی سوسیالیستی انجامید.

* "بلشویک" ۱۹۴۹، شماره ۲۲، ص ۱۹

** همانجا، ص ۲۱

حزب تحت رهبری یوزیپ بروز تیتو، علی‌رغم درگیری شدیدی که گریبانگیرش شده بود و تا سال ۱۹۵۳ ادامه یافت، با وجود فشار و تهدید به اعمال قهر و نیز اتهامات بهتان آمیزه استقامت و هشیاری انقلابی، دوران‌دیشی سیاسی و سنجیدگی تاکتیکی و نیز شخصیت و شرف خود را حفظ کرد. جنگ افزار اصلی حزب حقیقت بود و این هر چند به کندی ولی با اطمینان حاکم می‌شد.

کمونیستها، طبقه کارگر و مردم یوگسلاوی به زانودرنی آمدند. استعداد های سازمانگری تیتو و خطی که او هر زمانش ساخته و پرداخته و عملی می‌کردند، تحولات انقلابی سوسیالیسم را به شیوه یوگسلاوی پیشتر می‌برد. این شیوه در مسیر تقویت اختیارات و اتکاء بخود، توسعه بیشتر دموکراسی و آزادیها و از جمله موازین خود گردانی تکامل می‌یافت. یوگسلاوی در زمینه اقتصاد زاه رفاه‌های اقتصادی در عرصه بازار و سیستم برنامه‌های را پیش گرفت. درگیری، انگیزه و موجب تدوین سیاست عدم تعهد شد و نقش معتبر و موقعیت بین المللی مستحکی را برای یوگسلاوی فراهم آورد.

لذا به این ترتیب هیچ یک از عناصر مهم انقلاب یوگسلاوی در کش مکش با استالینیزم دچار ضعف و کاستی نشد بلکه برعکس تقویت گردید. اهمیت آن در تکامل سوسیالیسم در کشور ما در همین است. این درگیری که ۱۹۴۸ شروع شد، اهمیت بین المللی بسیاری هم داشت. ما عقیده داریم که کمونیستهای یوگسلاوی با مبارزه خود و نتایج آن کمک مؤثری به روند استالین زدائی و نوسازی جنبش کمونیستها و نیز به تکامل سوسیالیسم در جهان کرده‌اند. بحقیقه ما جنبه بین‌المللی این مبارزه علیه استالینیزم سه نکته مهم دارد.

۱ - برای اولین بار در تاریخ، یک حزب کمونیستی توانسته بود خلاف رای دفتر اطلاعاتی که وسیله اعمال سیاست سلطه جوانه استالین شده بود عمل کند، آنهم در زمانی که وجهه اقتدار و نفوذ استالین به اوج خود رسیده بود. حزب کمونیست یوگسلاوی توانست از برکت همبستگی با مردم در این درگیری پایداری کند هر چند که جنبش بین المللی کمونیستی به تهاجم پررور ایدئولوژیکی و سیاسی علیه حزب ما پیوست و کشورهای سوسیالیستی در تحریم اقتصادی شرکت کردند و یوگسلاوی را در فشار نظامی و سیاسی قرار دادند. شکست سیاست سلطه جوانه علیه یوگسلاوی موجب تشویق نیروهای ضد استالینی موجود و بالقوه در سایر کشورها گردید.

۲ - کمونیست های یوگسلاوی در جدال سالهای ۵۳ - ۱۹۴۸ تحلیل نقادانه‌ای نخست از سیاست خارجی و سپس از ماهیت سیستم اجتماعی شوروی که بر اثر کیش شخص پرستی ناهنجار شده بود بدست داد. آنها ایدئولوژی و سیاست عملی استالینیزم را مردود دانستند و مهمترین و تعیین کننده ترین مسائل سوسیالیسم را پیش کشیدند که حل آنها چندی بعد و هم اکنون نیزه

محتوای جریان استالین زدائی را تشکیل داده است .

۳ - کمونیست های یوگسلاوی که بواسطه استالینیسم به مخمصه افتاده بودند در جستجوی مفری از بحران تکیه گاه خود را در آموزشهای مارکس ، انگلس و لنین یافتند و بر تکامل و غنای آن افزودند . آنها به تدوین طرحهای جدیدی برای نظام اقتصادی و سیاسی سوسیالیسم و نیروهای محرکه آن آغاز کردند و از اصول برابری حقوق و اراده ، مستقل و عدم وابستگی در مناسبات میان احزاب کمونیستی و کشورهای سوسیالیستی دفاع نمودند . امکانات و دورنماهایی در عرصه رشد و تکامل سیستمی که بر قوانین اقتصادی و انسانی خودگردانی سوسیالیستی متکی بود ، پدیدار گشت . روند آزادی کار انگیزه های تازه ای گرفت و محتوای واقعی یافت و معنای سوسیالیسم بعنوان نظام اجتماعی که تأمین کننده منافع انسانها است ، در نظر طبقه کارگر و تمام نیروهای مترقی زمان مسا با جدایی بخود گرفت . اینها همه کمک کرد که بسیاری از اسطوره ها و دگم های استالینیسم از جلوه و جلا افتادند ، کمک علی به مبارزه با آن و غلبه بر آن بود ، کمکی بود به نوسازی نظام عمیقاً انسانی و آزادی پرور سوسیالیسم .

پس از مرگ استالین (۱۹۵۳) به ابتکار رهبری شوروی حل تدریجی بخش اعظم مسائل موجود شروع شد ، مناسبات بین دو کشور و دو حزب بحال عادی بازگشت و تجدیدگشت . در عین حال در شیوه برخورد به قضیه عادی کردن مناسبات و در برداشته از ماهیت آنها اختلاف نظرهای فاحشی وجود داشت . بحقیقه ما در موضع اتحاد شوروی تمایلی بچشم می خورد (هر چند که شاید نه چندان بارز) که دو وجه در آن شاخص بود . اولاً تمایل براین بود که بخش اعظم درگیری بحسب خطاهای استالین نوشته شود که موجب آن عدم درک جریاناتی که در یوگسلاوی بوقوع می پیوست بود ، اما مابقی قضیه نتیجه اشتباهات هم رهبری شوروی و هم رهبری یوگسلاوی شمرده می شد . ثانیاً عادی شدن مناسبات را در بازگشت یوگسلاوی به اردوگاه سوسیالیستی پس از محکوم کردن خطاهای مرتکب شده ، می دیدند . در این حال شرط برآن بود که یوگسلاوی در سیاست خارجی و داخلی همان مواضع سالهای اول پس از جنگ را که در جریان درگیری از آنها روی گردانده بوده باز اتخاذ کند .

رهبری یوگسلاوی در آن زمان نیز همین موضع امروز را داشت ؛ حرف بر سر خطاهای استالین نبود بلکه مسئله تصادم و برداشت از مناسبات کشورهای سوسیالیستی و راههای تکاملی سوسیالیسم مطرح بود . بنابراین درگیری هنگامی فیصل می یابد که اصولی که درخور الزامات رشد سوسیالیسم در جهان است و یوگسلاوی در جریان درگیری بخاطر آنها مجبور به مبارزه شد ، پذیرفته و تحقق یابند . بعلاوه عادی کردن مناسبات نه بمعنای بازگشت به موضعی است که پیش از درگیری برقرار بوده و نه وارد کردن یوگسلاوی به اردوگاه سوسیالیستی . بلکه عادی کردن مناسبات

مشروط به شناخت و قبول تغییراتی است که در وضع داخلی و در سیاست خارجی بوجود آمده است. در عمل هم مناسبات در همین راستا روه عادی شدن گذاشت و به الگوی يك سیاست همزیستی نین در جامعه بین المللی شبیه شد.

امضای بیانیه بلگراد در سال ۱۹۵۵ و بیانیه مسکو در سال ۱۹۵۶ گام مهمی در این راه بود. این بیانیه ها رسماً و عملاً صحت نظراتی را که کمیونستهای یوگسلاوی در جدال سخت خود با استالینیسیم از آنها دفاع می کردند، به تأیید رسانید. مطالبه مناسبات برابر حقوق کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمیونستی، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر و مطالبه (برسپیت شناختن) راه‌های مختلف در تکامل سوسیالیسم، به پیروزی رسید.

به این ترتیب عادی سازی مناسبات میان ح.ک.ا.ش و اتحادیه کمیونستهای یوگسلاوی و نیز مناسبات ح.ک.یو.و سایر احزاب کمیونستی عملاً آغاز شد. ولی این روندی پریپیچ و تاب بود. میراث نامیمون جدال از تاثیر نیافتاده بود و دردهای بعدی آن را در بیانیه دوازده حزب کمیونستی در مسکو، ۱۹۵۷، در بیانیه ۸۱ حزب، ۱۹۶۰ و در برنامه ح.ک.ا.ش که در سال ۱۹۶۱ به تصویب رسید، می توان یافت. بهر حال جهت کلی شکل گیری مناسبات میان احزاب و کشورها مثبت بود؛ این امر بر اساس اصول مندوب در بیانیه بلگراد و مسکو صورت گرفت. این اصول فقط در چارچوب روابط شوروی- یوگسلاوی مقبول نیافتاد. بعنوان مثال اصولی که در کنفرانس برلن احزاب کمیونستی و کارگری در ۱۹۷۶ جهت تنظیم روابط احزاب و نیروهای مترقی تدوین گردید در واقع منعکس کننده مفاد اسناد شوروی- یوگسلاوی بود.

اما با وجود اینها همه، شرایط واقعی برای دور ریختن قطعی میراث گذشته در رابطه با دگرگونسازی در اتحاد شوروی و اندیشه سیاسی نین بوجود آمد. در بیانیه شوروی- یوگسلاوی که در سال ۱۹۸۸ در جریان دیدار میخائیل گورباچف از یوگسلاوی به امضا رسید تأکید می شود که احترام به استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی، برابری حقوق و عدم دخالت در امور دیگری اهمیت تاریخی و ارزش زوال ناپذیر دارد. در این بیانیه باز بر اهمیت جهان شمول این اصول و دیگر موازین دموکراسی در مناسبات میان احزاب و جنبش ها تأکید می شود. " که مهتتی برحق انکار ناپذیر آنها است که مستقلاً در باره راه‌های تکامل اجتماعی تصمیم بگیرند". این اصول " نه تنها در مناسبات ح.ک.ا.ش و ح.ک.یو. بلکه برای تکامل و قوام دوام روند جهانی سوسیالیسم" اهمیت فراوان دارند.

پرفسور ساوا ژوانوف

دانشکده علوم سیاسی دانشگاه بلگراد

دربارهٔ اوضاع کردستان

تعدادی از خوانندگان ما خواسته اند درباره مسئله کردها و رویدادهای اخیر در مناطق کردنشین بنویسیم. از جمله آقای محمود کرم اغلو عبدالیف از منطقه کراسنایارسک اتحاد شوروی می نویسید: "آنطور که از منابع مختلف شنیده می شود در کردستان عراق و ایران وضع وخیمی بوجود آمده است که منجر به عملیات جنگی شده است. همین طور منطقه کردنشین ترکیه نیز ناآرام است. می خواستم بدانم که مسئله کردها چیست و منشاء رویدادهای اسفناک کردستان کدام است." ضیامنند خلیل عضو حزب کمونیست عراق و صلاح امین، نماینده نیروهای ملی کرد بظالم زیر را در توضیح مسئله در اختیار ما گذاشته اند.

خلق کرد مصمم به تحصیل آزادی است

کردهای عراق (بیش از ۳ میلیون نفر) همواره در صف مقدم مبارزه در راه آزادی و استقلال خلق جای داشته اند اما چنانکه مشهور است پیشاهنگان سرنوشتی بویژه در شوری دارند. مبارزه کردها تاکنون بیرحمانه سرکوب گردیده است ولی نیروهای دموکراتیک کشور به حمایت آنها برخاستند بویژه کمونیست ها که حق کردها را بر خود مختاری برسمیت شناختند (این مطلب بلافاصله پس از تاسیس حزب کمونیست عراق در سال ۱۹۳۴ اعلام گردید).

کمونیستها یا تمام نیرو از مبارزه کردها دفاع می کنند. ما عقیده داریم که تا مبنی حقوق ملی کردها و تحصیل آزادی و دموکراسی برای کل مردم عراق بهم مربوطند. این مبارزه که دهها سال ادامه یافته است درستی شعار حزب کمونیست را مبنی بر این که "اتحاد اعراب و کردها سد مقاومی است در برابر ارتجاع و استعمار" به ثبوت رسانده است. کلیه نیروهای مترقی و دموکرات جامعه ما این شعار را از آن خود ساخته اند.

حکام وقت عراق نظر به انقلاب کردها و تحت فشار نیروهای مردمی و به ملاحظات تاکتیکی مجبور شدند حق خلق کرد را بر خود مختاری برسمیت بشناسند. اما بنیادهای قانونگذاری و اجرایی آن را در عمل از محتوای دموکراتیک تهی ساختند. آنها با شعارهای مردم فریب، اعمال فشار و اختناق را علیه کردها باز از سر گرفتند و سیاست هایی را جهت تغییر ترکیب سکنه منطقه کردستان عراق به اجرا درآوردند. بخصوص بسیاری از کردها را از مناطق ثروتمند نفت خیز به وادیهای جنوب کوچاندند و در عین حال اعراب را در مناطق شمالی اسکان می دهند. اعراب کردها را از وطن خود می رانند.

رژیم تلاش می کند تا به زور و تطبیع کردها را به انقیاد حزب بعث در آورد. تضییقات کهنه های که باز در پی مصالحه ایران و عراق در سال ۱۹۷۲ شروع گردید رهبران خلق کرد را

در موقتنامه ای که در ماه مارس ۱۹۷۵ در الجزایر بین رئیس جمهور عراق و شاه ایران به امضا رسید آمده است که منازعات ارضی فیصله یابد و حمایت از نیروهای مخالف کشور دیگر موقوف گردد. (تحریریه)

و ادراک ساخت مردم را به قیام مسلحانه فراخوانند که توده‌های وسیع از آن استقبال کردند. در آس این قیام نیروهای ملی و از جمله کمونیست‌ها قرار داشتند.

بموجب خشونت سیاست رژیم بردارنده مخالفت در داخل کشور افزوده می‌شد. انقلابیون کرد، کمونیست‌ها و سایر مبارزان راه دموکراسی و محافل مترقی هسته جنبشی را بوجود آورده‌اند که تحت شعار "دموکراسی برای عراق و خودمختاری واقعی برای کردستان" همواره رو به رشد می‌رود. میهن پرستان در کوهستان‌های کردستان عراق در مقابل رژیم مسلحانه مقاومت می‌کنند. قیام‌های توده‌ای در شهرهای کردنشین حکایت از مقاومت سرسختانه‌ای دارد. محافل حاکم می‌خواهند این مقاومت را در خون خفه کنند و هر دم اعمال ترور را شدت می‌دهند.

در بغداد بیم از آن دارند که مبارزه کرد‌ها عملیاتی را در سایر نقاط کشور علیه دولت برانگیزاند. چنین رویدادی چندان بعید نمی‌نماید زیرا علی‌رغم سرکوب‌های وحشتناک بر فعالیت نیروهای مردمی افزوده می‌شود. حاکمان رژیم چنان نفرتی از انقلابیون دارند که کاربرد سلاح‌های شیمیایی را هم مجاز می‌دانند. آنها هزاران نفر از اهالی را از خانه‌هاشان بیرون راندند و روستاها را ویران ساختند و به قتل عام مردم دست زدند. ارتش عراق بلافاصله پس از توقف عملیات جنگی در جبهه ایران حملات جدیدی را با کاربرد انواع سلاح‌ها در کردستان آغاز کرد.

تمام انسان‌های خیرخواه که از اعراب و کردها در تلاششان بخاطر دموکراسی حمایت می‌کنند می‌توانند خاطر جمع باشند که این موج جدید اعمال ترور و سرکوب نیز راهی جز به شکست نخواهد برد. امید و مبارزه خلق در راه آزادی نیرومند تر از سلاح است.

ضیامنند خلیل

ما می‌خواهیم در صلح و صفا زندگی کنیم

رژیم‌های ناسیونالیستی دست راستی نمی‌خواهند حقانیت مبارزه خلق کرد را برای دستیابی به آزادی ملی برسمیت بشناسند و حتی حاضر نیستند از حق آنها بر تعیین سرنوشت خویش صحبتی به میان آید. رژیم حاکم در بغداد جد و جهد ویژه‌ای بکار می‌برد تا سیاست تجاوزگرانه‌ای را علیه خلق کرد عملی سازد. دولت عراق در ماه مارس ۱۹۸۸ در منطقه حلبیه با استفاده از گازسمی دست به حملات نظامی زد. طی این عملیات ۵۰۰۰ انسان کشته یا زخمی شدند. دولت در ۲۵ اوت بار دیگر سلاح شیمیایی علیه سکنه غیرنظامی کردستان عراق بکار برد. این بار نیز هزاران زن، پیران و کودکان کشته یا زخمی شدند. ده‌ها هزار از مردم به ترکیه و ایران فرار کردند. نواحی مجاور نیز که پناهگاه فراریان گردید جزو منطقه قدیمی کردنشین است. در آنجاها نیز فرزندان خلق کرد زندگی می‌کنند. اگر دولت ترکیه به فراریان کردستان عراق پناه نمی‌داد آنوقت بی‌شک کرد‌های ترکیه به یاری می‌آمدند. اما مراجع دولتی از ایجاد چنین تماسهائی جلوگیری می‌کنند. واحد‌های مسلح نیروهای انتظامی ترکیه اردوگاه فراریان را محصور و آن را از روستاهای اطراف جدا کردند. بنابراین اخبار منتشر شده از طرف مراجع ترکیه و نیز منابع غربی مبنی بر رفتار بشردوستانه با فراریان و تخصیص اردوگاه و خیمه و خرگاه برای آنها گویای دقیق اوضاع نیست.

همانطور که می‌دانیم در قرارداد امنیتی عراق و ترکیه که چند سال پیش منعقد گردید همکاری و هماهنگی عملیات علیه مبارزه رهایی‌مطلبی کرد‌ها منظور شده است. هر چند دولت ترکیه اردوگاه و چادر در اختیار فراریان گذاشته است و آذوقه آنها را تامین می‌کند ولی آنکارا در مقابل خلق کرد

موضعی فوق العاده خصمانه دارد. گزارش‌هایی که از تحویل کردها به عراق می‌رسد حکایت از این دشمنی دارد و نیز خدماتی که دولت ترکیه به رژیم عراق می‌کند و کار را بجای رسانده که استعمال سلاحهای شیمیایی را توسط عراق انکار می‌کند در حالی که افکار عمومی جهان از این بابت برآشفته است، خود گویای این خصوصیت است.

از رویدادها چنین بر می‌آید که: علیه جنبش رهایی بخش ملی کرد برنامه‌های با شرکت ارتجاع داخلی، امپریالیسم و صهیونیسم پیاده می‌شود با این هدف که جنبش کرد را زیر نفوذ و کنترل خود بگیرد. آنها از محتوای مرد می‌اش تپه سازد، آنها از نیروهای مترقی و میهن دوست ناحیه جدا کند و از آن چیزی شبیه سازمان های ضد انقلابی افغانی که به دست محافل ناتو و عیال محلی آمریکا می‌گردند و بسازد تا مناسبات خوبی که در طول تاریخ میان کردها و اعراب بوجود آمده است در هم بریزد و آتش دشمنی را میانشان روشن کند.

اعلامیه دولت عراق مبنی بر "عفو عمومی" که عبارات توهین آمیزی نسبت به کردها در آن هست و تاریخ و اصول مبارزه آنها را مشمول بهتان می‌کند و میهن دوستان کرد را "اد مکشان مزد بگیر" می‌نامد و نیز همین برنامه را دنبال می‌کند. در این جا باید از صدهای هم که سیاست برخی گروه‌های دست راستی کرد به جنبش آزادبخش می‌زند سخن به میان آورد.

نیروهای مترقی و ظایف زیر را برای جنبش آزادبخش کرد قایلند: تعقیب خط مشی مستقل ملی - میهنی و قطع رابطه با ارتجاع و پر هیز از اینکه خلق کرد آلت دست رژیم‌های حاکم شود و بهیچ وجه در دعوی آنها بر سر مسائل ارضی دخالت نکند زیرا این کار خلاف منافع کردها است؛ تمرکز قوا روی مهمترین مسئله - بسیج تمام نیروها برای تحصیل خود مختاری.

ما مصرانه دوستانمان را در سراسر دنیا و بویژه دوستانمان را در جنبشهای آزادبخش ملی کشورهای عربی و تمام کسانی را که هوادار دموکراسی و عدالت هستند فراموش نکنیم رویداد همای کردستان را بگوش افکار عمومی جهان برسانند و همبستگی خود را با خلق کرد و خلقهای عرب تحکیم بخشند.

صلاح امین

... و چند نکته دانستی

جستجوی نام کردستان در نقشه های جغرافیای سیاسی کاری بیهوده است. کردستان واژه‌ای از مقوله قوم شناسی است که به منطقه کوهستانی عمدتاً کردنشین در آسیای غربی اطلاق می‌شود. بخش بزرگی از این سرزمین در نواحی کوهستانی ارمنستان و عراق واقع است. کردستان در سال ۱۵۱۴ میلادی در نتیجه جنگی بین امپراتوری عثمانی و ایران تقسیم شد. پس از جنگ اول جهانی و اصطلاحاً امپراتوری عثمانی، منطقه کردنشین آن میان ترکیه، عراق و سوریه تقسیم گردید. کردها که خلق کهن صاحب فرهنگی هستند - اینک در ایران، عراق، ترکیه و سوریه و نیز در چند کشور دیگر زندگی می‌کنند (اتحاد شوروی، لبنان، افغانستان). جمعیت این خلق امروز حدود ۲۵-۲۰ میلیون نفر است. زبان کردی متعلق به گروه زبانهای ایرانی است و چندین لهجه دارد از جمله: کرمانجی، گورانی، بهمدینانی و غیره.

کردها سرگذشتی پرفراز و نشیب و مرارت بار دارند. آنها بکرات علیه شاه ایران و سلطان عثمانی و سایر ستمگران قیام کرده اند.

امروز جنبش کردها که خواهان خود مختاری است محتوای بسیار گوناگون دارد. چندین

حزب و سازمان سیاسی وجود دارد که با مسئله ملی برخورد های متفاوتی دارند . رژیم عراق در اواخر سالهای پنجاه جنگی را علیه خلق کرد به راه انداخت . پس از آن که حزب بعث در سال ۱۹۶۸ در عراق حکومت را بدست گرفت اقداماتی را جهت حل مسائل آغاز کرد . در سال ۱۹۷۰ قراردادی جهت فیصله صلح آمیز مسئله کرد ها به امضاء رسید . با انتشار بیانیه دولت مورخ ۱۱ مارس ۱۹۷۰ جنگی که نزدیک به ده سال به درازا کشیده بود پایان یافت . پیراس این بیانیه در ماه مارس ۱۹۷۴ قانون خود مختاری کردستان عراق تصویب گردید که طبق آن ارگانهای قانونگذاری و اجرایی منطقه خود مختار کردستان تشکیل شد . اواخر سالهای هفتاد اوضاع مجدد در روم و خامت رفت و به درگیریهای مسلحانه بین واحد های نظامی دولتی و قیام کنندگان کرد انجامید . جنگ ایران و عراق مسئله را دشوارتر و پیچید تر از آنچه بود کرد . این واقعیت که مسئله ملی در ایران لاینحل ماند و دولت جمهوری اسلامی مطالبه کرد ها و دیگر اقلیت های ملی را مبنی بر خود مختاری فرهنگی و اداری رد کرد منجر به درگیریهای مسلحانه بین نیروهای کرد و ارتش رژیم ایران در کردستان ایران گردید . بنابر اخبار جراید بین المللی ارتش ترکیه در سالهای اخیر در نواحی جنوب شرقی کشور دست به " عملیات تنبیهی " علیه سکنه کردها است . افکار عمومی مترقی جهان خواستار حل عادلانه مسئله کردستان و تامین حق تعیین سرنوشت برای این ملت ستندیده می باشد .

عدنان الاصل

همکار تحریریه مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم "

مجله " مسائل بین المللی " که هر دو ماه یکبار انتشار می یابد ، به تشریح مسائل تحریک و میمبانی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری اختصاص دارد . مندرجات این مجله از میان مقالات مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " که نشریه تحریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری و منعکس کننده نظریات و اندیشه های آنانست ، انتخاب و ترجمه می شود . در این شماره منتخبی از مقالات شماره های ۱ و ۲ ، ژانویه و فوریه سال ۱۹۸۹ مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " بچاپ رسیده است . مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " می کوشد محیط آزادی باشد برای تبادل نظر و تجربیمبانی کمونیستها و نیز سایر نیروهائی که از تحکیم مبانی صلح و پیشرفت اجتماعی دفاع می کنند . بی شک این سیاست در مندرجات " مسائل بین المللی " نیز بازتاب می یابد . بدیهی است خوانندگان برای آگاهی از مواضع هر حزب در هر مورد باید به ارگانها و اسناد همان حزب رجوع کنند .

PROBLEMS OF
PEACE AND SOCIALISM

Theoretical and information journal of Communist
and Workers' Parties throughout the world

بها ۲ مارک یا معادل آن

No. 1/2 1989

آدرس پستی :

Price: 2 DM or
its equivalent

P. B. 49034
10028 Stockholm 49
S W E D E N



انتشارات حزب توده ایران